

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

الگوهای رفتاری جلد 4 - «امام علی علیه السلام و امور نظامی و دفاعی»

محمد دشتی رحمته الله

سرآغاز

نوشتار نورانی و مبارک و ارزشمندی که در پیش روی دارید، تنها برخی از الگوهای رفتاری آن یگانه بشریت، باب علم نبی، پدر بزرگوار امامان معصوم علیهم السلام، تنها مدافع پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام بعثت و دوران طاقت فرسای هجرت، و جنگ ها و یورش های پیاپی قریش، و نبود کننده خط کفر و شرک و نفاق پنهان، اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. که همواره با قرآن بود، و با قرآن زیست و از قرآن گفت، و تا بهشت جاویدان، در کنار چشمه کوثر و پیامبر صلی الله علیه و آله، وحدتشان جاودانه است.

مباحث ارزشمند آن در حال تکامل و گسترش است، نورانی است، نور نور است، و عطرآگین از جذبه های عرفانی و شناخت و حضور است، که در 30 عنوان کلی و 15 جلد آسمان پُر ستاره اندیشه ها خواهد درخشید، مانند:

1- امام علی علیه السلام و اخلاق اسلامی

الف - اخلاق فردی

ب - اخلاق اجتماعی

ج - آئین همسرداری

2- امام علی علیه السلام و مسائل سیاسی

3- امام علی علیه السلام و اقتصاد

الف - کار و تولید

ب - انفاق و ایثارگری

ج - عمران و آبادی

د - کشاورزی و باغداری

4- امام علی علیه السلام و امور نظامی

الف - اخلاق نظامی

ب - امور دفاعی و مبارزاتی

5- امام علی علیه السلام و مباحث اطلاعاتی و امنیتی

6- امام علی علیه السلام و علم و هنر

الف - مسائل آموزشی و هنری

ب - مسائل علمی و فرهنگی

7- امام علی علیه السلام و مدیریت

8- امام علی علیه السلام و امور قضائی

الف - امور قضائی

ب - مسائل جزائی و کیفری

9- امام علی علیه السلام و مباحث اعتقادی

10- امام علی علیه السلام و مسائل حقوقی

11- امام علی علیه السلام و نظارت مردمی (امر به معروف و نهی از منکر)

12- امام علی علیه السلام و مباحث معنوی و عبادی

13- امام علی علیه السلام و مباحث تربیتی

14- امام علی علیه السلام و مسائل بهداشت و درمان

15- امام علی علیه السلام و تفریحات سالم

الف - تفریحات سالم

ب - تجمل و زیبایی

مطالب و مباحث همیشه نورانی مباحث یاد شده، از نظر کاربردی مهم و سرنوشت سازند، زیرا تنها جنبه نظری ندارند، بلکه از رفتار و سیره و روش های الگوئی امام علی علیه السلام نیز خبر می دهند،

تنها دارای جذبه قال نیست که دربردارنده جلوه های حال نیز می باشد.

دانه های انگشت شماری از صدف ها و مروارید های همیشه درخشنده دریای علوم نبوی است؛

از رهنمودها و راهنمایی های جاودانه علوی است؛

از محضر حق و حقیقت است و از زلال و جوشش همیشه جاری واقعیت هاست که تنها نمونه هائی اندک از آن مجموعه فراوان و مبارک را در این جزوات می یابید و با مطالعه مطالب نورانی آن، از چشمه زلال ولایت می نوشید که هر روز با شناسائی منابع جدید در حال گسترش و ازدیاد و کمال و قوام یافتن است. ⁽¹⁾

و در آینده به عنوان یک کتاب مرجع و تحقیقاتی مطرح خواهد بود تا:

چراغ روشنگر راه قصه پردازان؛

و سناریو نویسان فیلم نامه ها و طراحان نمایشنامه ها؛

و حجت و برهان جدال احسن گویندگان و نویسندگان متعهد اسلامی باشد، تا مجالس و محافل خود را با یاد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نورانی کنیم.
که رسول گرامی اسلام فرمود:

«تَوَرُّوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»

«جلسات خود را با نام و یاد علی علیه السلام نورانی کنید»

با کشف و شناسائی الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام حقیقت چگونه بودن؟! برای ما روشن می شود و آنگاه چگونه زندگی کردن؟! نیز مشخص خواهد شد.

پیروی از امام علی علیه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگی آن بزرگ معصوم الهی، بر این حقیقت تکیه دارد که با مطالعه همه کتب و منابع و مآخذ روایی و تاریخی و سیاسی موجود کشف کنیم که: امام علی علیه السلام چگونه بود؟

آنگاه بدانیم که: چگونه باید باشیم؟

زیرا خود فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنُهَاكُم عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا»⁽²⁾

«ای مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسندیده ای تشویق نمی کنم جز آنکه در عمل کردن به آن از شما پیشی می گیرم، و شما را از گناهی باز نمی دارم جز آنکه پیش از نهی کردن، خود آن را ترک کرده ام»

پس توجه به الگوهای رفتاری امام علی عليه السلام برای مبارزان و دلاورانی که با نام او جنگیدند، و با نام او خروشیدند، و هم اکنون در جای جای زندگی، در صلح و سازندگی، در جنگ و ستیز با دشمن، در خودسازی و جامعه سازی و در همه جا به دنبال الگوهای کامل روانند، بسیار مهم و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام عليه السلام بجوشند، و در همسوئی با امیر بیان بکوشند، که بارها پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله فرمود:

آنانکه از علی پیروی کنند اهل نجات و بهشتند و به علی عليه السلام اشاره کرد و فرمود:

این علی و پیروان او در بهشت جای دارند.⁽³⁾

و امیدواریم که کشف و شناسائی الگوهای رفتاری امام علی عليه السلام آغاز مبارکی باشد تا این راه تداوم یابد، و به کشف و شناسائی الگوهای رفتاری دیگر معصومین عليهم السلام بیانجامد. در اینجا توجه به چند تذکر اساسی لازم است.

اول - الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان

رفتارهای امام علی علیه السلام برخی اختصاصی و بعضی عمومی است، که باید در ارزیابی الگوهای رفتاری دقت شود.

گاهی عملی یا رفتاری را حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شرائط زمانی و مکانی خاصی انجام داده است که متناسب با همان دوران و شرائط خاص قابل ارزیابی است، و الزامی ندارد که دیگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل کنند، که در اخلاق فردی امام علی علیه السلام نمونه های روشنی را جمع آوری کرده ایم، و دیگر امامان معصوم علیهم السلام نیز توضیح داده اند که:

شکل و جنس لباس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها در روزگار خودش قابل پیاده شدن بود، اما هم اکنون اگر آن لباس ها را بپوشیم، مورد اعتراض مردم قرار خواهیم گرفت.

یعنی عنصر زمان و مکان، در کیفیت ها تأثیر بسزائی دارد.

پس اگر الگوهای رفتاری، درست تبیین نگردد، ضمانت اجرایی ندارد و از نظر کاربردی قابل الگوگیری یا الگوپذیری نیست، مانند:

- غذاهای ساده ای که امام علی علیه السلام میل می فرمود، در صورتی که فرزندان و همسران او از غذاهای بهتری استفاده می کردند.

- لباس های پشمی و ساده ای که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می پوشید، اما ضرورتی نداشت که دیگر امامان معصوم علیهم السلام بپوشند.

- در برخی از مواقع، امام علی علیه السلام با پای برهنه راه می رفت، که در زمان های دیگر قابل پیاده شدن نبود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود نیز تذکر داد که:

«لَنْ تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ»

«شما نمی توانید همانند من زندگی کنید، لکن در پرهیزکاری و تلاش برای خوینها مرا یاری دهید»⁽⁴⁾

وقتی عاصم بن زیاد، لباس پشمی پوشید و به کوه ها می رفت و دست از زندگی شُست و تنها عبادت می کرد، امام علی علیه السلام او را مورد نکوهش قرار داد، که چرا اینگونه زندگی می کنی؟

عاصم بن زیاد در جواب گفت:

قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا أَنْتَ فِي خُسُونَةٍ مَلْبَسِكَ وَجُسُوبَةٍ مَا كَلِكِ!

«عاصم گفت، ای امیرمؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غذای ناگوار بسر میبری؟»

امام علی علیه السلام فرمود:

«قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ، كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!»⁽⁵⁾

«وای بر تو، من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند.»

دوّم - اقسام الگوهای رفتاری

بعضی از رفتارهای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمان و مکان نمی شناسد، و همواره برای الگوپذیری ارزشمند است، مانند:

- 1 - ترویج فرهنگ نماز؛
- 2 - اهمیّت دادن به نماز اوّل وقت؛
- 3 - ترویج فرهنگ اذان؛
- 4 - توجّه فراوان به باز سازی، عمران و آبادی و کشاورزی و کار و تولید؛
- 5 - شهادت طلبی و توجّه به جهاد و پیکار در راه خدا؛
- 6 - حمایت از مظلوم و...

زیرا طبیعی است که کیفیّت ها متناسب با زمان و مکان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی در حال دگرگونی است.

گرچه اصول منطقی همان کیفیّت ها، جاودانه اند، یعنی همواره ساده زیستی، خودکفائی، ساده پوشی ارزشمند است، امّا در هر جامعه ای چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس کمیّت ها و اصول منطقی الگوهای رفتاری ثابت، و کیفیّت ها، و چگونگی الگوهای رفتاری متغیّر و در حال دگرگونی است.

ضرورت ها

1 - ضرورت ارتش

1. طبقات اجتماعی و ارتش

وقتی تمام موجودات حیاتی از انواع ابزار دفاعی برخوردارند، آیا جامعه انسانی بدون ابزار دفاعی دوام می آورد؟ و به تکامل می رسد؟

اینجاست که ارتش، سپاه، نیروهای انتظامی و اصل دفاع، به عنوان یک ضرورت حیاتی، در جامعه الهی مطرح است که بدون آن نمی توان به تکامل رسید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امور نظامی را در متن جامعه اسلامی پذیرفته و از نظر جامعه شناسی آن را یکی از طبقات اجتماعی معرفی می فرماید که به فرمانده کل نیروهای مسلح خود، مالک اشتر در نامه 53 نوشت:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ الرِّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ:

فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْأَنْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْحِزْبِ وَالْحَرَّاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِنَةِ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مُحْفُوظًا.»

«ای مالک بدان! مردم از گروه های گوناگونی می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ یک از گروه ها از گروه دیگر بی نیاز نیست، از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و طبقه پایین جامعه از نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هریک خداوند سهمی مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است.»

امام علی علیه السلام در تبیین طبقات اجتماعی جامعه، و شرح زنجیره طبقات، ابتداء امور نظامی و نظامیان و ارتش را مطرح می کند.

زیرا آن را با توجه به اصل ضرورت دفاع، عامل بقاء و تداوم ارزش های اخلاقی و معنوی جامعه توحیدی می داند که شکل گیری اخلاق نظامی بر همین اساس ممکن می گردد و معنا پیدا می کند.

2. نیاز جامعه به ارتش

امام علی علیه السلام، اخلاق نظامی، و ره آورد ارتش توحیدی را با توجّه به تعریف صحیح انسان و جامعه تفسیر می فرماید، یعنی ارتش اسلامی و جندالله را بگونه ای جداگانه نمی نگرد، به نظامی و نظامی گری، اصالت نمی دهد، ارتش را با مردم، و در کنار امت اسلامی، و برای دفاع از جسم و جان و فکر و عقیده انسان الهی مطرح می کند، که:

چون امت اسلامی باید باشد، ارتش اسلامی هم ضروری است.

چون دین خدا باید تداوم یابد ارتش اسلامی هم ضرورت دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بخش دیگر از نامه 53 به مالک اشتر به هدفداری ارتش اسلامی اشاره می فرماید:

«فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَزِينُ الْوَلَاةِ وَعِزُّ الدِّينِ وَسُبُلُ الْأَمْنِ وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ».

ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخُرَاجِ الَّذِي يَقُودُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَ يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ، وَ يَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

ثُمَّ لَا قِوَامَ لَهُدَيْنِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنَفِ الثَّالِثِ مِنَ الْفُضَاةِ وَالْعَمَالِ وَالْكِتَابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا.

وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ وَيُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ».

«اما سپاهیان با اذن پروردگار حافظان و پناهگاه رعیت، زینت زمامداران، عزّت و شوکت

دین و راه های امنیّت می باشند.

قوام رعیت جز بوسیله اینان ممکن نیست.

از طرفی برقراری سپاه جز به وسیله خراج مالیات اسلامی امکان پذیر نمی باشد، زیرا با

خراج برای جهاد با دشمن تقویت می شوند، و برای اصلاح خود بآن تکیه می نمایند.

و با آن رفع نیازمندی های خویش را می کنند. سپس این دو گروه سپاهیان و مالیات دهندگان جز با گروه سوم قوام و پایداری نمی پذیرند و آنها عبارتند از: قضات و کارگزاران دولت و منشی ها زیرا آنها قراردادهای و معاملات را استحکام می بخشند.

و مالیات ها را جمع آوری می کنند. و در ضبط امور خصوصی و عمومی مورد اعتماد و اطمینان هستند.

و این گروه ها بدون تجّار و پیشه وران و صنعتگران قوامی ندارند، زیرا آنها وسائل زندگی را جمع آوری می کنند.

و در بازارها عرضه می نمایند.

و وسائل و ابزاری را با دست خود می سازند که در امکان دیگران نیست.»⁽⁶⁾

3. توجّه به نظم (سانترالیستی) در ارتش

نظم در همه هستی حکم فرماست.

و بدون نظم نمی شود به رشد و تکامل رسید.

خصوصاً ارتش که باید با نظم و انضباط تنفس کند.

امام علی علیه السلام نسبت به نظم در ارتش توجّه فراوانی داشت؛

نظم در لشکرها، و تیپ ها و گردان ها، نظم در صف آرائی ها، نظم در جنگ و اجرای

دستورات نظامی.

روزهایی که ارتش خود را در صفین سامان می داد.

امام علی علیه السلام می فرمود:

«فَسَوِّا صُفُوفَكُمْ كَالْبُنْيَانِ الْمَرْصُوصِ؛ صف های خود را چونان ستون های استوار منظم

کنید.»⁽⁷⁾

2 - هدفداری نظامی

1. خودسازی معنوی نظامیان

خودسازی معنوی و خداگرائی فرماندهان نظامی از تفکر توحیدی و باورهای دینی منشأ می گیرد که با آگاهی و سازندگی، و متخلّق شدن به اخلاق الهی، یک فرمانده لایق و کار آزموده نظامی می تواند در تمام جوانب زندگی؛

در شرائط صلح یا جنگ؛

و در مشکلات طاقت فرسای میادین نبرد؛

موفق باشد، و با روح امیدواری و آینده نگری مثبت، با همه مشکلات به درستی مقابله کند، و نیروهای تحت امر خود را به پیروزی لازم برساند.

در اینجا از دیدگاه نهج البلاغه به دو اصل یاد شده توجه می کنیم:

امام علی علیه السلام خودسازی معنوی را شرط اوّل رشد و سعادت می شناساند، و برای مدیران مدیریت های گوناگون اجتماعی، و آنها که به نوعی در آموزش و تعلیم و تربیت دیگر انسان ها تلاش می کنند یک اصل حیاتی و ضروری می داند، زیرا کسی که خود را نساخته باشد، و غرائز حیوانی خود را تعدیل نکرده و غرائز انسانی را رشد نداده، به انواع امراض روانی و روحیات متضاد ویرانگر دچار است، چنین شخصی در انواع مدیریت های علمی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، شکست خورده و توان اداره کردن، جامعه را ندارد، که گفتند: خُفته را خُفته کی کند بیدار؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به معلّمان بشری در مدیریت های علمی می فرماید:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛

و مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.»

«کسی که خود را در مقام پیشوائی و امام مردم قرار می دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران پردازد به تعلیم خویش پردازد؛ و باید تأدیب کردن او به عملش، پیش از تأدیب کردن به زبانش باشد.

کسی که معلّم و ادب کننده خویشان است؛ به احترام، سزاوارتر است از کسی که معلّم و مربّی مردم است.»⁽⁸⁾

2 - ضرورت خداگرایی

امام علی علیه السلام به فرمانده کل نیروهای مسلح خود، مالک اشتر، ارزش های اخلاقی و ملاک های خودسازی را متذکر می شود و می نویسد:

«أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَإِثَارَ طَاعَتِهِ، وَاتِّبَاعَ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ:

مَنْ فَرَّضَ عَلَيْهِ وَسُنَّيْهِ، الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا، وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِطَاعَتِهَا، وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَإِنَّهُ، جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكْفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.

وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةً إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.» (9)

«مالک را به تقوا و ترس از خداوند؛ ایثار و فداکاری در راه اطاعتش و متابعت از آنچه در کتاب خدا قرآن به آن امر شده است فرمان می دهد:

به متابعت اوامری که در کتاب الله آمده، فرائض و واجبات و سنت ها، همان دستوراتی که کسی جز با متابعت آنها روی سعادت نمی بیند و جز با انکار و ضایع ساختن آنها در شقاوت و بدبختی واقع نمی شود به او فرمان می دهد که آئین خدا را با قلب دست و زبان یاری کند چراکه خداوند متکفل یاری کسی شده که او را یاری نماید و عزت کسیکه او را عزیز دارد.

و نیز او فرمان می دهد که خواسته های نابه جای خود را درهم بشکند، و به هنگام وسوسه های نفس، خویشتن داری را پیش گیرد زیرا که نفس اماره همواره انسان را به بدی وادار می کند، مگر آنکه رحمت الهی شامل حال او شود.»

و به اسود بن قطبه فرمانده نظامی ارتش خود در منطقه حُلوان، از ایالات فارس ایران، سفارش می فرماید که:

به خودسازی معنوی روی آورد

تا بتواند بر مشکلات پیروز گردد، و هشدار می دهد که:

بدون خودسازی معنوی، و رشد اخلاقی، و یا دچار شدن به هوا و هوس، نمی تواند عادل باشد و در محدوده مدیریت نظامی خود موفق گردد.

متن نامه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین است:

إلى الأسود بن قطبة صاحب جند حلوان

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِي إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ، فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ، وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ، رَاجِيًا ثَوَابَهُ، وَ مُتَحَوِّيًا عِقَابَهُ.

وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعَتْهُ عَلَيْهِ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّهُ لَنْ يُغْنِيَكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا، وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ، وَالْإِحْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجُهِدِكَ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ، وَالسَّلَامُ.»

«اما بعد از حمد خداوند! زمامدار، اگر دنبال هوا و هوس های پی در پی خویش باشد، غالباً او را از عدالت باز می دارد؛ بنابراین امور مردم از نظر حقوق باید نزد تو مساوی باشد، چرا که هیچگاه جور و ستم جانشین عدالت نخواهد شد، از آنچه برای خود نمی پسندی اجتناب کن، و نفس خویش را در برابر آنچه خداوند بر تو واجب ساخته به امید ثوابش و همچنین از ترس کیفرش بخضوع و تسلیم وادار!

و بدان که دنیا سرای آزمایش است که هر کس ساعتی در آن فراغت یابد و دست از کار بکشد، همین ساعت بیکاری موجب حسرت و پشیمانی او در قیامت خواهد شد. و بدان که هیچ چیز تو را از حق بی نیاز نخواهد ساخت. از جمله حقوقی که بر تو فرض و واجب است کنترل هوس های خویش، مواظب رعایا، و رسیدگی توأم با تلاش به کارهای آنهاست. در این راه آنچه از منافع عاید تو می شود، برای توازن مشکلات و ناراحتی هایی که متحمل می گردی، به مراتب سودمندتر است والسلام.»⁽¹⁰⁾

3 - توجّه به الگوهای تربیتی

امام علی علیه السلام برای رشد اخلاقی فرماندهان نظامی، به یک نکته مهم روانشناسی، تربیتی، اشاره می فرماید که:

بدون یک الگوی کامل، خودسازی و سازندگی معنوی غیر ممکن است.
از این رو روش های زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به خوبی می شناساند، و همه را به پیروی از آن دعوت می کند:

«فَتَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْإِظْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى، وَعَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَّى.
وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ، وَالْمُفْتَضِّلُ لَأَثَرِهِ.
قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا.

وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحًا. وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا.
عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَ عَلِمَ أَنَّ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَ حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ.»

«از پیامبر پاک و پاکیزه ات صلی الله علیه و آله پیروی کن! زیرا راه و رسمش سرمشقی است برای آن کس که بخواهد تأسی جوید و انتسابی است عالی برای کسی که بخواهد منتسب گردد.
و محبوبترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد.
و قدم به جای قدم او گذارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از حداقل نیاز از متاع دنیا استفاده نکرد و به آن تمایلی نشان نداد.
پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بود.
دنیا به وی عرضه شد تا آنچه می خواهد انتخاب کند اما از پذیرفتن آن امتناع ورزید.
او از آنچه مبعوض خداوند است آگاهی داشت لذا خود نیز آنها را منفور می شمرد.
و آنچه خداوند آن را حقیر شمرده بود او نیز حقیر می دانست و کوچک ها را کوچک و

کم اهمیت می شمرد.» (11)

4 - خداگرایی فرماندهان نظامی

اصل دیگری که در تمام جوانب اخلاق فرماندهان نظامی باید مطرح باشد، و همه جا مورد لزوم است، و از نظر کاربردی در روابط اجتماعی و اجرای عدالت مؤثر است و در تمام مراحل جنگ، و تحمّل مصائب و مشکلات پس از جنگ، نقش کلیدی دارد، خداگرایی فرمانده، و توجّه به خدا در تمام مراحل زندگی است، زیرا:

انسان را از تنهائی و وحشت بیرون می آورد؛

قوّت قلب و نیرومندی روانی می دهد؛

روح امیدواری و آینده نگری مثبت به انسان می بخشد؛

ترس و وحشت از هر چیز غیر از خدا را از جان و دل می زداید؛

هرگونه شک و دودلی و اضطراب و نگرانی را ریشه کن می کند؛

هرگونه وابستگی و خود کم بینی را درمان می کند؛

فراوانی سپاه و قدرت دشمن را با یاد خدا ناچیز می نمایاند؛

عامل پیروزی و سلامت روانی و اطمینان خاطر می باشد؛

امام علی علیه السلام در تمام مراحل زندگی، مدیران سیاسی و نظامی و اقتصادی را به یاد خدا و خداگرایی در تمام شئون زندگی دعوت می کند.

هم به فرماندهان نظامی در میادین نبرد، یاد خدا را سفارش می کند، و هم برای اجرای عدالت اجتماعی، و عدالت اقتصادی به فرمانداران و استانداران خود، خداگرایی را اساس هر کاری معرفی می فرماید.

هم برای موفقیت کاری و سلامت جسم و جان، یاد خدا را مطرح می کند، و هم برای مقابله با مشکلات و درمان انواع بیماری های روحی و روانی خداگرایی را تنها راه درمان می شناساند تا با یاد خدا:

دچار غرور زدگی و خود محوری نگردند؛

دچار اضطراب و وحشت نشوند؛

دچار خودبینی و قضاوت های شخصی و یک جانبه نشوند؛

دچار انحرافات اخلاقی و سیاسی نگردند؛

از این رو به مالک اشتر استاندار مصر و فرمانده کل نیروهای مسلح خود در حوزه فرماندهی، و مدیریت سیاسی، نظامی، برای مقابله با غرور زدگی و انحرافات روانی، و برای مصون ماندن از قضاوت های ظالمانه و خود محوری، یاد خدا را تنها درمان اضطراب های روحی یک فرمانده کل، معرفی می فرماید، تا با یاد خدا، بین خود و مردم تفاوتی قائل نشود، و همه را بنده خدا بنگرد.

و خود را در حضور خدا مشاهده کند؛

«فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَآلِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَا كُ! وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.

وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدُ لَكَ بِنِقْمَتِهِ، وَلَا غِيَى بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ. وَلَا تَتَذَمَّنْ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنُودُوحَةً، وَلَا تَقُولَنَّ:

إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأُطَاعُ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْعَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغِيَرِ. وَإِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَهْبَةً أَوْ حَيْلَةً، فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَيَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ، وَيَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ!

إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ، وَالتَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبَرُوتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ، وَيُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ.»
«همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است، هرگز با خدا مستیز، که تو را از کیفر او نجاتی نیست، و از بخشش و رحمت او بی نیاز نخواهی بود، بر بخشش دیگران پشیمان مباش، و از کیفر کردن شادی مکن، و از خشمی که

توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش، به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم، باید اطاعت شود، که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده، و موجب زوال نعمت هاست.

و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تند روی تو را فرو می نشاند، و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.

پرهیز که در بزرگی خود را همانند خداوند پنداری، و در شکوه خداوندی همانند او دانی، زیرا خداوند هر سرکشی را خوار می سازد، و هر خودپسندی را بی ارزش می کند.»⁽¹²⁾

فصل اول: مسئولیت فرماندهی در شرایط صلح

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که امام امت اسلامی بود و بالاترین مقام حکومتی، سیاسی را در اختیار داشت.

نسبت به نیروهای مسلح، و سربازان و ارتش اسلامی، فرماندهی کل قوا را به عهده داشت. و مسئولیت آموزش و اداره نیروهای رزمنده را شخصاً قبول فرموده و یا در اختیار فرماندهان ارشد می گذاشت.

گرچه بحث اخلاق فرماندهی، شامل فرماندهی کل قوا نیز می شود، اما در برخی از موارد با توجه به ویژگی هائی که دارد باید به طور جداگانه شناسائی و ارزیابی گردد، مانند:

1 - آگاهی از اوضاع سیاسی کشور

یکی از مسئولیت‌های مهم فرماندهی کل، آگاهی از اوضاع سیاسی کشور است، تا برابر نقشه‌های شیطانی دشمن غافلگیر نشود و بتواند حساب شده تصمیم بگیرد و براساس واقعیت‌ها، نیروها را متوقف یا به حرکت درآورد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یک سخنرانی رسمی به ویژگی آگاهی خویش اشاره می‌فرماید.

آنگاه که جمعی پس از شنیدن اخبار تحرکات نظامی شورشیان بصره خدمت امام علی علیه السلام رسیدند و گفتند: شما در مدینه آرام نشسته‌اید و دشمنان با تمام امکانات در حال شورشگری می‌باشند، آن حضرت بپاخاست و این سخنرانی را ایراد کرد:

«وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبُعِ:

تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْنِلَهَا رَاصِدُهَا، وَلَكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنْهُ، وَبِالسَّامِعِ الْعَاصِيِ الْمُرِيبِ أَبَدًا، حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي.

فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْثَرًا عَلَيَّ، مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا.»

(آنگاه که از امام خواستند طلحه و زبیر را تعقیب نکند، فرمود:)

آگاهی و مظلومیت امام علیه السلام

«به خدا سوگند! از آگاهی لازمی برخوردارم و هرگز غافلگیر نمی‌شوم،⁽¹³⁾ که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیر نمایند، من همواره با یاری انسان حق طلب، بر سر آن می‌کوبم که از حق روی گردان است، و با یاری فرمانبر مطیع، نافرمان اهل تردید را درهم می‌کوبم، تا آن روز که دوران زندگانی من بسر آید.

پس، سوگند بخدا، من همواره از حق خویش محروم ماندم، و از هنگام وفات پیامبر

صلی الله علیه و آله تا امروز حق مرا از من باز داشتند و به دیگری اختصاص دادند.»⁽¹⁴⁾

2 - هشدارهای بجا به ملت

یکی دیگر از وظائف فرماندهی، طرح هشدارهای بجا و ضروری است، تا امت اسلامی و سربازان اسلام همواره بیدار و هشیار بوده، و توان رزمی خود را همیشه حفظ نمایند، امام در یکی از هشدارهای ضروری خود، خطاب به مردم مدینه فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ خَيْلَهُ وَرَجُلَهُ، وَإِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي: مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي، وَلَا لُبَّسَ عَلَى. وَإِيْمُ اللَّهِ لَا فِرْطَنَ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ! لَا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.»

«آگاه باشید! شیطان حزب خویش را گرد آورده، و سواره و پیادگان لشکر خود را فرا خوانده است اما من آگاهی و بینش و بصیرت خود را همچنان همراه دارم، من حقیقت را بر خود مشتبه نساخته ام و بر من مشتبه نیز نشده است.

به خدا سوگند! گردابی برای آنها فراهم سازم که جز من کسی نتواند آن را چاره کند و در آن سرانجام غرق شوند و هرگز از آن بیرون نیابند و آن عده که از آن بیرون نتوانند آمد.»⁽¹⁵⁾

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی عمومی نسبت به تحرکات ناکثین فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نَصَابِهِ.»

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصْفًا.

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ. فَلَيْتَ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَيْتَ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنْ أَعْظَمَ حُجَّتَهُمْ لَعَلَّ أَنْفُسِهِمْ، يَرْضَعُونَ أُمًّا قَدْ فَطَمَتْ، وَيُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ. يَا خَيْبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَالْأَمُّ أَجِيبُ!

وَإِنِّي لَرَا ضٍ مُجَبَّةٍ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.

فَإِنْ أَبَوَا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَى بِهِ شَافِيًّا مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ!

وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أُبْرِزَ لِلطَّعَانِ! وَأَنْ أَصِيرَ لِلْجَلَادِ! هَبَلَتْهُمْ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.»

«آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشاند، و باطل به جایگاه خویش پایدار شود.

سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند، آنها حقّی را می طلبند که خود ترک کردند، و انتقام خونی را می خواهند که خود ریختند، اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می کنند که مدّت هاست مرده، وّه چه دعوت کننده ای؟! ⁽¹⁶⁾ و چه اجابت کنندگانی؟!

همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خوشنودم. اما اگر از آن سرباز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است.

شگفتا! از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه های آنان قرار گیرم و ضربت های شمشیر آنها را تحمّل کنم، گریه کنندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشتم و در دین خود شک و تردیدی ندارم.»

3 - فراهم آوردن امکانات مقابله با دشمن

امام علی علیه السلام نسبت به آمادگی رزمی برای پاسخ دادن به تحرکات دشمن فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ خَيْلَهُ وَرَجِلَهُ، وَإِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي: مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي، وَلَا لُبَسَ عَلَيَّ. وَابْتِئِمُّوا لِلَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَا تَحْتُهُ! لَا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.»

«آگاه باشید که شیطان حزب خود را جمع کرده، و سواره و پیاده های لشکر خود را فراخوانده است، اما من آگاهی لازم به امور دارم، نه حق را پوشیده داشتم، و نه حق بر من پوشیده ماند، سوگند به خدا، گردابی، برای آنان به وجود آورم که جز من کسی نتواند آن را چاره سازد، آنها که در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بیرون آیند، و آنها که گریختند، خیال بازگشتن نکنند.»⁽¹⁷⁾

4 - حفظ آمادگی و روحیه رزمی ملت

امام علی علیه السلام در تمام سخنرانی ها و سفارش های مکرر، امت اسلامی را به آمادگی همه جانبه برای پاسخ دادن به انواع تهاجمات دشمن دعوت کرده و می فرمود که:

«فخذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا وَاعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا، فَقَدْ شَبَّ لَهَا، وَعَلَا سَنَاها»

شما آماده پیکار باشید، و ساز و برگ جنگ را فراهم کنید که آتش آن زبانه کشیده، و شعله های آن بالا گرفته است. ⁽¹⁸⁾

5 - آموزش های حساب شده برای جهاد و شهادت

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای آمادگی فکری و روحی مردم و سربازان، همواره ارزش های والای جهاد را به خوبی تفسیر و بیان می کرد، مانند: خطبه 27 نهج البلاغه که فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِحَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى، وَدَرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ.

فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الدَّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدَيَّثَ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ، وَضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأَدِيلَ الْحَقِّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْحُسْفِ، وَمُنِعَ التَّصَفَّ.» (19)

«پس از یاد و نام خداوند، همانا جهاد دری است از درهای بهشت، خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است جهاد لباس تقوا، زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است. مردمی که از جهاد روی برگردانند خداوند لباس ذلت بر تن آنها می پوشاند و بلا به آنان هجوم می آورد، حقیر و ذلیل می شوند، عقل و فهم شان تباه می گردد، و به خاطر تضييع جهاد حق آنها پایمال می شود، و نشانه های ذلت در آنها آشکار می گردد، و از عدالت محروم می شوند.»

6 - تداوم آموزش نظامی

آموزش نظامی در آن روزگاران که تکیه بر قدرت بازوان و نیروی جسمانی داشتند، بسیار مهم بود، و یادگیری جنگ گروهی و تن به تن، و رزم انفرادی، سرنوشت ساز بود، بنابر این تداوم آموزش های رزمی یک اصل غیرقابل انکار است که امام علی علیه السلام در یک سخنرانی مهم نظامی جهت آموزش تاکتیک های نظامی و رزمی، خطاب به سربازان خود فرمود:

«فَقَدِّمُوا الدَّارَ، وَآخِرُوا الْحَاسِرَ، وَعَضُّوا عَلَى الْأَصْرَاسِ، فَإِنَّهُ أُنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ؛
وَالْتَوُوا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ لِلْأَسِنَّةِ؛ وَعَضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَاشِ، وَأَسْكَنُ
لِلْقُلُوبِ؛

وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفِشْلِ.

وَرَأَيْتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَلَا تُخْلُوهَا، وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ، وَالْمَانِعِينَ الدَّمَارَ
مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحْفُظُونَ بَرَائَاتِهِمْ، وَيَكْتَفُونَهَا: حَقَائِقُهَا»⁽²⁰⁾
«آنها را که زره به تن دارند پیشاپیش قرار دهید و آنها که زره ندارند پشت سر آنها قرار
گیرند.

دندانها را روی هم فشار دهید که این کار تأثیر ضربه ها را بر سر کمتر می کند، و در برابر
نیزه ها در پیچ و خم باشید که در رد کردن نیزه دشمن مؤثر است!

زیاد به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلب شما قویتر و روح شما آرامتر باشد، سخن کمتر
بگوئید و صداها را خاموش کنید که سستی را بهتر دور می سازد. از پرچم خود به خوبی
نگهبانی کنید و آن را متمایل به این طرف و آن طرف نسازید، و آن را تنها نگذارید و جز به
دست دلاوران و مدافعان سرسخت نسپارید، زیرا آنان که در حوادث سخت و مشکل
ایستادگی به خرج می دهند همان ها هستند که از پرچم هایشان پاسداری می کنند و آن را
در دل جمعیت خویش نگاه می دارند؛ و از هر سو و از پیش و پس مراقب آن هستند.»

امام علی علیه السلام در تداوم آموزش نظامی نسبت به رزم انفرادی و جنگ تن به تن فرمود:

«مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ: اسْتَشْعِرُوا الْحَشِيَّةَ، وَتَجَلَّبَبُوا السَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَى التَّوَاجِدِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَأَكْمَلُوا اللَّأَمَةَ، وَقَلَقُوا السُّيُوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا وَالْحُظُوتِ الْحُزْرَ، وَاطْعَنُوا الشَّرَرَ، وَنَافِحُوا بِالطُّبَا، وَصَلُّوا السُّيُوفَ بِالْحُطَا، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعَيْنُ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ. فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٍ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارُ يَوْمِ الْحِسَابِ. وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجْحًا، وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرَّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا تَبَجَّهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوُثْبَةِ يَدًا، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رَجُلًا.

فَصَمْدًا صَمْدًا! حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكُمُ أَعْمَالَكُمْ.»⁽²¹⁾

«ای گروه مسلمانان، لباس زیرین را ترس خدا، و لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید، دندانها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد، زره نبرد را کامل کنید، پیش از آن که شمشیر را از غلاف بیرون کشید و چند بار تکان دهید، با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت را از چپ و راست فرود آورید، و با تیزی شمشیر بزنید، و با گام برداشتن به پیش، شمشیر را به دشمن برسانید، و بدانید که در پیش روی خدا و پسر عموی پیغمبر ﷺ قرار دارید.

پی در پی حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکه ننگی برای نسل های آینده و مایه آتش روز قیامت است، از شهادت خرسند باشید و به آسانی از آن استقبال کنید. به آن گروه فراوان اطراف خیمه پر زرق و برق و طناب در هم افکنده (فرماندهی معاویه) به سختی حمله کنید، و به قلب آنها هجوم برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله در پیش، و پایی برای فرار آماده دارد. مقاومت کنید تا ستون حق بر شما آشکار گردد. شما برترید، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمی کاهد.»⁽²²⁾

7 - الگوسازی و ارائه سمبل های مقاومت

در تعالیم اجتماعی و آموزش های حساب شده رزمی و نظامی، و سوق دادن نیروهای مسلح و مردم مبارز و جهادگر به سوی ارزش های والای جهاد و شهادت است، به معرفی الگوهای کامل و بی مانند نیاز است تا آموزش ها و تربیت ها هم از نظر تئوری و هم از نظر عملی و تجسمی تحقق پذیرد.

از این رو باید کارگر نمونه، کارمند نمونه، استاد نمونه، سرباز نمونه و فرمانده نمونه را شناسائی و معرفی نمود تا جامعه نمونه شکل گیرد.

رعایت این اصل در آموزش ها، از نظر روانشناسی تربیتی، آثار چشم گیری دارد که امروزه روانشناسان اجتماعی با تجربه های فراوان به آن رسیده اند،

جای شگفتی است که به این واقعیت ها در نهج البلاغه، و در سخنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در چهارده قرن گذشته اشاره شده است.

امام علی علیه السلام در سفارش به آمادگی برای جهاد و شهادت، و تحمّل مشکلات جنگ، ناگهان به سراغ الگوی کامل مبارزه و جهاد می رود و می فرماید:

«وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا:

مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا، وَمُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ، وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ، وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ»

«در رکاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود می جنگیدیم و این جنگ و پیکار همواره بر ایمان و تسلیم ما می افزود، و ما را در پیمودن راه حق، و صبر بر ناراحتی های فراوان، و جهاد و کوشش مداوم علیه دشمن، ثابت قدم تر می ساخت.»⁽²³⁾

8 - دشمن شناسی

پس از تحرّکات سیاسی احزاب منحرف، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ماهیّت دشمن را افشا می کرد، و آنها را به مردم می شناساند.

نسبت به ناکثین و اصحاب جمل، هشیارانه در یک سخنرانی رسمی فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى

نِصَابِهِ»⁽²⁴⁾

«آگاه باشید، شیطان حزب و طرفداران خود را بسیج کرده و سپاه خود را گرد آورده است

تا بار دیگر ستم را به جای خود برگرداند، و باطل را دوباره حاکم سازد»

9 - نفوذ دادن نیروهای اطلاعاتی در خاک دشمن

امام علی علیه السلام آنگاه که مطلع گردید، عوامل سیاسی و اغفالگر معاویه قصد تبلیغات مسموم در مراسم حج را دارند، در نامه ای به فرماندار مکه، قثم بن عباس، نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَى يُعْلِمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَى الْمَوْسِمِ أَنْاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمَى الْقُلُوبِ الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ الْكُفْمِ الْإِبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ.»⁽²⁵⁾

«پس از حمد و ثنای الهی، مأمور اطلاعاتی من در مغرب شام به من نوشته و مرا آگاه کرده است که گروهی از مردم شام در مراسم حج می خواهند شرکت کنند، گروهی کوردل، ناشنوا، و کور دیده که حق را با باطل درهم می آمیزند»

10 - افشاگری و پاسخ به شبهات دشمن

امام علی علیه السلام در خطبه ها و نامه های گوناگون به ادّعاها و شبهات ناکشین پاسخ می داد، دستاویزهای معاویه را در چند نامه حساب شده افشا می کرد، و بهانه های خوارج را در سخنرانی های مکرر ریشه کن می ساخت.

که مجموعه افشاگری های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ملت آگاهی و بصیرت می داد و عوامل نفوذی دشمن را منزوی، و تبلیغات مسموم آنها را نابود می کرد.

امام علی علیه السلام فریب خوردگان نهروان را اینگونه هشدار داد که:

«فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرَغَى بِأَثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ، وَبِأَهْضَامِ هَذَا الْعَائِطِ، عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، وَلَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ:

قَدْ طَوَّحْتُ بِكُمْ الدَّارَ، وَاحْتَبَلَكُمُ الْمَقْدَارُ، وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُنَابِذِينَ، حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ.

وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخَفَاءِ الْهَامِ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ؛ وَلَمْ آتِ لَا أَبَا لَكُمْ جُجْرًا، وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضُرًّا.» (26)

«شما را از این می ترسانم! مبادا صبح کنید در حالی که جنازه های شما در اطراف رود نهروان و زمین های پست و بلند آن افتاده باشد، بدون آن که برهان روشنی از پروردگار، و حجّت و دلیل قاطعی داشته باشید، از خانه ها آواره گشته و به دام قضا گرفتار شدید.

من شما را از این حکمیت نهی کردم ولی با سر سختی مخالفت نمودید، تا به دلخواه شما کشانده شدم.

شما ای سبکسران، و بیخردان، ای ناکسان و بی پدران، من که این فاجعه را به بار نیاوردم و هرگز زیان شما را نخواستم زیرا امام همواره با حکمیت مخالف بود.»

و نسبت به کینه توزی های بنی امیه فرمود:

«أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمِّيَّةَ عِلْمُهَا بِى عَنْ قَرْفِى؟ أَوْ مَا وَزَعَ الْجَهْلُ سَابِقَتِى عَنْ تُهْمَتِى؟ وَلَمَّا وَعَظَهُمُ اللَّهُ بِهِ أَبْلَغَ مِنْ لِسَانِى؟ أَنَا حَاجِجُ الْمَارِقِينَ، وَخَصِيمُ التَّاكِيثِينَ الْمُرتَابِينَ، وَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ، وَبِمَا فِى الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ!»⁽²⁷⁾

«آیا شناختی که بنی امیه از روحیات من دارند آنان را از عیب جویی بر من باز نمی دارد؟ و آیا سوابق مبارزات من نادانان را بر سر جای خود نمی نشانند؟ که به من تهمت نزنند؟ آن چه خدا آنان را بدان پند داد از بیان من رساتر است.

من مارقین از دین خارج شدگان را با حجت و برهان مغلوب می کنم و دشمن ناکثین پیمان شکنان و تردید دارندگان در اسلام می باشم، شبهات را باید در پرتو کتاب خدا قرآن، شناخت و بندگان خدا به آن چه در دل دارند پاداش داده می شوند.»
و نسبت به پیمان شکنان جمل افشاگرانه فرمود:

معرفة طلحة والزبير

«وَاللَّهِ مَا أَتُكَّرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصْفًا. وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ، فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ، فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيْبَهُمْ مِنْهُ، وَإِنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي فَمَا الطَّلِبَةُ إِلَّا قَبْلَهُمْ.

وَإِنْ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لِلْحُكْمِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَلَا لَيْسَ عَلَيَّ. وَإِنَّهَا لِلْفِتْنَةِ الْبَاغِيَّةِ فِيهَا الْحَمَاءُ وَالْحَمَّةُ، وَالشُّبُهَةُ الْمُغْدِفَةُ؛ وَإِنَّ الْأَمْرَ لَوَاضِحٌ، وَقَدْ زَاغَ الْبَاطِلُ عَنْ نَصَابِهِ، وَأَنْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَعْبِهِ. وَإِيْمُ اللَّهِ لَا أُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَا تَحْتُهُ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ بَرِيٌّ، وَلَا يَعْبُونَ بَعْدَهُ فِي حَسْبِي!»

شناسایی طلحه و زبیر

«به خدا سوگند! طلحه و زبیر و پیروانشان، نه منکری در کارهای من سراغ دارند که برابر آن بایستند، و نه میان من و خودشان راه انصاف پیمودند،

آنها حقّی را می طلبند که خود ترک کرده اند، و انتقام خونی را می خواهند که خود ریخته اند، اگر من در ریختن این خون شریکشان بودم آنها نیز از آن سهمی دارند، و اگر خودشان تنها این خون را ریخته اند، باید از خود انتقام بگیرند.

اولین مرحله عدالت آن که خود را محکوم کنند، همانا آگاهی و حقیقت بینی، با من همراه است، نه حق را از خود پوشیده داشته ام و نه بر من پوشیده بود، همانا ناکثین اصحاب جمل گروهی سرکش و ستمگرند، خشم و کینه، و زهر عقرب، و شبهاتی چون شب ظلمانی در دل هایشان وجود دارد، در حالی که حقیقت پدیدار و باطل ریشه کن شده، و زبانش از حرکت بر ضد حق فرومانده است.

به خدا سوگند! حوضی برایشان پر از آب نمایم که تنها خود بتوانم آبش را بیرون کشم، به گونه ای که از آب آن سیراب برنگردند، و پس از آن از هیچ گودالی آب ننوشند، یعنی نقشه ای برای آنان طرح کنم که راه فرار نداشته باشند.»

البيعة العديمة النظير

«و منه: فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُودِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا، تَقُولُونَ: الْبَيْعَةُ الْبَيْعَةُ! قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُ مَوْهَا، وَنَارَ عَنكُمْ يَدَيَّ فَجَاذَبْتُ مَوْهَا.»

وصف بيعت بی همانند

«شما مردم! برای بیعت کردن به سوی من یورش آوردید، چونان مادران تازه زاییده که به طرف بچه های خود می شتابند.

و پیایی فریاد کشیدید، بیعت! بیعت! من دستان خویش فروبستم، اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن، سرباز زدم، و شما دستم را کشیدید.»

الشكوى من طلحة و الزبير

«اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي، وَنَكَا بَيْعَتِي، وَأَلْبَا النَّاسَ عَلَيَّ؛ فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا، وَلَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أُبْرِمَا، وَأَرِهِيَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَلَا وَعَمَلَا. وَلَقَدْ اسْتَثْبَتُهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ، وَاسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوِقَاعِ، فَغَمَطَا النَّعْمَةَ، وَرَدَّا الْعَافِيَةَ.»⁽²⁸⁾

شکوه از طلحه و زبیر

«خدایا! طلحه و زبیر پیوند مرا گسستند، بر من ستم کرده و بیعت مرا شکستند، و مردم را برای جنگ با من شوراندند، خدایا آن چه را بستند تو بگشا، و آن چه را محکم رشته اند پایدار مفرما، آرزوهایی که برای آن تلاش می کنند بر باد ده، من پیش از جنگ از آنها خواستم تا بازگردند، و تا هنگام آغاز نبرد انتظارشان را می کشیدم لکن آنها به نعمت پشت پا زدند و بر سینه عافیت دست رد گذاردند.»

11 - انتخاب فرماندهان لایق

برای سازماندهی نیروهای رزمی، و موفقیت بیشتر در امور نظامی، چند مسئله مورد توجه امام علی علیه السلام بود:

نظم گرائی در ساختار ارتش؛

انتخاب فرماندهان بومی برای رزمندگان قبائل عرب.

گرچه هر فرمانده لایقی، می تواند در تمام لشگرها، و قرارگاه های نظامی موفق باشد، و تناسب قومی و نژادی هم نداشته، در چهارچوب ارزش های اخلاقی، و دستور العمل های صحیح نظامی به پیروزی برسد.

اما با توجه به روانشناسی حاکم بر نیروهای عمل کننده در روزگاران گذشته که مردم هر قبیله ای به فرمان بزرگان قبیله خود گوش فرامی دادند، و روح تسلیم پذیری آنها نسبت به بزرگان قوم خویش تحقق داشت، برای موفقیت بیشتر در امور نظامی، رعایت اصل تناسب و سنخیت در انتخاب فرماندهان می توانست نقش تعیین کننده ای داشته باشد.

از این رو حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سعی داشت تا فرماندهان هر قبیله را از بزرگان و افراد لایق و کاردان همان قبیله انتخاب کند، جز آنجا که چاره ای نمی یافت، و امکان رعایت این اصل وجود نداشت.

مسئله مهم دیگری که باید در انتخاب فرماندهان بومی مورد توجه قرار گیرد، آنکه امام علی علیه السلام تنها به دنبال اصل تناسب نبود، بلکه اصول زیر را همواره در نظر داشت:

الف - ارزش های والای اخلاقی

ب - تعیین فرماندهی کل

ج - لیاقت های بالای نظامی

د - بومی بودن و آگاهی از روحیات قومی

در آستانه جنگ صفین امام علی علیه السلام با رعایت اصل تناسب بین فرماندهان، لشگرها و نیروهای عمل کننده را به شرح زیر برگزید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیروهای رزمی کوفه را به هفت دسته تقسیم و برای هر کدام فرماندهی انتخاب کرد، مانند:

- 1 - سعد بن مسعود ثقفی، فرمانده قبیله قیس و عبدالقیس
- 2 - معقل بن قیس، فرمانده قبیله تمیم، ضبه، رباب، قریش، کنانه و اسد
- 3 - محنف بن سلیم، فرمانده قبیله ازد، بجیل، خثعم، انصار و خزاعه
- 4 - حجر بن عدی کندی، فرمانده قبیله کنده، حضرموت و قضاعه
- 5 - زیاد بن نضر، فرمانده قبیله مذحج و أشعری
- 6 - سعید بن مرة همدانی، فرمانده قبیله همدان و حمیر
- 7 - عدی بن حاتم طائی، فرمانده قبیله طیّ

در سازماندهی نیروهای رزمی بصره نیز اصول یادشده رعایت گردید، مانند:

- 1 - خالد بن معمر سدوسی، فرمانده قبیله بکر بن وائل
- 2 - عمرو بن مرحوم، فرمانده قبیله عبدالقیس
- 3 - احنف بن قیس، فرمانده قبیله تمیم، ضبه و رباب
- 4 - شریک بن أعور، فرمانده قبیله عالیه

می بینیم که درانتخاب فرماندهان نظامی، هم ارزش های اخلاقی، و هم تناسب های قومی، مطرح می باشند. ⁽²⁹⁾

و در جنگ صفین نیز فرمان داد تا پرچم هائی آماده سازند.

و پرچم هر قبیله را به دست بزرگان و شجاعان همان قبیله سپرد، مانند:

- 1 - پرچم قبیله قریش را به دست عبدالله بن عباس
- 2 - پرچم قبیله کنده را به حجر بن عدی کندی
- 3 - پرچم قبیله بکر از شهر بصره را به دست حصین بن منذر بصری
- 4 - پرچم قبیله بنی تمیم از شهر بصره را به دست احنف بن قیس بصری

- 5 - پرچم قبیله خزاعه به دست عمرو بن حلق
- 6 - پرچم قبیله بنی بکر کوفه به دست نعیم بن هبیره
- 7 - پرچم قبیله بنی سعد و بنی رباب بصره به دست جاریه بن قدامه
- 8 - پرچم قبیله بحیله را به دست رفاعه بن شداد
- 9 - پرچم قبیله بنی ذهل کوفه به دست یزید بن رویم شیبانی
- 10 - پرچم قبیله بنی عمر و بنی حنظله رابه دست أعین بن ضبیعة
- 11 - پرچم قبیله قضاعه و طّیّ به دست عدی بن حاتم طائی
- 12 - پرچم قبیله بنی تیم الله بن ثعلبه به دست عبدالله بن حجل عجللی
- 13 - پرچم قبیله بنی تمیم کوفه به دست عمیر بن عطارد
- 14 - پرچم قبیله حی ازد و گروهی از مردم یمن به دست جندبن زهیر
- 15 - پرچم قبیله ذهل بصره به دست خالد بن معمر سدوسی
- 16 - پرچم قبیله بنی عمرو حنظله به دست شبت بن ربعی
- 17 - پرچم قبیله همدان به دست سعید بن قیس
- 18 - پرچم قبیله هازم بصره به دست حریث بن جابر حنفی
- 19 - پرچم قبیله بنی سعد و بنی رباب کوفه به دست ابوصریمه طفیل
- 20 - پرچم قبیله مدجح به دست مالک بن حارث اشتر
- 21 - پرچم قبیله عبدالقیس به دست صعصعة بن صوحان
- 22 - پرچم قبیله بنی کوفه به دست عبدالله بن طفیل کنانی
- 23 - پرچم قبیله عبدالقیس بصره به دست عمرو بن حنظله
- 24 - پرچم قبیله قریش بصره به دست حارث بن نوفل هاشمی
- 25 - پرچم قبیله بنی قیس بصره به دست قبیضة بن شداد هلالی
- 26 - پرچم قبیله لفیف قواصی به دست قاسم بن حنظله جهنی

توجه دارید که پرچمداران همگان از بزرگان قبیله خود می باشند.⁽³⁰⁾

مسئولیت انتخاب فرماندهان لایق یکی از مسئولیت های مهم فرماندهی کلّ قوا می باشد

که امام علی علیه السلام این اصل ضروری را در جایگاه های متفاوت آن رعایت می کرد، مانند:

الف - تعیین فرماندهی کل

در جنگ باید نیروهای رزمی را به لشگرها، تیپ ها، دسته ها، و رسته ها، تقسیم کرد، و برای هر کدام فرماندهی تعیین کرد.

امام علی علیه السلام ضمن رعایت همه فنون نظامی، برای فرماندهان لشگر نیز فرماندهی کل^{۳۱} انتخاب می فرمود تا همه فرماندهان مشکلات خود را برطرف سازند و نظم خاصی در تمام نیروهای مسلح با هماهنگی فرماندهی کل، استقرار یابد و هرگونه تزلزل و بی نظمی، از سپاه رخت بربندد.

از این رو طی نامه ای که به دو تن از فرماندهان نظامی خود، زیاد بن نصر و شریح بن هانی نوشت و مالک اشتر را به عنوان فرمانده کل معرفی می کند:

«وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيْزِكُمَا مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَا لَهُ دِرْعًا وَمِجْنًا، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهُنَّهٗ وَلَا سَقَطَتْهُ وَلَا بُطُوهُ عَمَّا الْإِسْرَاعِ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.»

(دستور العمل امام به دو تن از امیران لشکر، زیادبن نصر و شریح بن هانی)

رعایت سلسله مراتب فرماندهی

«من مالک اشتر پسر حارث را بر شما و سپاهیان که تحت امر شما هستند، فرماندهی دادم، گفته او را بشنوید، و از فرمان او اطاعت کنید، او را چونان زره و سپر نگهبان خود برگزینید، زیرا که مالک، نه سُستی به خرج داده و نه دچار لغزش می شود، نه در آنجایی که شتاب لازم است کُندی دارد، و نه آنجا که کندی پسندیده است شتاب می گیرد.»⁽³¹⁾

ب - تعیین فرمانده برای ارتش و نیروهای نظامی ویژه

درست است که در آن روزگاران با اعلام جهاد، مردان تمام قبائل موجود گردا گرد امام علی علیه السلام اجتماع می کردند، و گردان های رزمی عمل کننده را به وجود می آوردند و جنگ را اداره می کردند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از تشکیل ارتش و نیروهای ویژه نظامی، غفلت نداشت.

نیروی ویژه ای به نام شُرطَة را به وجود آورد که آرم و لباس مخصوصی داشته در حفظ امنیّت شهر دخالت می کردند، و همواره آماده نبرد بودند. ⁽³²⁾

و لشگرهای مجهّزی، حدود 6 هزار نفر را با سازماندهی خاصّی، در لشگرگاهِ نزدیک شهر پادگان نظامی گرد آورده بود که کلیّه نظم و مقرّرات نظامی را رعایت می کردند.

مقدّمه الجیش آنها معلوم بود.

فرمانده جناح چپ (میسره)

فرمانده جناح راستِ لشگر (میمنه)

فرمانده قلبِ لشگر (ستاد فرماندهی)

همه تعیین شده و آماده نبرد بودند. ⁽³³⁾

فصل دوم: مسئولیت های رهبری در آستانه جنگ

با وجود خطّ تهاجم و روح تجاوزکاری و سلطه گری قدرت های طاغوتی، اصل دفاع، یک اصل ارزشمند سرنوشت ساز است که باید همه گونه آمادگی های لازم را فراهم آورد تا اگر دشمن تهاجم کرد، و وارد حریم مقدّس ملّت ها شد، با پاسخ مناسب و دفاع شکننده ای مواجه گردد.

همانگونه که می دانیم، سردمداران قریش، و رفاه طلبان بی تقوا، و غارتگران اموال عمومی و بیت المال مسلمین، و جنایتکاران رها شده از چنگ عدالت، با به حکومت رسیدن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) توان تحمل و خودسازی نداشتند،

و با مصادره اموال و زمین های آنان به بلاد اطراف مدینه تاختند و سه جنگ ناخواسته را بر امام علی (علیه السلام) تحمیل کردند، باید دید امام مظلوم (علیه السلام) در آستانه جنگ چگونه با دوست و دشمن برخورد نمود؟

و کدامین ارزش های اخلاقی را بیشتر مورد توجّه قرار داد؟

و برای آمادگی رزمی امت اسلام دست به چه روش ها و تاکتیک هایی زد؟

1 - آگاهی دادن مردم (نسبت به اخبار جاری کشور)

در حکومت های الهی و مردمی، پشتوانه اصلی حکومت، نیروهای مردمی هستند، اگر دقیقاً نسبت به تحرکات دشمن، و اخبار سیاسی، نظامی کشور، توجیه گردند، و آگاهی لازم را داشته باشند، بجا و به موقع بسیج شده، رهبر و نظام اسلامی را کمک می کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به تحرکات نظامی دشمن در مرزهای داخلی خطاب

به کوفیان فرمود:

«أُنْبِئْتُ بُسْرًا قَدْ أَطْلَعَ الْيَمَنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمْ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ»⁽³⁴⁾

«به من خبر رسیده که بُسر بن ارطاة بر یمن تسلط یافت، سوگند به خدا می دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد.

زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.

آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی.»

و نسبت به ادعاهای سران ناکثین به مردم آگاهی لازم داد که:

«اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً، فَبَاصَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ، فِعَلَّ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ!»⁽³⁵⁾

«منحرفان شیطان را، معیار کار خود گرفتند، و شیطان نیز آنها را دام خود قرار داد، و در دلهای آنان تخم گذارد، و جوجه های خود را در دامانشان پرورش داد، پس با چشم های آنان می نگریست، و با زبان های آنان، سخن می گفت، پس با یاری آنها بر مرکب گمراهی

سوار شد، و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد، مانند رفتار کسی که نشان می داد
در حکومت شیطان شریک است، و با زبان شیطان، باطل می گوید.»

2 - آگاهی مردم و بسیج نیروها

اگر مردم نسبت به ارزش جهاد و دفاع اسلامی، و خطرات تهاجم دشمن، آگاه شوند و عمق فاجعه را بشناسند به خوبی بسیج می گردند، و رهبر خود را تنها نمی گذارند.

از این رو امام علی علیه السلام نسبت به کنیه توزی های قریش فرمود:

«مَا لِي وَلِقُرَيْشٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ، وَلَأُقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ، وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ، كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ!

وَاللَّهِ مَا تَنْقِمُ مِنَّا قُرَيْشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ، فَأَدْخَلَنَاهُمْ فِي حَيْرِنَا»

«مرا با قریش چه کار، به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند با آنها جنگیدم، و هم اکنون که فریب خورده اند، با آنها مبارزه می کنم، دیروز با آنها زندگی می کردم و امروز نیز گرفتار آنها می باشم.

به خدا سوگند! قریش از ما انتقام نمی گیرد جز به آن علت که خداوند ما را از میان آنان برگزید و گرامی داشت، ما هم آنان را در زندگی خود پذیرفتیم.»

3 - آگاهی سیاسی در جنگ جمل

الف - در جنگ همه جا اسلحه و تهاجم نظامی کاربرد ندارد.

گاهی دشمن با نیرنگ های گوناگون سعی در اغفال لشکریان مقابل دارد و اگر حيله ها و نقشه های شیطانی دشمن کارگر افتد، چه بسا سپاه مقابل را بدون تهاجم نظامی از پای در آورده نابود کند بنابراین:

شایعه پردازی ها و دروغ پردازی؛

شیوه های گوناگون اغفالگری؛

پخش اخبار دروغین و تحریف واقعیّت ها؛

شعارهای فریبنده؛

همواره مطرح بوده است، باید طرفندهای دشمن را شناخت و متناسب با نوع اغفال و تحریف از طرف دشمن، تصمیمات صحیح گرفته شود.

در جنگ جَمَل عائشه ای که بارها خلیفه سوم را لعنت کرده بود و در مسجد مدینه گفت: ای مردم این یهودی را بکشید.

حال شعار مظلومیّت خلیفه سوم سر می دهد و می گوید:

«إِيَّهَا النَّاسُ اِلْعَنُوا قَتَلَهُ عُثْمَانُ»

ای مردم کشندگان عثمان را لعنت کنید

با شعار می خواست لشکریان خود و لشکریان امام را اغفال کند که بلافاصله امام علی

علیه السلام فرمان داد که سپاه او نیز بگویند:

«اَللّٰهُمَّ اَلْعَنُ قَتَلَهُ عُثْمَانُ»

«خدایا کشندگان عثمان را لعنت کن»

تا شعارها و ادعاهای سران جَمَل اثری در دل سپاه خودی نگذارد. (36)

ب - آگاهی از علل مقاومت دشمن

در تداوم عملیات شکننده سپاه امام علی علیه السلام بر ضد شورشیان جمل، امام متوجه شد که یکی از علل مقاومت مردم بصره، حضور عائشه، سوار بر شتر است که تا شتر کشته نشود و هودج عائشه سقوط نکند، مردم بصره با انگیزه های گوناگونی مقاومت می کنند از این رو فرمان داد که:

«إِعْقِرُوا الْجَمَلَ فَإِنَّهُ إِنْ عُقِرَ تَفَرَّقُوا»

«شتر را پی کنید، زیرا اگر شتر کشته شود مردم بصره متفرق می گردند»
که امام مجتبی علیه السلام در طی دو حمله بی نظیر شتر را پی کرده، هودج سقوط کرد و مردم بصره گریختند. ⁽³⁷⁾

امام در مسجد جامع بصره پس از فتح و پیروزی خطاب به مردم بصره فرمود:
«كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَاتِّبَاعَ الْبَهِيمَةِ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ»
شما لشکریان یک زن، و پیروان یک حیوان بودید که تا صدا می کرد مقاومت کردید و تا کشته شد فرار کردید. ⁽³⁸⁾

4 - احساس مسئولیت امام در جنگ جمل

- 1 - امام علی علیه السلام تلاش فراوان کرد که حادثه جمل رخ ندهد.
- 2 - و پس از جنگ اظهار تأسّف کرده بود. ⁽³⁹⁾
- 3 - و بر کشتگان خود و اهل بصره نماز خواند و همه را دفن کرد. ⁽⁴⁰⁾
- 4 - عائشه را عفو کرد و مورد محبّت قرار داد. ⁽⁴¹⁾
- 5 - و در طول راه در جواب کسانی که از جنگ و روش برخورد امام با سران جمل می پرسیدند، پاسخ می داد:

«وَاللّٰهُ مَا أُرِيدُ إِلَّا الصُّلْحَ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْنَا»

- سوگند به خدا که اراده ای جز صلح ندارم تا آنکه پیشنهاد صلح من را نپذیرند. ⁽⁴²⁾
- 6- امام علیه السلام ابن جرموز قاتل زبیر را از خود دور کرد و به او وعده عذاب الهی داد. ⁽⁴³⁾
- و با دیدن شمشیر زبیر فرمود:

«جَلَّىٰ بِهِ الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ»

- این شمشیر غم و اندوه از چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله زدود. ⁽⁴⁴⁾

5 - دشمن شناسی

یکی از کارهای مهم تبلیغاتی، روانی، در آستانه جنگ، شناسائی و شناساندن دقیق دشمن است تا مردم بدانند که:

دشمن کیست؟

و چگونه فکر می کند؟

و تا کجا فریب خورده است؟

و چگونه باید با او برخورد کرد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه سه جنگ مهم با ناکثین و قاسطین و مارقین، در سخنرانی های متعدد، ماهیت آنها را افشا کرد، و ماسک های دروغین را از چهره شان کنار زد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به سران ناکثین فرمود:

«وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأُبْرَقُوا، وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفُشْلُ؛ وَلَسْنَا نُرْعَدُ حَتَّى نُوْقِعَ، وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمِطَرَ.»

«طلحه و زبیر و پیروان آنها در آغاز، رعد و برقی نشان دادند، اما پایانش چیزی جز سستی و ناتوانی نبود، ولی روش ما به عکس آنها بود، ما تا کاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم، و تا نباریم سیلاب های خروشان به راه نمی اندازیم، برنامه ما عمل است نه سخن!»

(45)

که روانشناسی ناکثین را به خوبی بیان فرمود، و شعارگرائی آنان را توضیح داد.

و نسبت به شخص زبیر، که یکی از سران ناکثین بود و فکر می کرد می شود بیعت با امام

علی علیه السلام را شکست افشاگرانه فرمود:

«يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ، وَادَّعَى الْوَلِيَجَةَ. فَلَيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرِفُ، وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ.»

«زبیر خیال می کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل! پس او اقرار به بیعت می کند، ولی مدعی است که با قلب نبوده است، بنابراین بر او لازم است، بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد وگرنه باید به بیعت خود باز گردد و به آن وفادار باشد»⁽⁴⁶⁾

و برای آگاهی مردم نسبت به ادعاهای پوچ ناکثین، در سخنرانی های گوناگونی، افشاگرانه علل انحراف آنان را توضیح داد؛

و بهانه های دروغین طلحه و زبیر را پاسخ فرمود؛

و سوابق تاریخی آنان؛

و شرکتشان را در قتل خلیفه سوم؛

و تلاش آنها را در روز بیعت؛

یک یک برشمرد، زیرا ناکثین شهر بصره را در اختیار گرفته بودند و شورش کردند، باید امت اسلامی با بصیرت و آگاهی به جنگ آنان برود که آغاز نبرد در جبهه داخلی بود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی ابتداء مردم را نسبت به اخبار سیاسی کشور توجیه کرد و سپس ادعاهای باطل ناکثین را جواب داد.

«أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نَصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصْفًا.

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ.

فَلَيْنَ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَيْنَ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ.

وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَّ أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ، وَيُحْيُونَ بِدَعَا قَدْ أُمِيتَتْ.

يَا حَبِيبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَالْأَمُّ أُجِيبَ! وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.»

«آگاه باشید! شیطان حزب و طرفداران خویش را بسیج کرده، و سپاه خود را گرد آورده

است تا بار دیگر ستم را به جایش برگرداند، و باطل را به جایگاه نخستینش باز فرستد.

به خدا سوگند! آنها هیچ منکری از من سراغ ندارند، انصاف را بین من و خود حاکم نساختند. آنها حتی را مطالبه می کنند که خود آن را ترک گفته اند، انتقام خونی را می خواهند که خود ریخته اند.

اگر در ریختن این خون شریکشان بوده ام، پس آنها نیز سهیمند، و اگر تنها خودشان مرتکب شده اند کیفر مخصوص آنها است مهمترین دلیل آنان به زیان خودشان تمام می شود، از پستانی شیر می خواهند که مدتهاست خشکیده، بدعتی را زنده می کنند که زمانهاست از بین رفته.

چه دعوت کننده ای؟! و چه اجابت کنندگانی؟! من به کتاب خدا و فرمانش درباره آنها راضیم». (47)

الف - شناخت معاویه

امام علی علیه السلام در معرفی معاویه فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِلٌ مِّنَ الْغَوَاةِ وَعَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبْرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ»
«آگاه باشید معاویه گروهی از تبهکاران متجاوز را بسیج کرد، و کانال های اطلاعات و اخبار حق را بر آنان بست تا آنجا که حاضرند گردن های خویش را زیر شمشیر قرار دهند» (48)

و در سخنرانی دیگر سیاست های شیطانی و دروغین معاویه را افشا کرد و فرمود:
«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذَى مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجَرُ، وَلَوْ لَا كِرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذَى النَّاسِ»

«سوگند به خدا معاویه از من زیرکتر و سیاستمدارتر نیست، اما اونیرنگ می زند و گناه و جنایت مرتکب می شود، اگر نبود زشتی نیرنگ، من سیاستمدارترین انسان ها بودم» (49)

ب - شناخت عمروعاص

و در افشای عمروعاص، (یکی دیگر از سران قاسطین) فرمود:

«وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا»

«بیعت نمی کند مگر آنکه در یک معامله سیاسی، در برابر بیعت سرمایه ای به دست آورد.»⁽⁵⁰⁾

یعنی طرفداری او از معاویه بر اساس عقیده و ایمان نیست، بلکه پول پرستی و قدرت طلبی او را منحرف کرده است،

و در یک سخنرانی دیگر ماهیت او را شناساند:

«عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً، وَأَنِّي أَمْرُؤُ تَلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا، وَنَطَقَ آثِمًا.

أَمَّا وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيَخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخُلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيَحُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ!

مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفَ مَا خَذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.

أَمَّا وَاللَّهِ لَا يَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسْيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتِيَّةً، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.»⁽⁵¹⁾

«شگفتا! از پسر آن زن بدنام، در میان مردم شام پخش می کند که من اهل مزاح هستم، مردی شوخ طبع، که مردم را سرگرم شوخی می کند. حرفی به باطل گفته! و سخنی به گناه انتشار داده است.

آگاه باشید بدترین گفتار؛ دروغ است او سخن می گوید و دروغ می گوید، وعده می دهد و تخلف می نماید، درخواست می کند و اصرار می ورزد، اگر از او چیزی درخواست شود بخل می کند، به پیمان خیانت می نماید، و پیوند خویشاوندی را قطع می کند، به هنگام نبرد سر و صدا راه می اندازد و تهیج و تحریص می نماید (اما این سر و صدا) تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در این هنگام برای رهائی جانش بهترین و بزرگترین نقشه اش آن است که جامه اش را بالا زند و عورت خود را آشکار سازد تا از کشتن او چشم پوشی شود! آگاه باشید به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی باز می دارد، ولی او را فراموشی

آخرت از گفتن سخن حق بازداشته است او حاضر نشد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی به دست آورد، و در برابر از دست دادن دینش بهائی گرفت».

ج - شناخت مارقین (خوارج)

ابتداء به مردم آگاهی داد و علل انحراف خوارج را بر شمرد، سپس خوارج فریب خورده را نصیحت کرده از آینده دردناکشان ترساند.

در خطبه 58 نهج البلاغه به علل گمراهی آنان اشاره کرد و هشدارشان داد، و در خطبه 59 نهج البلاغه مردم را آگاهی لازم داد که جنگ من با خوارج را رسول خدا ﷺ مطرح فرمود، من جایگاه نبرد، و تعداد کشتگان آنها را می دانم، و اندازه فراریان آنها را اطلاع می دهم. و در خطبه 60 نهج البلاغه از آینده خوارج و تداوم انحراف فکریشان صحبت کرد که تفکر انحرافی آنها تداوم می یابد، که فرمود:

«كَلَّا وَاللَّهِ؛ إِنَّهُمْ نُظْفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ، حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَّابِينَ.»

«نه، سوگند به خدا هرگز! آنها نطفه هایی هستند در پشت پدران و رَحِمِ مادران وجود خواهند داشت، هرگاه که شاخی از آنان سر برآورد قطع می گردد تا اینکه آخرینشان به راهزنی و دزدی تن در می دهد.»

6 - اعلام مواضع قاطعانه نسبت به جنگ

در برابر تهدیدها و تحرکات نظامی دشمن، هم باید هشیار و آماده بود و مردم را آگاهی لازم داد، و هم باید اعلام مواضع نظامی داشت، تا دشمن بداند که طرف مقابل آگاه و بیدار است و مردم نیز از بلا تکلیفی و سرگردانی بیرون آیند.

امام مظلوم علیه السلام در یک سخنرانی نسبت به تحرکات ناکشین قاطعانه فرمود:

«فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَى بِهِ شَافِئاً مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِراً لِلْحَقِّ!

وَمِنْ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرَزَ لِلطَّعَانِ!

وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجَلَادِ! هَبِلَتْهُمْ الْهُبُولُ!

لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ!

وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.»

«اما اگر از آن سرباز زنند لبه شمشیر تیز را در اختیار آنها قرار می دهم، و این کار برای

درمان باطل و یاری حق کفایت می کند!

شگفتا! از من خواسته اند که در برابر نیزه هاشان حاضر گردم، و در مقابل شمشیر آنان

شکیبائی و رزم!

سوگواران در سوگشان بگریند، من کسی نبودم که به نبرد تهدید شوم، و یا از ضرب

شمشیر بهراسم! من به پروردگار خویش یقین دارم و در دین و آئین خود گرفتار شک و

تردید نیستم!» (52)

و نسبت به جنگ با قاسطین و معاویه بارها فرمود:

«إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَجَرِيرٍ عِنْدَهُمْ، إِغْلَاقُ لِلشَّامِ وَصَرْفٌ لِأَهْلِهِ عَنْ خَيْرِ إِنْ

أَرَادُوهُ.

وَلَكِنْ قَدْ وَقَّتْ لِحَرْبٍ وَقْتًا لَا يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مُحْذَوْعًا أَوْ عَاصِيًا.

وَالرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَاءِ فَأَرِودُوا، وَلَا أَكْرَهُ لَكُمْ الْإِعْدَادَ وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ
عَيْنَهُ، وَقَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ، فَلَمْ أَرَلِي فِيهِ إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.
إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالْأَحَدِثِ أَحْدَاثًا، وَأَوْجَدَ النَّاسَ مَقَالًا. فَقَالُوا، ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّرُوا.»

«مهمیاً شدنم برای جنگ با شامیان، با اینکه جریر را به رسالت به سوی شان فرستادم به
معنی این است که راه صلح را به روی آنها بسته ام! و اگر بخواهند اقدام به کار نیکی که آنها
را منصرف ساخته ام، من مدت اقامت جریر را در شام معین ساخته ام که اگر تأخیر کند
روشن می شود یا فرییش داده اند و یا از اطاعتم سرپیچیده.

عقیده من این است که صبر نموده با آنها مدارا نمائید، در عین حال من مانع از آن نیستم که
شما خود را آماده پیکار کنید ولی من شخصاً این کار را نمی کنم.

من بارها این موضوع مناسبات خود را با دستگاه جبار معاویه را بررسی کرده ام و پشت و
روی آن را مطالعه نموده ام، دیدم راهی جز پیکار، و یا کافر شدن نسبت به آنچه پیامبر اسلام
آورده است، ندارم؛ زیرا قبلاً کسی بر مردم حکومت می کرد که اعمال و حوادثی آفرید و
باعث گفتگو و سر و صدا شد، به او شدیداً اعتراض کردند و تغییرش دادند» (53)

7 - بسیج عمومی مردم

برای آمادگی و حفظ روحیه رزمی در مردم باید بسیج عمومی اعلام کرد، و با طرح ارزش جهاد و دفاع، همه را برای دفاع از مملکت و ایمان و عقیده سازماندهی نمود که امام علی علیه السلام به مردم مصر می نویسد:

«انْفِرُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ، وَلَا تَثَاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقْرُّوا بِالْحَسْفِ، وَتَبْوُؤُوا بِالذَّلِّ، وَيَكُونَ نَصِيبُكُمُ الْأَخْسَ، وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرْقُ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ، وَالسَّلَامُ.»

«برای جهاد با دشمنان کوچ کنید، خدا شما را رحمت کند، در خانه های خود نمانید، که به ستم گرفتار، و به خواری دچار خواهید شد، و بهره زندگی شما از همه پست تر خواهد بود، و همانا برادر جنگ، بیداری و هوشیاری است هرآن کس که به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابید. با درود.»⁽⁵⁴⁾

8 - تعیین مدیران لایق برای اداره جامعه

با مطالعه نامه 53 این حقیقت روشن می گردد که اگر کشور اسلامی در آستانه جنگ قرار گیرد یکی از کارهای کلیدی و ارزنده، تعیین مدیران، فرمانداران، استانداران کاردان و لایق است که برای اداره جنگ و امنیت پشت جبهه اهمیت بسزائی دارد.

امام علی علیه السلام در نامه ای به مالک اشتر جهت تعیین فرماندهان نظامی لایق می نویسد:

«فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ، وَأَنْقَاهُمْ جَبِيًّا، وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا، مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ، وَيَسْتَرْيَحُ إِلَى الْعُذْرِ، وَيَرَأْفُ بِالضُّعَفَاءِ، وَيَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ، وَمِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْعُنْفُ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ.»

«برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام تو بیشتر، و دامن او پاک تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید، و عذر پذیرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد نماید، دُرشتی او را به تجاوز نکشاند، و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد.» (55)

فصل سوم: تاکتیک های نظامی

1 - روش شکستن حلقه محاصره دشمن

در یکی از روزهای نبرد در صفین که سواره نظام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باسواره نظام معاویه، درگیری سختی پیدا کردند، سپاه معاویه به دلیل پیشروی سپاه امام علی علیه السلام در قلب لشکر شامیان، آنها را محاصره کرده، به تدریج حلقه محاصره تنگ ترمی شد و حدود هزار نفر از سواره نظام به گونه ای محاصره شدند که دیده نمی شدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست به تاکتیک نظامی جالبی زد، با صدای بلند فرمود:

«أَلَا رَجُلٌ يَشْرِي نَفْسَهُ لِلَّهِ وَيَبِيعُ دُنْيَاهُ بِآخِرَتِهِ؟»

«آیا مردی نیست که جان خود را به خدا بفروشد، و آخرت را با دنیا بخرد؟»

عبدالله بن حارث جعفی، در حالی که بر اسبی شبرنگ، سوار بود، و غرق در آهن بود که تنها دیدگان، او را می دیدند، نزد امام آمد و گفت: من آمده ام هر فرمانی بدهی اجراء کنم. امام علی علیه السلام او را دعا کرد و تاکتیک نظامی خود را برای شکستن محاصره بیان داشت که:

تو بر سپاه شام حمله کن و خود را به یاران ما برسان و به آنها بگو، شما از آن سو تکییر بگوئید و ما از این سو، شما از آن سو حمله کنید، و ما از این سو، بگونه ای که یکی از جوانب حلقه محاصره دشمن از دو سو تحت فشار قرار گیرد، تا درهم شکسته شود.

عبدالله بن حارث جعفی حمله کرد و خود را به یاران رساند و نقشه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام عملی شد.

آنگاه امام علی علیه السلام با یاران خود با فریادهای الله اکبر حمله را آغاز کردند و حلقه محاصره را شکستند و لشکریان سواره نظام با پیروزی بازگشتند و شامیان با دادن 700 کشته عقب نشینی کردند.

سپس امام علی علیه السلام در میان اصحاب خود فرمود:

امروز چه کسی از همه غنی تر است؟

گفتند: شما یا امیرالمؤمنین!

حضرت فرمود: نه، بلکه عبدالله بن حارث جُعی از همه غنی تر است. ⁽⁵⁶⁾

2 - استفاده از اصل غافلگیری

الف - اصل غافل گیری در جنگ ذات السَّلاسل

شورشیان سلاسل قلّه ها را گرفته و راه ها را ناآمن کرده بودند، و به کاروان ها یورش می آوردند.

پیامبر ﷺ ابتداء خلیفه اوّل را با 700 نفر اعزام کرد، امّا موفق نبود، و تعدادی کشته داد و فرارکرد، بار دیگر خلیفه دوّم با تعدادی از سربازان رفتند و شکست خوردند، عمرو عاص گفت:

یا رسول الله جنگ با حيله و نیرنگ توأم است، مرا بفرست، تا پیروز برگردم.

رسول خدا ﷺ به او فرماندهی داد، امّا او نیز شکست خورد.

سرانجام پیامبر ﷺ فرمود: تنها علی است که در برابر دشمن فرار نمی کند.

علی علیه السلام با تاکتیک های نظامی حساب شده ای به جنگ شورشیان سلاسل رفت.

شب ها راه می رفت، و روزها پنهان می شد، که خلیفه دوم و خالد بن ولید بارها اعتراض کردند و گفتند که: این جوان ما را در میان مار و عقرب بیابان به کشتن می دهد.

و در طول راه، عمرو عاص و خلیفه اوّل نیز اعتراض کردند، امّا حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام توجّهی نکرد، تا آنکه شب هنگام نزدیک منطقه شورشیان رسید، دستور داد؛

با استفاده از تاریکی شب، قلّه اطراف را تصرف کنند و آنها را در محاصره بگیرند، صبح که

هوا روشن شد صدای تکبیر دلاوران و شیهه اسبان همه را وحشت زده بیدار کرد و شورشیان فهمیدند که محاصره شدند.

در آغاز امام علی علیه السلام به آنها پیشنهاد صلح داد، نپذیرفتند و گفتند: تو هم مانند آن سه نفر

شکست می خوری.

جنگ آغاز شد، اما شورشیان دیگر راه گریز نداشتند، تپه ها و قلّه ها در دست سپاهیان اسلام بود، وقتی تعدادی از شجاعان آنها به دست علی علیه السلام کشته شدند، و سپاه اسلام تهاجم را آغاز کرد، آنها عقب نشینی را آغاز کردند.

تعدادی فرار کرده، و بسیاری تسلیم شدند و کلید گنج ها را آوردند، و امان خواستند و به خانه های خود رفتند.

و دسته ای اسیر گردیدند و سپاه اسلام پیروزمندانه به مدینه بازگشت.

امّ سلمه می گوید: رسول خدا در منزل من خوابیده بود که ناگهان بیدار شد.

گفتم: یا رسول الله شما را چه می شود؟

فرمود: جبرئیل نازل شد و خبر پیروزی علی علیه السلام را آورد.

و آنگاه سوره عادیات نازل شد.

(وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا) ⁽⁵⁷⁾

«سوگند به اسب هائی که نفس هایشان به شماره افتاد.» ⁽⁵⁸⁾

ب - اصل غافل گیری، در جنگ با یهودیان بنی النّضیر

وقتی یهودیان بنی النّضیر پیمان خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله شکستند و دست به ترور ناموفق زدند و عمرو بن جحّاش می خواست از پشت بام سنگ بزرگی بر پیامبر فرود آورد که خدا آن حضرت را نجات داد.

مسلمانان برای جنگ با یهودیان آماده شدند، و قبیله بنی النّضیر را محاصره کردند.

وقتی خیمه رسول خدا را در منطقه نظامی برپا می کردند، ناگاه تیری به خیمه رسید، حضرت دستور دادند که خیمه را پائین تر نصب کنند، اصحاب متوجّه شدند که امام علی علیه السلام در میان آنها نیست، به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند که علی غائب است، فرمود: مشغول کاری است که به نفع شماست.

چند لحظه بعد علی علیه السلام با سربریده یک یهودی مهاجم از راه رسید.

علّت را پرسیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جواب داد: وقتی تیر به خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، فوراً اطراف را بازرسی کردم، این یهودی تیرانداز را با 9 نفر دیدم که با شمشیرهای کشیده، مخفیانه به سوی ما می آمدند، آنها را دور زدم و با شتاب خود را به تیرانداز رسانده او را کشتم، با این حمله سریع و غافلگیر کننده بقیه افراد گریختند. ⁽⁵⁹⁾

3 - واقع نگری در عملیات نظامی

وقتی سپاه امام علی علیه السلام به اطراف شهر بصره رسید و در آنجا توقف کرد تا طرفداران امام علی علیه السلام از قبائل گوناگون به لشکریان امام پیوندند، بسیاری از سران قبائل، و بزرگان کوفه و بصره با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات کردند.

روزی احنف بن قیس با خویشاوندان خود خدمت امام علی علیه السلام رسید و پس از گفتگوهای فراوان به امام گفت:

قوم و قبیله من به درستی حقیقت را نمی شناسند اگر بخواهم آنها را برای کمک شما در این جنگ بکشانم دویست سوار به سوی تو خواهند آمد.

اما اگر من و طرفداران شما به خانه باز گردیم و در جنگ شرکت نکنیم شش هزار شمشیر را از تو باز خواهم داشت.

حال چه کنم؟ دویست مرد به کمک بیاورم؟

یا شش هزار شمشیر را از تو دور سازم؟

امام علی علیه السلام فرمود: شش هزار شمشیر را از من باز داری نیکوتر است، به خانه ات باز گرد. ⁽⁶⁰⁾

گاهی برخی از موضع گیری ها، حمله های بی مورد، جذب نیروهای بی فایده، مشکلاتی به وجود می آورد که در پیروزی یا شکست نقش تعیین کننده ای دارد.

درست است که در صورت جذب نیروهای قبیله احنف، دویست مرد جنگی به سربازان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می پیوستند، اما سایر افراد قبیله را نمی شد از شرکت در نبرد باز داشت، و آنان جذب نیروهای دشمن می گشتند.

که با واقع بینی امام علی علیه السلام یک قبیله با هزاران مرد جنگی بی طرف باقی ماندند.

4 - پاسخ مناسب به دشمن

در آغاز نبرد از لشکرگاه معاویه، دلاور جسوری به نام ابن صباح حمیری به میدان آمد و مبارز طلبید، یکی از دلاوران سپاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ او رفت کشته شد، دومی و سومی هم کشته شدند، و جنگاور شامی زیاد مغرور شد و می رفت تا تزلزل در سپاه امام علی علیه السلام ایجاد کند.

اینجا امام علی علیه السلام شخصاً به میدان رفت، و در یک چشم برهم زدن ابن صباح را کشت، فوراً دلاور دیگری از سپاه شام به میدان آمد که کشته شد، و سومی هم کشته شد، آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در میان دو لشکر باصدای بلند فرمود:

اگر شما در قتل و خونریزی پیشدستی نمی کردید، ما به روی شما شمشیر نمی کشیدیم. ⁽⁶¹⁾

5 - استفاده از پرچم رسول خدا ﷺ در جنگ

صعصعة بن صوحان می گوید:

در جنگ صفین وقتی امیرمؤمنان علیه السلام پرچم هائی برای فرماندهان برافراشت، پرچم رسول خدا ﷺ را که در جنگ های زمان آن حضرت برافراشته می شد، بیرون آورد و برافراشت، که پس از رسول خدا ﷺ تا آن روز برافراشته نشد. وقتی نگاه مهاجر و انصار به پرچم رسول خدا ﷺ افتاد به یاد جنگ های بدر و أحد و احزاب افتادند، که شور و شوق فراوانی در آنها پدید آمد، و صدای گریه آنان بلند شد.

وقتی امام پرچم رسول خدا ﷺ را به دست قیس بن عباد سپرد.

اصحاب به یاد دوران رسول خدا ﷺ افتاده، گفتند:

«هَذَا اللَّوَاءُ الَّذِي كُنَّا نَحْفُ بِهِ مَعَ النَّبِيِّ وَجَبْرِيلُ لَنَا مَدَدٌ»

«این همان پرچمی است که پیرامون آن با رسول خدا ﷺ گرد می آمدیم و جبرئیل یاور

ما بود.» (62)

6 - قدردانی از آسیب دیدگان جنگ

وقتی سران جَمَل، بصره را محاصره کردند، فرماندارِ امام علیه السلام، عثمان بن حنیف را دستگیر نموده، موهای ریش و سر او را کردند و پس از زجر و کتک زدن های فراوان، او را به حالِ خود گذاشتند.

فرماندار امام به سوی مدینه حرکت کرد که در سرزمین ربذه به اردوگاه امام رسید.
پس از سلام خطاب به امام گفت:

با ریش از خدمت شما به فرمانداری بصره رفتم، در حالی که بدون ریش بازگشتم.
امام وقتی عثمان حنیف را با سر و صورت خونین مشاهده فرمود از او قدردانی کرده، و فرمود: «أَصَبْتَ أَجْرًا وَخَيْرًا»

تو به پاداش عمل خود و نیکی های آن رسیده ای. ⁽⁶³⁾

7 - آزادی اسیران در جنگ

آزادی اسیران که در قانون بین الملل نیز آمده است، یکی از رفتارهای ارزشمند انسانی است، که سران قدرتمند و حاکمان مستبد کمتر به آن توجه دارند. امام علی علیه السلام در نبرد صفین دست به ابتکاراتی زد که دوست و دشمن را شیفته خود کرد. یکی از آنها آزاد کردن تعدادی از اسیران شامی بود که معاویه نیز ناچار شد، تعدادی از اسرای کوفیان را باز گرداند. ⁽⁶⁴⁾

8 - نبرد بی‌آمان با منحرفان

الف - پرهیز از آغازگری در جنگ

امام علیه السلام دانست که باقیمانده خوارج قابل هدایت نیستند و بیش از این هم تکلیف نداشت تا با آنها احتجاج کند.

و از جنگ نیز هراسی نداشت.

زیرا به فتح و پیروزی خود یقین داشت.

بعضی از یاران امام علیه السلام از مدارای بیش از حد او با دشمن راضی نبودند ولی چون نتایج آن ظاهر گشت دوراندیشی آنحضرت را ستودند.

زیرا امام علیه السلام اگر با خوارج مدارا نمی‌کرد و بدون اتمام حجّت، به آنها حمله می‌نمود، هشت هزار نفری که قابل هدایت بودند و به اردوی امام پیوستند، از بین می‌رفتند.

امام درباره خوارج فرموده بود که:

بیش از ده نفر از آنها زنده نخواهد ماند و از شما کمتر از ده نفر کشته خواهد شد.

امام علیه السلام آیه مبارکه: **(قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا)**

«بگو آیا به شما خبر دهم که زیانبارترین اعمال کدام است؟» را خواند که در حق اهل

نهروان معنی شده بود و به یاران خود فرمود:

شما آغاز به جنگ نکنید.

اما منادی خوارج فریاد کشید، آیا کسی از شما مشتاق رفتن به بهشت نیست؟

و در پی آن، همه خوارج یکجا فریاد بر آوردند: پیش به سوی بهشت.

و بر سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام حمله ور شدند و مردی را از سپاه امام شهید کردند.

ب - فرمان جنگ

امام علیه السلام با مشاهده آن یورش کورکورانه، فرمود:

«اللّه اکبر، الان دیگر قتال با آنها حلال است.»

پس فرمان جنگ داد.

در آن هنگام بسیاری از فریب خوردگان با یاری وجدان خودشان چشم باز کرده و به خطای خود پی بردند و فریاد زدند:

«التَّوبَةُ، التَّوبَةُ يا امير المؤمنين»

امام عليه السلام فوراً دستور داد، پرچم امان بوسیله ابویوب انصاری در جای مخصوصی نصب گردد تا پشیمان شده ها به لشکر امام بپیوندند که دو هزار نفر مأمور محافظت از آن منطقه گردیدند.

و از جانب آن حضرت ندا دادند که:

هرکسی از خوارج توبه کند و در زیر این پرچم پناه آورد در امان است.
و هر کسی به شهر داخل شود و یا از این جمع جدا شود و به جانب مداین و یا کوفه حرکت کند در امان است.

ما پس از آنکه قاتلان برادران خود را کشتیم، نیازی به ریختن خون شما نداریم. ⁽⁶⁵⁾
در این حال فروة بن نوفل اشجعی صدا زد و گفت:

به خدا، سوگند من نمی دانم ما برای چه با امام علی عليه السلام در ستیزیم، من صلاح می بینم که از این جنگ منصرف شوم تا زمانیکه بر حقیقت کار آگاه گردم و آنگاه یا به جنگ او برخیزم و یا در متابعت او کمر طاعت بندم.

در اینحال او را دیدند که با پانصد سوار از کارزار کنار رفت.

و عده ای دیگر از صف های خوارج جدا شده به سوی کوفه شتافتند
و طایفه ای به شهر مدائن داخل شدند.

و پشیمان شده ها دسته دسته متفرق شدند تا از دوازده هزار نفر لشکر خوارج، چهار هزار نفر باقی ماند. ⁽⁶⁶⁾

(به روایت طبری تعداد دوهزار و هشتصد نفر با عبدالله بن وقب باقی مانده بودند.)

بدین ترتیب بیش از هشت هزار نفر در حالی که عَرَق شَرَم از پیشانی آنها می چکید، به زیر پرچم ولایت اسلام در آمدند.

امام علی علیه السلام به آنها دستور داد در کنار میدان قرار گیرند و هیچکدام از آنها حق شرکت در جنگ را ندارند.

بقیه افراد خوارج که چهار هزار نفر یا کمتر بودند در شک و تردید لغزیدند و تسلیم جمل و عناد و لجاجت خود شدند و با عبدالله بن وهب راسبی و حرقوص بن زهر بر گمراهی خود اصرار ورزیدند، ⁽⁶⁷⁾ که جنگ آغاز شد.

پس از آغاز نبرد، عبدالله بن وهب از روی شقاوت و دشمنی امام را به مبارزه فرا خواند. ⁽⁶⁸⁾

در آن حال امام علیه السلام قدم به صحنه کارزار گذاشت و با ضربت ذوالفقار او را به جهنم فرستاد.

و در تداوم نبرد در ظرف مدّتی کمتر از یک ساعت، تمامی خوارج به استثنای نه نفر (که فرار کرده بودند) به دست مبارزان اسلام به هلاکت رسیدند. ⁽⁶⁹⁾

ج - جستجوی جسد سران خوارج و افشای نفاق آنان

چون جنگ پایان یافت، امام علیه السلام دستور داد در میان کشتگان خوارج بگردند و ببینند که آیا حرقوص (ذوالنّديه) کشته شده است یا نه؟

عده ای به جستجو رفته و بازگشتند و اظهار داشتند که چنین کسی را نیافتیم.

امام فرمود: به خدا سوگند دروغ نمی گویم و به من دروغ نگفته اند، استر (الاغ) پیامبر خدا را برایم بیاورید.

امام سوار شد و با یاران خود به جستجوی آن پرداختند، تا کناره رودخانه رسیدند که از آنجا تا ساحل پر از کشته بود، امام علیه السلام از مرکب فرود آمد و از میان کشتگان انباشته شده، جسد حرقوص را پیدا کرد.

امام علیه السلام سجده شکر به جا آورد و تکبیر گفت و فرمود: تا کنون دروغ نگفته ام.

و یاران امام نیز تکبیر گفتند. (70)

بعضی از مردم که درباره جنگ با خوارج در شک و تردید بودند با مشاهده پیکر ناپاک ذوالخویصره (ذوالثدیه) در میان کشتگان خوارج به یقین رسیدند و دریافتند که آنها همه گمراه می باشند.

چون پیامبر ﷺ از ارتداد خوارج و ذوالثدیه قبلاً به مسلمانان خبر داده بود و فرموده بود که ذوالثدیه را علی ؑ خواهد کشت، از این رو به یاد آن روزی افتادند که: پیامبر خدا مشغول تقسیم اموالی از غنائم حنین بود که مردی از طایفه بنی نمیم به نام ذوالخویصره (ذوالثدیه) معترضان به پیامبر خدا گفت: عدالت را رعایت کن.

پیامبر خدا ﷺ خطاب به او فرمود:

«وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ»

«وای بر تو، اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد؟»

خلیفه دوم گفت: یا رسول الله به من اجازه بده تا گردنش را بزنم.

پیامبر ﷺ فرمود: او را رها کن و به حال خود واگذار، زیرا او را یارانی است که شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها کم و ناچیز می شمارید ولی با اینحال آنها از دین فرار می کنند همان گونه که تیر از کمان فرار می کند.

در این هنگام آیه شریفه:

(وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسَخَطُونَ)

«در میان آنها (منافقان) کسانی هستند که در (تقسیم) غنائم به تو ایراد می کنند، اگر از صدق به آنها بدهند راضی می شوند و اگر ندهند خشم می گیرند.» (71) نازل شد و به اینگونه افراد اندرز داد.

در تفسیر مجمع البیان پس از نقل جریان ذوالثدیه اضافه می کند که: پیامبر خدا ﷺ

فرمود: هر وقت خروج کردند آنها را بکشید. (72)

در سفینه البحار، بعد از بیان این مطلب، در خاتمه می نویسد: پیامبر ﷺ فرمود: خداوند بعد از من به وسیله محبوبترین خلق خود، او را به هلاکت می رساند. (73)

گزارشات پیامبر خدا ﷺ از فتنه این مرد کافر و فتنه جو و پیروانش در میان اصحاب و مسلمانان چنان مشهور بود که وقتی خبر کشته شدن ذوالنّديه با دست امیرالمؤمنین علیّ به سعد وقاص رسید از بیعت نکردن با حضرت علیّ پشیمان شد و دانست که تخلف او از بیعت، تخلف از حق بوده است. (74)

از عایشه روایت شد وقتی شنید که خوارج کشته شده اند پرسید کشته آنها کیست؟ و چون به او گفتند علیّ است در فکر فرو رفت و از علّت تفکّرش سؤال کردند و گفتند آیا روایتی از رسول خدا داری؟

گفت: آری از او شنیدم که فرمود: اینها (خوارج) بدترین مردم و از دین خارج شدگان هستند، رحمت خدا بر علی باد که او با حق همراه بود. (75)

در این رابطه دو روایت از عایشه به شرح زیر نقل شده است؛

1 - در مسند احمد بن حنبل از مسروق نقل شده که عایشه به من متوجه شد و گفت تو از همه فرزندانم بر من محبوب تری آیا در نزد تو از مُخَدَج (76) (ذوالنّديه) خبری هست؟ گفتم بلی او را علی بن ابیطالب در بالای نهر تامراً (77) به هلاکت رسانید.

عائشه به صدق گفتار من، از من شاهد طلبید، من عده ای را برای شهادت جمع کردم، و ایشان در حضور او با گواهی خود سخن مرا تأیید کردند.

راوی می گوید: عائشه را به صاحب قبر (پیامبر ﷺ) سوگند دادم که آیا درباره مُخَدَج از پیغمبر ﷺ سخنی شنیده ای؟

عائشه گفت: آری شنیدم که آن حضرت فرمود: ایشان بدترین و شرورترین مردمند که به دست توانای بهترین خلق خدا کشته می شود. (78)

2 - ابن ابی الحدید در شرح خود از کتاب صفین مدائنی از مسروق نقل می کند که:

عایشه به من چنین گفت: ای مسروق من می دانستم که ذوالثدیه (مُخْدَج) را علی بن ابیطالب کشته بود، لعنت خداوند بر عمروعاص باد که به من نوشت ذوالثدیه را در اسکندریه من به قتل رساندم!

واقعیت ها را چرا نگویم؟ باید بگویم من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: ذوالثدیه را (مُخْدَج) بعد از من بهترین خلق خواهد کشت. (79)

د - شناساندن منافقان حافظ قرآن

امیرالمؤمنین ﷺ شبی از مسجد کوفه به سوی خانه خویش حرکت می کرد در حالی که کمیل بن زیاد از دوستان خاص آن حضرت، او را همراهی می کرد، در اثناء راه از کنار خانه مردی گذشتند که صدای تلاوت قرآنش بلند بود که آیه:

(أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ آَنَاءَ اللَّيْلِ) (80) را با صدای حزین و آهنگ دلنشین می خواند، کمیل در دل خود از حال این مرد بسیار لذت برد و از حالت معنوی او در تعجب فرو رفت بی آنکه چیزی بر زبان بَراند، امام ﷺ متوجه شده، خطاب به کمیل فرمود: ای کمیل صدای قرائت و ناله حزین این مرد مایه اعجاب تو نشود، او از اهل دوزخ است و من به زودی خبر آنرا به تو خواهم داد.

کمیل بن زیاد از دو جهت در شگفت ماند، نخست از این جهت که امام ﷺ همان لحظه از نیت باطنی او اطلاع یافت و دیگری آن بود که آن حضرت از دوزخی بودن این مرد ظاهر الصلاح خبر داد.

مدتی گذشت، در روز جنگ جمل امیرالمؤمنین ﷺ در حالی که شمشیری در دست داشت، با نوک شمشیر به سری که به زمین افتاده بود، اشاره کرد و فرمود:

ای کمیل، (أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ آَنَاءَ اللَّيْلِ) یعنی این همان شخصی است که در آن شب قرآن تلاوت می نمود و حال او تو را به تعجب واداشته بود.

کمیل به خاک افتاد و قدم های آن حضرت را بوسیده و استغفار کرد. (81)

9 - فرمان مداوای مجروحین

پس از خاتمه نبرد نهروان، امام علیه السلام دستور داد مجروحین خوارج را از میان کشته شدگان جدا کنند و به خانواده شان تحویل دهند، زیرا کشتن مجروح را سزاوار نمی دانست پس آنها را به وابستگان شان تحویل دادند.

امام نسبت به دسته دیگری از مجروحان از آنها تعهد گرفت و فرمود:
«انها را با خود ببرید و طبابت نمائید بعد از بهبودی در کوفه پیش من برگردانید.»⁽⁸²⁾
یاران امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسیدند: آیا براستی خداوند نسل خوارج را تا آخر دهر قطع نمود؟

امام علیه السلام فرمود:
«كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نُطِفُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَفَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ
آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَابِينَ»⁽⁸³⁾

«سوگند به خدا چنین نیست، آنان نطفه هائی هستند در پشت مردان و رحم زنان، هر زمان از آنها شاخی بلند گردد شکسته خواهد شد تا اینکه سرانجام دزد و راهزن می شوند.»
فیض الاسلام در شرح خود می نویسد:

آن نه نفری که از خوارج فرار کردند و به شهرها پراکنده شدند، هر کدام مذهبی اختیار نموده و آنرا ترویج کردند، و سرانجام در راه ها به دزدی و راهزنی مشغول شدند.⁽⁸⁴⁾
پس از فراغت از امور جنگ، امام علیه السلام دستور داد تا تمام غنائم جنگی را جمع آوری کردند.

کلیه ادوات جنگی و مرکب های دشمن را در میان نظامیان اسلام تقسیم کردند.
ولی زنان و کنیزان و غلامان دستگیر شده را با اموال دیگر خوارج به وارثان و صاحبان آنها رساندند.⁽⁸⁵⁾

آنگاه امام علیه السلام خطاب به کشته های خوارج فرمود:

«بُؤْساً لَّكُمْ، لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ عَزَّكُمْ».

فقیل له: مَنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

فقال: الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، عَزَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي،
وَوَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ، فَافْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارُ.»

«بدا به حال شما! آن که شما را فریب داد به شما زیان رساند.»

(پرسیدند چه کسی آنان را فریفت؟ ای امیرالمؤمنین علیه السلام، فرمود:

«شیطان گمراه کننده، و نفسی که به بدی فرمان می دهد، آنان را با آرزوها مغرور ساخت،
و راه گناه را بر ایشان آماده کرد، و به آنان وعده پیروزی داد، و سرانجام به آتش جهنم
گرفتارشان نمود.»

سؤال کردند یا امیرالمؤمنین چه کسی آنها را فریب داده.

فرمود: شیطان و نفس بدکردارشان که آنها را با آرزوهای باطل فریب داده و به ورطه
هلاکت انداخت. (86)

و آنگاه رهنمود داد و فرمود:

«لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدَى فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَاحْطَأْأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ.»

«بعد از من با خوارج جنگ نکنید زیرا کسی که در پی حق برود و اشتباه کند مانند کسی
نیست که باطل را بخواهد و به آن برسد»

یعنی خوارج طالب حق بودند ولی اشتباه کردند و روی زمین فساد به راه انداخته و مردان
و زنان بی گناه را کشتند.

اگر به چنین خیانت هائی دست نمی زدند شاید مستحق چنین هلاکتی نمی شدند برخلاف
معاویه و پیروانش که هدف عمده آنها باطل و گمراهی بود و کشتن آنها بر همه مسلمانان
واجب بود. (87)

10 - آگاهی سیاسی امام و آمادگی برای نبرد با معاویه

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ نهروان فراغت یافت، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَّاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَاشْتَدَّ كَلْبُهَا.»

«ای مردم من چشم فتنه و فساد را کور کردم و غیر از من کسی بر دفع آن فتنه و فساد بعد از اینکه ظلمت و تاریکی آن بالا گرفته و رو به افزایش نهاده و شرّ و سختی آن همه جا را فرا گرفته و هاری آن فزونی یافته بود، جرأت نداشت.»⁽⁸⁸⁾

امام علی علیه السلام می خواهد بفرماید:

اگر من با نهضت خارجی گری در دنیای اسلام مبارزه نمی کردم، دیگر کسی پیدا نمی شد که جرأت کند با این چنین جمعیتی که پیشانی‌شان از کثرت عبادت پینه بسته بود بجنگد.⁽⁸⁹⁾
بنا به نقل ناسخ، غائله خوارج در روز نهم صفر سال چهل هجری مصادف با نوروز ایرانیان پایان یافت.⁽⁹⁰⁾

امام علیه السلام برای اینکه مردم را به سوی دشمن اصلی متوجّه سازد، با جمله کوتاهی فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحْسَنَ بِكُمْ وَأَعَزَّ نَصْرَكُمْ فَتَوَجَّهُوا مِنْ فُورِكُمْ هَذَا إِلَى عَدُوِّكُمْ.»

«همانا خداوند بر شما احسان کرد و پیروزی عزّت بخش را نصیبتان قرار داد اکنون با این آمادگی به سوی دشمن اصلی خود (یعنی معاویه و یارانش) حرکت نمائید.»

جمعی همراه اشعث بن قیس در پاسخ گفتند:

«یا امیرالمؤمنین تیرهای ما تمام و شمشیرهای ما کند و سرنیزه هایمان فرسوده گردیده، بهتر است که ما را به کوفه برگردانی تا تجهیزات جنگی خود را اصلاح نموده، تجدید قوایی بکنیم، شاید در این مدّت هم بر عده ما بیفزائی تا با نیروئی بهتر و تازه نفستر به سوی دشمن بشتابیم.»

امام علیه السلام آنها را به اردوگاه نخيله سوق داد و به آنها سفارش کرد؛

تا زمانی که به سوی دشمن رهسپار می شوند در اردوگاه خود بمانند و خود را برای جهاد مهیا سازند و کمتر با زن و بچه خود مراوده و ملاقات داشته باشند.

سپاهیان امام چند روزی را در آنجا ماندند ولی بعداً یکی پس از دیگری جسته و گریخته به شهر می رفتند تا اینکه جز فرماندهان سپاه کسی با علی علیه السلام باقی نماند، حضرت با مشاهده این وضع، ناگزیر وارد شهر کوفه گردیدند. ⁽⁹¹⁾

11 - آمادگی رزمی برای مبارزه نهائی با معاویه

پس از پیروزی در جنگ نهروان، علل و عوامل گوناگونی، کوفیان را به مرز سکوت و سُستی کشاند و برای جنگ نهائی با معاویه بسیج نمی گردیدند، معاویه که اوضاع سیاسی و تحولات روز را دقیقاً زیر نظر داشت در برابر کوتاهی و ضعف کوفیان دست به تحرکات نظامی وحشتناکی می زد.

امام علی علیه السلام برای حفظ آمادگی رزمی، و در صحنه نگه داشتن نیروی مردمی، هرگاه که زمینه را مساعد می یافت، با سرکوفت زدن ها، هشدار دادن ها و تبلیغات افشاگرانه، مردم کوفه را بیدار می کرد که برای نبرد نهائی با دشمن آماده شوند.

دردمندانه سخن می گفت و افشاگرانه نقشه های دشمن را آشکارا بیان می کرد و دلسوزانه مردم را به اصلاح خود و جامعه خود فرا می خواند، که یکی از آن سخنان درد آلود، خطبه 119 نهج البلاغه است که خطاب به کوفیان فرمود:

«مَا بِالْكُمْ! لَا سُدَّدْتُمْ لِرُشْدٍ! وَلَا هُدِيتُمْ لِقَصْدٍ!

أَفِي مِثْلِ هَذَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَخْرُجَ؟ وَإِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هَذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَذُوِي بَأْسِكُمْ.

وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدْعَ الْجُنْدَ وَالْمَصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجَبَايَةَ الْأَرْضِ، وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَالتَّظَرُّفِ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أَخْرُجَ فِي كِتَابَةٍ أَتَّبَعُ أُخْرَى، أَتَقَلَّقُلْ تَقَلُّقُلَ الْقِدْحِ فِي الْجَفِيرِ الْفَارِغِ.

وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِقَالُهَا. هَذَا لَعَمْرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ.

وَاللَّهِ لَوْ لَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوِّ - وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ؛ طَعَانِينَ عَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ رَوَّاعِينَ. إِنَّهُ لَا عَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ.

لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَى النَّارِ!»

«شما را چه می شود؟ هرگز ره رستگاری نپوید! و به راه عدل هدایت نگردید! آیا در چنین شرائطی سزاوارست که من از شهر خارج شوم؟ هم اکنون باید مردی از شما که من از شجاعت و دلاوری او راضی و به او اطمینان داشته باشم، به سوی دشمن کوچ کند مسئولیت های رهبری

و برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و قضاوت بین مسلمانان، و گرفتن حقوق در خواست کنندگان را رها سازم، آنگاه با دسته ای بیرون روم، و به دنبال دسته ای به راه افتم، و چونان تیر نتراشیده در جعبه ای خالی به این سو و آن سو سرگردان شوم.

من چونان سنگ آسیاب، باید بر محور خود استوار بمانم، و همه امور کشور، پیرامون من و به وسیله من بگردد در آید، اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن فرو ریزد.

به حق خدا سوگند که این پیشنهاد بدی است.

به خدا سوگند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتی، پای در رکاب کرده از میان شما می رفتم، و شما را نمی طلبیدم چندان که باد شمال و جنوب می وزد؛ زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، رویگردان از حق، و پر مکر و حيله اید.

مادام که افکار شما پراکنده است فراوانی تعداد شما سودی ندارد، من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند، آن کس که استقامت کرد به سوی بهشت شتافت و آن کس که لغزید در آتش سرنگون شد.»⁽⁹²⁾

سرانجام با روش های گوناگون هدایت، و تبلیغ و هشدار، مغزهای کوفیان از خواب غفلت بیدار شد، و دل ها هدایت گردید، و مردم گروه گروه به فریاد دعوت حق امام پاسخ گفتند و برای نبرد آماده گشتند.

و همه در اردوگاه کوفه اجتماع کردند.

طبق نقل ناسخ حدود هشتاد هزار نفر و به روایتی صد هزار نفر در اردوگاه (نخيله) برای جنگ با معاویه آماده شدند.

از نوف بکالی نقل شده که:

امام عليه السلام، حضرت امام حسین عليه السلام را بر ده هزار نفر از لشگریان و قیس بن سعد را بر ده هزار و ابویوب انصاری را بر ده هزار نفر دیگر، فرمانده تعیین فرمود و بدینگونه سرداران دیگری را به فرماندهی واحدهای نظامی دیگر برگزید.

تا در اسرع وقت به جنگ شامیان بشتابند و ریشه معاویه را از بیخ برکنند و زمین را از لوٹ وجود او و حامیانش پاک سازند،

اما هزاران افسوس که حادثه خونین ضربت خوردن امام مطرح و اجتماع لشگریان به جدائی و تفرقه انجامید. ⁽⁹³⁾

12 - شیوه های رزمی، تبلیغی امام در جنگ جمل

(به نقل الفتوح ابن أعمش کوفی)

شیوه های تبلیغی امام در جنگ بصره

چون طلحه و زبیر شنیدند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام با لشگری آراسته به نزدیکی بصره رسیده است، با لشگری آراسته از بصره بیرون آمدند و میمنه و میسره ⁽⁹⁴⁾ و قلب و جناح سپاه را مرتب گردانیدند.

طلحه به فرماندهی سواران پرداخت و عبد الله بن زبیر سرپرستی پیادگان را به عهده خویش گرفت.

سواران میمنه به مروان بن حکم سپردند و پیادگان میمنه به عبدالرحمان بن عتاب بن اسید دادند.

سواران میسره به هلال بن وکیع تسلیم نمودند و بر پیادگان میسره عبدالرحمان بن حارث بن هاشم را نصب کردند.

در قلب سواران عبدالله بن عامر بن کریم ایستاد و در قلب پیادگان حاتم بن بکیر الباهلی جناح سواران را عمر بن طلحه قبول کرد و جناح پیادگان را مجاشع بن مسعود السلمی، به عهده خود گرفت.

بدین صورت در میدان وارد شدند.

1 - مشورت با یاران

چون امیرالمؤمنین علیه السلام از آموزش نظامی طلحه و زبیر و بیرون آمدن ایشان خبر یافت، خطاب به امرای سپاه و بزرگان حجاز و اعیان کوفه و مصر فرمود: طلحه و زبیر بیرون آمده اند و سپاه آراسته آماده جنگ گشته اند، شما چه مصلحت می بینید؟ جنگ کنیم یا تن به حکم ایشان دهیم؟

اول از همه رفاعد بن شداد البجلی گفت: ای امیرالمؤمنین! ما همه دانسته ایم و می دانیم که مخالفان بر باطلند و تو بر حقی و حق بر جانب تو است، راه راست تو داری و دینداری و دین پروری خوی تو است، اگر ایشان با تو نرمی کنند، هر آینه تو نیز با ایشان نرمی کن و اگر خیال جنگ دارند با ایشان محاربه کن که به یاری خدا برای نبرد با آنان آماده ایم.

امیرالمؤمنین علیه السلام از سخنان او خوشحال شد.

چون دو لشکر به یکدیگر رسیدند، مردی از اصحاب زبیر ابوالحرباء به او زبیر گفت: هیچ اندیشه بهتر از آن نیست که ما بر این قوم شیخون بریم که شیخون از نتایج شجاعت و مردانگی است و به زودی کار ما پیروزی رسد.

زبیر گفت: ای برادر ما در جنگ ها تجربه فراوان داریم که هر کسی از آن اطلاع ندارد. هر دو لشکر که در این صحرا جمع شده اند مسلمانند و در ایمان مسلمانان رسم شیخون نبوده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در معنی شیخون کلمه ای نشنیده ام که شیخون را اجازه فرموده باشد، و تازه امام علی علیه السلام نیست که او را غافل گیر کنیم.

2 - اعلام اهداف جهاد اسلامی

در آستانه جنگ احنف بن قیس با جماعتی از یاران خویش نزدیک امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت: ای ابوالحسن، در اقوال اهل بصره چنین است که اگر علی علیه السلام بر ما ظفر یابد، مردان ما را بکشد و عیال و اطفال ما را برده گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام جواب داد: هرگز از من این کار نیاید، اهل بصره مسلمانند جز زن و فرزند کافران کس دیگر را برده نمی توان گرفت.

ای احنف، نمی دانم تا تو در این کار چه اندیشه داری و با ما موافقت داری یا نه؟
احنف گفت: سبحان الله یا امیرالمؤمنین در دوستی من با شما کسی نمی تواند تردید کند، اکنون از دو کار که در خدمت تو بدان قیام کنم یکی را اختیار فرمای.
اگر می خواهی با دویست نفر مرد کار دیده در خدمت تو باشم و اگر می خواهی شش هزار مرد شمشیر زن از تو دفع کنم.

3 - واقع بینی در نبرد

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: شش هزار مرد شمشیر زن از من دفع کن.

احنف گفت: چنین کنم.

این حرف را گفت و بازگشت و به قوم خویش پیوست.

پس طلحه و زبیر سپاه خود را ارزیابی کردند که سی هزار مرد از سوار و پیاده گرد آمده بودند.

آنگاه از آنجا کوچ کرده به موضع رابوقه فرود آمدند.

4 - ایراد سخنرانی های افشاگرانه

امیرالمؤمنین چون از پیش آمدن آنها خبر یافت برخاست و خطبه ای خواند:
«ای مردمان، مرا با برادران و یاران من سه کار پیش آمده است که حکم آن هر سه کار در قرآن مجید است.

بَغْي، نَقْضُ عَهْد، مَكْر، ظَلَم و حسد است که برادران و دوستان من در این حقیقت که خلیفه رسول خدا ﷺ من باشم، بر من حَسَد ورزیدند، می خواهند لباس خلافت را که خدای تعالی بر من پوشیده است، درآورند.

اما عهدشکنی این جماعت آن است که با اختیار با من بیعت کردند و سوگند خورده اند که بر قول و عهد خویش وفادار باشند، اکنون عهد خویش را شکسته اند.

و مکر بعد از حسد و پیمان شکنی آن است که می خواهند خلافت را بدون لیاقت به دست گیرند و به قدرت برسند.»

«حَيْثُ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ.»

گناه حَسَد و ظلم و پیمان شکنی و مکر بدان کس باز گردد که عهد شکنی را آغاز کند.

که گفته اند: «مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ جُبًّا وَقَعَ فِيهِ مِنْكَسًا»

کسی که برای برادر مؤمن خود چاهی بکند، خود در آن سرنگون خواهد شد.

حضرت فرمود: هم اکنون چهار نفر از بزرگان مسلمین با من عهد شکستند که در جهان

اسلام نظیر ندارند؛

اوّل - زبیر بن عوام است که در جنگ ها بی نظیر بود.

دوّم - طلحة بن عبیدالله است که در مکر و حيله نظیر ندارد.

سوّم - عایشه است.

چهارم - یعلی بن منیه است که بزرگترین سرمایه دار است.

به خدا سوگند اگر به او دست یابم اموال او را بین مسلمانان تقسیم خواهم کرد.
چون سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به اینجا رسید، خُزیمه بن ثابت بپاخواست و گفت:
هرچه بر امیرالمؤمنین فرمود عَین صدق و محض حق است.
به خدایی که محمد را به راستی فرستاد آن جماعت در حق تو حسد می کنند، هم عهد
شکستند و هم به حيله و نیرنگ روی آوردند.
اَمَّا بِحَمْدِ اللَّهِ شجاعت تو زیادتَر از زبیر است و علم تو افزونتر از دانش و حزم طلحه، و
مردمان تو را مطیع تر از آن باشند که عایشه را، و مال دنیا را محلی چندان نباشد.
خدای متعال بیشتر از آنچه به یعلی بن منیه داده است تو را مال از راه حلال، روزی
گرداند، که مال او از ظلم جمع شده است، بالتبع در فساد و جهل خرج می کند.

5 - ارسال نامه های هدایتگر

الف - نامه به طلحه و زبیر

پس امیرالمؤمنین در آنجا نفرات لشکر را ارزیابی کرد که، بیست هزار مرد بودند. از آنجا کوچ کرده در برابر شورشیان جَمَل فرود آمد. قبیله مُضَر در برابر مُضَری، قوم رَبِیعَه در برابر رَبِیعَه، و اهل یَمَن در برابر یَمَن فرود آمدند. امام در آنجا مصلحت چنان دید که نامه ای به طلحه و زبیر بنویسد و ایشان را از نقض عهد و مکر آگاه کند و خود را در جنگ معذور دارد.

پس، دوات و قلم طلبید و نامه ای نوشت:

«إلى طلحة والزبير (مع عمران بن الحصين الخزاعي) ذكره أبو جعفر الإسكافي في كتاب المقامات في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُ مَا، وَإِنْ كَتَمْتُ مَا، أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي، وَلَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي. وَإِنَّكُمْ مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي، وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايِعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ، وَلَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ، فَإِنْ كُنْتُمْ مَا بَايَعْتُمْ مَانِي طَائِعِينَ، فَارْجِعَا وَتَوْبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ؛ وَإِنْ كُنْتُمْ مَا بَايَعْتُمْ مَانِي كَارِهِينَ، فَقَدْ جَعَلْتُ مَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ، وَإِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ.

وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُ مَا بِأَحَقَّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمَانِ، وَإِنَّ دَفْعَكُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ، كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ، بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ.

وَقَدْ رَعِمْتُ مَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ، فَبَيَّنِّي وَبَيَّنَّكُمْ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمْ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يُلْزِمُ كُلَّ امْرَأٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ.

فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَجَمَعَ الْعَارُ وَالتَّارُ، وَالسَّلَامُ.»

(نامه به طلحه و زبیر که ابوجعفر اسکافی آن را در کتاب مقامات در بخش فضائل

امیرالمؤمنین علیه السلام آورد).

پاسخ به ادّعاهای سران جَمَل

«پس از یاد خدا و درود! شما می دانید گر چه پنهان می دارید، که من برای حکومت در پی مردم نرفته، آنان به سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا آن که آنان با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و بیعت کردید.

همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلّط بود، و نه برای به دست آوردن متاع دنیا، اگر شما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردید تا دیر نشده باز گردید، و در پیشگاه خدا توبه کنید، و اگر دردل با اکراه بیعت کردید خود دانید، زیرا این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش راه دادید، اطاعت از من را ظاهر، و نافرمانی را پنهان داشتید.

به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید، اگر در آغاز بیعت کنار می رفتید آسان تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سر باز زنید.

شما پنداشته اید که من کشنده عثمان می باشم، بیاید تا مردم مدینه بین من و شما داوری کنند، آنان که نه به طرفداری من بر خواستند نه شما، سپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته، مسؤولیّت آن را پذیرا باشد.

ای دو پیرمرد، از آن چه در اندیشه دارید باز گردید، هم اکنون بزرگ ترین مسئله شما عار است، پیش از آن که عار و آتش خشم پروردگار دامنگیرتان گردد. با درود» (95)

ب - نامه علی علیه السلام به عایشه

پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام نامه ای دیگر بنوشت به عایشه بر این مضمون:

بسم الله الرحمن الرحيم.

«اما بعد، ای عایشه تو بدان سبب که از خانه بیرون آمدی در خدای تعالی و رسول او عاصی شدی و طلب کاری گرفته ای که خدای سبحانه تو را از آن کار فراغت داده است و دعوی می کنی که به سبب اصلاح کار مسلمانان از خانه بیرون آمده ام، خود با من بگوی که

زنان را با لشگر کشیدن و میان مردان صلاح کردن چه کار باشد؟ بر سر زبان ها انداخته ای که خون عثمان می طلبم.

میان تو و عثمان چه خویشاوندی و قرابتی است؟ عثمان مردی از بنی امیه و تو از بنی تمیم بن مرة بن کنانه می باشی.

گناه تو که از خانه بیرون آمدی و خویش و خلق را در معرض بلا افکنده ای، زیادت از گناه کسانی است که عثمان را کُشتند.

من می دانم که تو به خویشتن این کار نمی کنی، جماعتی تو را بر این کار می دارند و تو را به سبب خون عثمان در خشم آورده اند.

از خدا بترس ای عایشه، به خانه خود بازگرد و در پس پرده بنشین که صلاح کار زنان در آن است که ملازم خانه باشند و پای بیرون نهند.»

چون طلحه و زبیر نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خواندند، نتوانستند جواب مستدلی بدهند، لکن پیغامی فرستادند که:

ما هرگز تو را اطاعت نخواهیم کرد و تسلیم شما نخواهیم شد.

پس، عبدالله بن زبیر به پای خاست و گفت: ای مردمان، علی عثمان را که خلیفه بر حق بود، کشته است و این ساعت لشگر جمع کرده بر سر شما آورده تا کار از دست شما برآید و شهر و ولایت شما را فراگیرد.

مردانه باشید و خون خلیفه باز خواهید.

حریم خویشتن نگاه دارید و از جهت حفظ زن و فرزند و اهل و پیوند خویش جنگ کنید.

6 - تبلیغات حساب شده برای نفی شایعات دشمن

شخصی نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و کلماتی که عبدالله بن زبیر در میان مجلس در حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته و او را متهم به کشتن خلیفه سوم کرده بود باز گفت، امام حسن علیه السلام در آن جمع بپاخواست و خدا را سپاس کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و سپس و فرمود:

«ای مردمان، به ما چنان رسانیده اند که عبدالله بن زبیر در نکوهش پدر من سخن گفته و کشتن عثمان را به پدر من نسبت داده است و او را در این معنی متهم گردانید، شما که جماعتی از مهاجر و انصار و مردم مسلمان و دین دارید می دانید که پدر او زبیر بن عوام همه جا در نکوهش عثمان چه سخن ها گفته است در حیات عثمان در بیت المال چه تصرف ها کرده است، که پدر مرا به چنین کاری متهم کند و به بد گفتن او جرأت نماید، بحمدالله که ما را مجال افشاگری هست اگر بخواهیم در حق او سخنان لازم را خواهیم گفت، اما آنچه که گفته است:

علی علیه السلام می خواهد تا کار از دست برآید و شهر و ولایت از تصرف شما بیرون کند، حجت پدر او زبیر آن است که می گفت من با علی علیه السلام به دست بیعت کرده ام نه به دل، پس به بیعت اقرار کرده است و انکار بیعت بعد از اقرار فایده ای ندارد و حکم شرع بر ظاهر است والله یتولی السرایر.»

همه حاضران که سخنان افشاگرانه امام حسن علیه السلام را شنیدند، او را سپاس گفتند و از او تشکر کردند.

آنگاه لشگرها به حرکت آمدند و نزدیک یکدیگر رسیدند. کودکان و غلامان بصره قرار گرفتند در برابر غلامان اهل کوفه قرار گرفتند. کعب بن مسور به نزد عایشه آمد و گفت:

هر دو لشگر نزدیک یکدیگر رسیدند جنگ خواهند کرد و اگر آتش جنگ ایشان افروخته گردد، بسیار خون ها ریخته خواهد شد و فرونشاندن آن دشوار باشد. ای مادر مؤمنان، این کار را دریاب که این فتنه بالا گرفته تسکین پذیرد.

عایشه در هودج بنشست و شتر او را به جانب لشگر بکشیدند.

جماعتی از مردم بصره در پیش هودج او می رفتند تا به لشگر رسید.

7 - فرستادن هیئت های صلح

روز دیگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام عبدالله بن عباس و یزید بن صوحان را فراخواند و گفت: شما نزد عایشه بروید به او بگوئید که خدای تعالی تو را فرموده است که در خانه خود قرارگیری و بیرون نیایی.

اما، جماعتی تو را فریب دادند که از خانه بیرون آمدی و به سبب موافقت تو با این جماعت، مردم در رنج و بلا افتادند، اکنون بهتر آن است که باز گردی و دست از مخالفت برداری، اما اگر باز نگردی و این فتنه فرونشانی، عاقبت الأمر این کار به جنگ کشد و مردم بسیاری کشته خواهند شد.

از خدا بترس و توبه کن و به خدای بازگرد که خدای تعالی توبه بندگان خود را می پذیرد و زنهار تا دوستی عبدالله بن زبیر و خویشاوندی طلحه بن عبیدالله تو را گرفتار نسازد که عاقبت آن آتش دوزخ است.

ایشان هر دو نزد عایشه آمدند و پیغام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را رساندند، عایشه جواب داد که:

من جواب این سخنان را نمی دهم، چون قدرت بحث و مناظره با علی را ندارم.

8 - خودداری از آغاز نبرد

امیرالمؤمنین دستور فرمود تا بزرگان لشکر فراخوانند.

چون حاضر شدند بپاخواست و خطبه 174 نهج البلاغه را ایراد فرمود:

«قَدْ كُنْتُ وَمَا أَهَدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ؛ وَأَنَا عَلَى مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ.
وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلْتُ مُتَجَرِّدًا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَ بِدَمِهِ، لِأَنَّهُ مَظْنُونُهُ، وَلَمْ
يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحَرَضُ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبَسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ.
وَوَاللَّهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ:
لِئِنْ كَانَ ابْنُ عَقَّانَ ظَالِمًا - كَمَا كَانَ يَزْعُمُ - لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَارَرَ قَاتِلِيهِ، وَأَنْ يُنَابَذَ
نَاصِرِيهِ.

وَلِئِنْ كَانَ مَظْلُومًا لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُنْهَنِينَ عَنْهُ، وَالْمُعَذِّرِينَ فِيهِ.
وَلِئِنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخُصْلَتَيْنِ، لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَيَرْكُدَ جَانِبًا، وَيَدَعَ النَّاسَ مَعَهُ.
فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ، وَجَاءَ بِأَمْرٍ لَمْ يُعْرِفْ بَابَهُ، وَلَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيرُهُ.»

افشاء ادعاهای دروغین طلحه

«تا بوده ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده اند، من به وعده پیروزی
که پروردگارم داده است استوارم.

بخدا سوگند! طلحه بن عبیدالله، برای خونخواهی عثمان شورش نکرد، جز اینکه می ترسید
خون عثمان از او مطالبه شود، زیرا او خود متهم به قتل عثمان است، که در میان مردم از او
حریص تر بر قتل عثمان یافت نمی شد،⁽⁹⁶⁾ برای اینکه مردم را دچار شک و تردید کند، دست
به اینگونه ادعاهای دروغین زد.

سوگند بخدا! لازم بود طلحه، نسبت به عثمان یکی از سه راه حل را انجام می داد که نداد.
اگر پسر عَقَّان ستمکار بود چنانکه طلحه می اندیشید، سزاوار بود با قاتلان عثمان همکاری
می کرد، و از یاران عثمان دوری می گزید، و یا اگر عثمان مظلوم بود می بایست از کشته

شدن او جلوگیری می کرد، و نسبت به کارهای عثمان عذرهای موجه و عموم پسندی را طرح کند (تا خشم مردم فرو نشیند) و اگر نسبت به امور عثمان شک و تردید داشت خوب بود که از مردم خشمگین کناره می گرفت و به انزوا پناه برده و مردم را با عثمان وا می گذاشت.

اما او هیچکدام از سه راه حل را انجام نداد، و به کاری دست زد که دلیل روشنی برای انجام آن نداشت، و عذرهایی آورد که مردم پسند نیست.⁽⁹⁷⁾ سپس دست به مناجات برداشت و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغِيْكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي أَمْرًا هَوِيلِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ.»

«بار خدایا، از قریش و از تمامی آنها که یاریشان کردند به پیشگاه تو شکایت می کنم، زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند، و در غصب حق من، با یکدیگر هم داستان شدند، سپس گفتند: برخی از حق را باید گرفت و برخی را باید رها کرد.»⁽⁹⁸⁾ (یعنی خلافت حقّی است که باید رهاش کنی)

9 - آرایش نظامی سپاه

پس، امام علی علیه السلام بعد از ادای این خطبه به آرایش نظامی سپاه پرداخت. فرماندهی جناح راست سواران را به عمار بن یاسر سپرد. و فرماندهی جناح راست پیادگان را به شریح بن هانی داد. بر فرماندهی جناح چپ سواران، سعید بن قیس الهمنانی را نصب فرمود، و فرماندهی جناح چپ پیادگان به رفاعه بن شداد البجلی داد. محمد بن ابی بکر را در قلب لشگر سواران قرار داد. و عدی بن حاتم طایی را در قلب پیادگان فرماندهی داد. جناح سواران را به زیاد بن کعب الأرحبی سپرد و حجر بن عدی الکنندی را بر پیادگان جناح فرماندهی داد. عمرو بن حمق الخزاعی را بر سواران کمین، سروری داد. و بر پیادگان کمین، مجندب بن زهیر الأزدی را گماشت. چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام با این روش لشگر خویش را منظم کرد و سواران و پیادگان را با این شیوه سازمان داد. عایشه نیز بیرون آمد که در هودجی نشسته بود. ⁽⁹⁹⁾

10 - نصیحت فرماندهان کل دشمن

چون لشگرها در برابر یکدیگر ایستادند و مبارزان روی در روی هم قرار گرفتند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیرون آمد و در میان هر دو صف ایستاد.

پیراهن حضرت رسول صلی الله علیه و آله پوشیده و ردای آن حضرت بر دوش انداخته و دستمالی سیاه بر سر بسته و بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله ⁽¹⁰⁰⁾ نشسته، به آواز بلند گفت: کجاست زبیر بن عوام تا پیش من آید؟

جمعی گفتند: یا امیرالمؤمنین، زبیر سلاح پوشیده و تو هیچ حربه ای با خود نداری.
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با کی نیست او را بخوانید.
زبیر پیش آمد.

عایشه فریاد زد: بیچاره اسماء (زن زبیر) بیوه شد.
به او گفتند: دل فارغ دار که علی کس را چنین نکشد، بی سلاح آمده و با او سخنی دارد.
زبیر نزد امیرالمؤمنین آمد.

امام علی علیه السلام به او فرمود: یا ابا عبد الله، این چه کاری است که می کنی؟
و جواب داد: طلب کردن خون عثمان.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سبحان الله! تو و یاران تو او را کشتید. هنوز خون او از شمشیر شما می چکد مگر از خویشتن و یاران خویش قصاص می خواهی؟

تو را سوگند می دهم بدان خدایی که جز او خدایی نیست و بدان خدایی که قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به تو فرمود که علی علیه السلام را دوست می داری؟ تو گفتی چرا دوست ندارم در حالی که او پسر خاله من است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روزی باشد تو به جنگ او آیی و با او مخالفت کنی، یقین بدان که تو آن روز ظالم باشی.

زبیر گفت: آری چنین است.

امام علیؑ فرمود: بار دیگر تو را سوگند می‌دهم، یاد داری روزی که رسول خدا ﷺ از سرای عمرو بن عوف می‌آمد و تو در خدمت او بودی و او دست تو را گرفته بود؟
من پیش شما باز آمدم حضرت رسول ﷺ بر من سلام گفت و من در روی او خندیدم.
تو گفتی: ای پسر ابوطالب چرا نخست بر رسول خدا ﷺ سلام نگفتی؟ هرگز دست از تکبر برنخواهی داشت؟

آن حضرت فرمود: آهسته باش ای زبیر که علی متکبر نیست.
روزی باشد که تو به جنگ آیی و تو آن روز ظالم باشی؟
زبیر گفت: آری چنین بوده است و رسول خدا ﷺ چنین فرموده، اما من این سخن را فراموش کرده بودم، اکنون که به یاد من آوردی، دانستم که تو راست گفتی و اگر پیش از این به یادم آورده بودی هرگز بر به جنگ تو نمی‌آمدم و این ساعت که به یادم آوردی به خدا باز می‌گردم و هیچ حرکتی نمی‌کنم که بر خاطر تو از آن غباری نشیند.
این را گفت و بازگشت و به نزد عایشه آمد که او در هودج بود.
عایشه گفت: یا اباعبدالله، میان تو و علی علیؑ چه گذشت؟
زبیر کلماتی که امیرالمؤمنین علی علیؑ از رسول خدا ﷺ به یاد او داده بود تقریر کرد و گفت: به خدای ذوالجلال که من در اسلام و جاهلیت در هیچ نبردی نبوده‌ام و در هیچ جنگی نایستاده‌ام که در آن پیروز نگردم.

اما در برابر علی علیؑ ایستادن خطاست.
عایشه گفت: ای زبیر، معلوم است که از شمشیر علی علیؑ ترسیدی. اگر تو از شمشیر او بترسی، عیبی و عاری نباشد که پیش از تو مردان بسیاری از آن ترسیده‌اند.
پسر او عبدالله او را گفت: ای پدر! صورت مرگ را در شمشیر علی علیؑ دیدی که از او ترسیدی و پشت گرداندی؟
زبیر گفت: واللّه ای پسرک من، تو همه وقت بر من شوم بوده‌ای.

عبداللہ گفت: من شوم نبوده ام، ولی تو مرا در میان عرب رسوا کردی و خال عاری بر ما نهادی که به آب هفت دریا شسته نشود.

زبیر چون این سخن شنید، در خشم شد و بانگ بر اسب زده به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام تاخت.

امیرالمؤمنین چون او را به آن حالت دید، به لشگر خود آواز داد که راه او باز گذارید، زبیر می خواهد شجاعت خود را نشان دهد.

پس از حملات پی در پی به جایگاه خود بازگشت و آنگاه از لشگر جدا شد، پناه سوار از عقب او بتاختند تا او را باز دارند.

اما زبیر عنان بگردانید و بر ایشان حمله کرد و همه را از یکدیگر جدا ساخت و به راه خود ادامه داد، تا به موضعی رسید که آن را وادی السباع می گفتند، و بر قبیله ای از بنی تمیم فرود آمد، یکی از آشنایان به او گفت: لشگر را چگونه دیدی؟

زبیر گفت: عزیمت جنگ داشتند و می خواستند که با یکدیگر نبرد کنند که من تحمل آن را نداشته از آنها جدا شدم.

وقتی زبیر غذا خورد، پس از خواندن نماز خوابید.

عمرو بن جرموز شمشیری بر سر او فرود آورد و سر او را برید و سلاح و انگشتر او را پیش امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورد.

چون سر زبیر و اسلحه و اسب او را پیش امیرالمؤمنین آورد، آن حضرت از کشتن او بسیار ناراحت شد و به عمرو اعتراض کرد که: چرا او را کشتی؟

عمرو گفت: می پنداشتم که از کشتن او خوشحال می گردی.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: کشنده زبیر را به آتش دوزخ بشارت دهید.

عمرو از این حرف بسیار ناراحت گشت و برفت. امیرالمؤمنین علی علیه السلام شمشیر زیبر را گرفت و تکانی به آن داد و گریست و فرمود: این شمشیری است که بسیار رنج و اندوه از روح پیامبر صلی الله علیه و آله باز داشته و در راه خدا جهاد کرده است.

آنگاه امام علی علیه السلام رو به لشگر کرد و فرمود: این جریان را فراموش کنید، دل به جنگ دهید و خدا را یاد کنید، سخن نگوئید و نعره نزنید که آن نشان ترس است.

عایشه نیز لشگر خود را تشویق کرد.

اهل بصره آماده جنگ شده بودند و پیاپی بر لشگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام تیر می انداختند و لشگریان علی علیه السلام را آزار می دادند.

امام علی علیه السلام در آن حال خاموش بود.

یاران گفتند: ای امیرالمؤمنین! ایشان از حد گذرانده و سربازان ما را زخمی و خسته کردند.

یا امیرالمؤمنین چرا اجازه جنگ نمی دهید؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در این فکر بودم که خودم را از جنگ معذور دارم.

اکنون می بینم که نصیحت نمی پذیرند. جنگ را آغاز کردند و بسیاری از لشگر ما را زخمی و مجروح کردند. دیگر عذری نمانده است.

11 - پند و اندرز دادن سپاه دشمن با قرآن

پس، زره خویش بپوشید و شمشیر حمایل کرد، عمامه بر سر بست و بر دُلْدُل (101) نشست، قرآن را بر روی دست گرفت و فرمود: ای مردم، چه کسی از شما این قرآن را از من می گیرد و پیش این قوم می رود و آنان را به اوامر و نواهی که در قرآن نوشته است می خواند؟ غلامی از مجاشع، به نام مسلم جلو آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین من برای این مأموریت آماده ام.

آن حضرت فرمود: ای جوان اگر این قرآن را پیش آنان ببری، تو را می کشند، آیا به این راضی هستی؟
گفت: آری راضی هستم.

امام علی علیه السلام به خبر داد که: اوّل دست های تو که با آن قرآن را گرفته ای، با شمشیر قطع می کنند، بعد از آن به تو زخم دیگری می زنند و تو را می کشند.
جوان گفت: راضی هستم به آنچه فرمودی. چون رضای خدا در آن است، من راضی هستم.
امیرالمؤمنین دو بار این کلمات را به او گفت و حجّت بر او تمام کرد.
آن جوان جواب داد: شهید شدن در راه خدای تعالی و ثوابی که وعده کرده اند از درگاه خدا یافتن در کنار این رنج، پیش من آسان است.

امیرالمؤمنین او را دعای خیر کرد و آن جوان قرآن را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام گرفت و پیش آن جماعت آورد و گفت: ای مردمان، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است این قرآن را به دست من داده که من با شما به این کلام خدا صحبت کنم. شما با من مخالفت نکنید، ار خدا بترسید و خوشتن را به دست خود به هلاکت میندازید.

مردی از خدمتکاران عایشه بیرون آمد و شمشیری بر او زد که هر دو دست او را برید.

آن جوان قرآن را با بازو و سینه نگاه داشت. دیگری شمشیر دیگری بر سینه او زد که او را کشت.

12 - آغاز نبرد سازماندهی شده

امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون این حادثه را مشاهده کرد، عَلم را به دست پسر خویش محمد حنفیه داد و گفت:

ای پسر من، عَلم را بگیر و به دشمن حمله کن. محمد عَلم را گرفت و در روبروی سپاه دشمن، رَجَز خواند و ایستاد. امیرالمؤمنین فریاد زد: حمله کن، چرا توقف می کنی؟ محمد حمله کرد و چند نفر از اصحاب جمل را بر خاک هلاکت انداخت و از این سو به آن سو می تاخت. امیرالمؤمنین به او نگریست و شجاعت و مبارزه او را خوش می آمد و می فرمود:

أَطْعِنَ بِهَا طَعْنَ أَيْبَكْ تُحَمَّدُ لَا خَيْرَ فِي الْحَرْبِ إِذَا لَمْ تُوقَدْ

محمد بن حنفیه ساعتی جنگ کرد و به صف خویش بازگشت و عَلم بازگرداند.

13 - خط شکنی های فرماندهی کل

پس امیرالمؤمنین شمشیر بکشید و بر آن قوم حمله کرد، ساعتی از دست راست می تاخت و می زد و می کشت و ساعتی از دست چپ، تا شمشیر او کج شد، فرود آمد، نشست و شمشیر را با زانویش راست کرد.

یکی از یاران او گفت: شمشیر را به من بده تا راست کنم.

امام علی علیه السلام جواب او را نداد و شمشیر را با دست خود راست کرد و دوباره بر آنان حمله کرد.

هرکس که پیش او می آمد می زد و می انداخت، تا اینکه دوباره شمشیر او کج شد، دوباره امام به صف خودی ها برگشت و شمشیر خود را راست کرد و فرمود: به خداوند سوگند که در این جنگ جز رضای خدای تعالی را نمی خواهم.

پس به پسر خویش، محمد بن حنفیه نگریست و فرمود: همانطور که پدر تو جنگ می کند، بجنگ.

در آن زمان جناح راست لشکر اهل بصره بر جناح چپ لشکر اهل کوفه حمله کردند و ایشان را عقب راندند.

پس اهل کوفه ایستادند و ساعتی جنگ کردند.

مخنف بن سلیم الأزدی از یاران امیرالمؤمنین بر دشمن حمله کرد و چند نفر را زخمی کرد و کُشت.

در این حال او را زخم سختی زدند و بازگشت.

برادر او صعق بن سلیم حمله کرد و شهید شد.

پس، زید بن صوحان العبدی که از جمله اشراف و بزرگان یاران امام علی علیه السلام بود و علم سپاه در دست او بود، ساعتی جنگید و شهید شد.

آنگاه برادرِ دیگرِ صعصعة بن صوحان عَلم را گرفت و حمله کرد، به او زخمی زدند، و بازگشت.

سپس أبو عُبَیدة العبدی که از خوبان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، عَلم را گرفت، حمله کرد و شهید شد.

سپس عبدالله بن رقیه عَلم را گرفت، حمله کرد و او هم شهید شد.

رشید بن سمر عَلم را گرفت و حمله کرد و شهید شد.

که در مدّت کوتاهی، هفت مرد معروف از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شدند.

پس مردی از اصحاب جَمَل که نام او عبدالله بن بشر بود به میدان آمد و رَجَزی خواند و گفت: کجاست ابوالحسن، آنکه فتنه آفرین است.

امیرالمؤمنین جلو آمد و فرمود: اینک حاضرم، جلو بیا تا ببینم چه می خواهی.

آن شخص شمشیر کشید و بر امیرالمؤمنین حمله کرد.

امیرالمؤمنین به او شمشیری زد که دوش و گردن و سر او را جدا کرد.

پس بالای سر او ایستاد و فرمود: ابوالحسن را چگونه یافتی؟

پس قبیله بنی ضَبّه دورِ شتر عایشه را گرفتند، هر کسی سخنی می گفت و شعری می خواند.

یکی از آنان مهار شتر را گرفته بود و به آن فخر می کرد و شمشیری در دست داشت.

از سپاه امام، زید بن لقیط الشیبانی آمد، شمشیری زد و او را کُشت.

عاسم بن الزُلف از بنی ضَبّه آمد و مهار شتر را گرفت، و شعری خواند که در دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

یکی از یاران امیرالمؤمنین (منذر بن حفصة التمیمی) آمد، و به او حمله کرد و او را کُشت.

پس در میدان جنگ جولان داد و فخر می کرد که یکی از اصحاب جَمَل به نام رکیع بن الموثل الضبّی آمد و به منذر حمله کرد.

با شمشیر به هم حمله کردند، سرانجام منذر به او زخمی زد و او را کُشت.
 سپس مالک اشتر نَخعی به میدان آمد و غرید، مانند شیری خشناک، مبارز خواست.
 عامر بن شدد الأزدی آمد و با نیزه ساعتی جنگ کردند.
 سرانجام مالک اشتر او را با نیزه کُشت.
 پس با صدای بلند گفت: کیست که رغبت مبارزه با من را داشته باشد و رو در روی من
 آید؟
 هیچ کس بیرون نیامد، مالک اشتر ساعتی در میدان جولان داد، فخرها کرد، و شعرها
 خواند.
 سرانجام هیچ کس به جنگ او نیامد و بازگشت.
 محمد بن ابی بکر و عمار یاسر هر دو آمدند و در میدان ایستادند.
 مردی از اصحاب جَمَل صدا زد: شما کیستید؟
 گفتند: از نام ما چرا می پرسی، اگر دوست داری با ما مبارزه کنی، بیا.
 عمرو بن اشرف از فریب خوردگان جَمَل آمد، عمار یاسر به او حمله کرد و او را کشت.
 کعب بن سؤر الأزدی قصد داشت که به عمار حمله کند، غلامی از اُزد از او سبقت گرفت و
 به طرف عمار آمد.
 عمار خواست که به او حمله کند، أبوزینب الأزدی بر عمار سبقت گرفت و به آن غلام
 حمله کرد و او را با شمشیر کشت و خود را به امام رساند.
 سپس عمرو بن یثربی از اصحاب جَمَل آمد و در میان دو صف چنانکه به شتر عایشه
 نزدیک بود ایستاد و مبارز طلبید.
 هَیثم بن السدوسی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام جلو آمد.
 عمرو به او حمله کرد و او را کُشت و مبارز طلبید.
 عبدالله بن صوحان العبدي آمد و به او حمله کرد عمرو او را کشت و دوباره مبارز طلبید.

چون شجاعت و دلیری او را دیدند، دیگر هیچ کسی رغبت مبارزه با او را نداشت.
پس عمرو ساعتی در میدان جنگ جولان داد و خود را ستود که: از او ترسی در دل ها
افتاده.

سرانجام عمار یاسر از صف، اسب خویش را بیرون دوانید و پیش او آمد و گفت: تا کی از
این نوع لاف می زنی؟ اگر راست می گویی، بمان تا زخم مردان را ببینی.

عمرو شمشیر کشید و بر عمار حمله کرد.

عمار هم شمشیر کشید و به طرف او رفت.

میانشان مبارزه طولانی شد تا آنکه عمار او را با شمشیر زد و از اسب او را به زمین
انداخت.

پس از اسب فرود آمد و پای او را گرفت و کشید تا او را در پیش روی امیرالمؤمنین علی
علیه السلام بر زمین افکند.

علی علیه السلام فرمود: گردن او را بزنید.

عمرو گفت: مرا نکش و بگذار همچنان که آن جماعت را یاری می کردم به جهت رضای
تو با آنان بجنگم.

امیرالمؤمنین فرمود: ای دشمن خدا، چگونه می توانم تو را باقی بگذارم در حالی که تو دو
مبارز از اصحاب من، که در شجاعت و مردانگی و فرزاندگی همتا نداشتند، کشته ای.

عمرو گفت: ای امیرالمؤمنین، می خواهم به تو رازی را بگویم. نزدیکتر آی بیا تا به تو
بگویم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو مرد متجاوزی هستی، و پیامبر ﷺ به من فرموده است که از
مردم متجاوز دوری کنم.

عمرو گفت: به خدا اگر جلو می آمدی و گوش خود را نزدیک دهان من می آوردی،
گوش یا بینی تو را می کندم.

امیرالمؤمنین از دشمنی او متعجب شد و با دست خویش گردن او را زد.
 پس برادر عمرو، عبدالله بن یثربی بیرون آمد و مبارز طلبید.
 امیرالمؤمنین بگونه ای که او را شناسد، جلوی او رفت. عبدالله به حضرت حمله کرد.
 امیرالمؤمنین شمشیری به او زد که یک نیمی از سر و صورت او را جدا کرد.
 امام در حال بازگشت به صف سپاه خویش بود، که صدائی شنید،
 دید که عبدالله بن خلف خزاعی صاحب خانه عایشه در بصره است.
 امام علی علیه السلام صدا زد: ای عبدالله چه می گویی؟
 عبدالله گفت:
 یا علی، آیا می خواهی در میدان جنگ بیائی و مبارزه کنیم؟
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
 این آسان است، آیا از حمله های من خبر داری؟
 عبدالله گفت:
 ای پسر ابوطالب دست از این تکبر و نخوت بردار. تا کی خویشتن را می ستایی و مردان
 را به کس نمی داری؟ قدم جلوتر بگذار تا سزای خویش را ببینی.
 امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او تاخت.
 عبدالله شمشیر کشید و به امیرالمؤمنین حمله کرد.
 امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت او را رد کرد و چنان شمشیری به او زد که دست راست و کاسه
 سر او جدا کرد، آنگاه در کنار جنازه او ایستاد و این شعر را خواند:
 اَيَّاي تَدْعُو فِي الْوَعَايَا بَنِ الْأَرْبِ وَفِي يَمِينِي صَارُمٌ تُبْدِي اللَّهَبِ
 یکی دوبار این شعر را خواند و به صف خویش آمد و جنگ تن به تن ادامه یافت.
 پس، بارزبن عوف الضبی به میدان تاخت و مبارز خواست، عبدالله بن نهشل به جنگ او
 رفت و هر دو با نیزه جنگ کردند، که عبدالله او را با نیزه زد و کشت.

پس ثور بن عدی به میدان آمد و مبارز خواست. محمد بن ابی بکر او را با شمشیر زد و او را کشت.

عایشه به خشم آمد و گفت: مُشتی سنگ ریزه به من بدهید.
به او دادند، آنها را به روی یاران امیرالمومنین علی علیه السلام پاشید و گفت:
«شَاهَتِ الْوُجُوه»

«زشت باد روی شما»

مردی از اصحاب علی علیه السلام گفت: «یا عایشه، ما رَمَيتْ إِذْ زَمَيتْ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ رَمَى»
تو نبودی که سنگریزه ها را پرتاب کردی، این شیطان بود که آنها را به سوی ما پاشید.
پس طلحه بن عبیدالله به آواز بلند گفت:
ای بندگان خدای صبر کنید که صبر و ظفر با یکدیگر قرین باشند و ثواب صابران بسیار است؛

(إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

مروان بن حَکَم به غلام خویش گفت:

ای غلام می دانی که چه چیزی مرا به شگفتی واداشته؟

غلام گفت: نمی دانم.

مروان گفت: از آن تعجب می کنم که هیچ کس بر کشتن عثمان بیشتر از طلحه سعی نمی کرد.

طلحه دشمنان خلیفه سوّم را تحریک می کرد و در ریختن خون او تلاش فراوان داشت.
امروز آمده تا تقاص خون خلیفه سوم را بگیرد و مردم را در معرض هلاکت قرار دهد.
می ترسم که همه لشگر را به کشتن دهد، می خواهم که او را با تیر بزنم و مسلمانان را از شرّ و فساد او خلاص کنم، اگر تو در پیش روی من بایستی و مرا پیوشانی، چنانکه مرا کسی نبیند و نداند که این تیر را من زده ام، تو را از مال خود آزاد خواهم کرد.

غلام در پیش او ایستاد و مروان تیری که پیکان آن را زهر داده بود در خانه کمان راست کرد و بر طلحه انداخت چنانچه پای او را به رکاب دوخت. طلحه از آن زخم بیطاقت شده از اسب بیفتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، به غلام خویش گفت: مرا بگیر و در سایه ای ببر.

غلام گفت: ای خواجه، هیچ پناهی و سایه ای نمی بینم که تو را آنجا برم. طلحه گفت: سبحان الله! امروز خون هیچ یک از قریش را ضایع تر از خون خویش نمی بینم و نمی دانم که این تیر از کجا به من رسیده است؟ آیا این تیر، تیر مرگ بوده است و می دانم که بی حکم و تقدیر باری سبحانه چنین نخواهد شد؛ (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا) طلحه این کلمات می گفت و بر خود می پیچید تا جان داد.

او را در جائی دفن کردند که آن را سَبَّخه می نامیدند. عایشه از وفات طلحه فراوان دلتنگ شد؛ زیرا که طلحه پسر عموی او بود و اهل کوفه و بصره از کشته شدن طلحه و تأسف خوردند.

چون شب در آمد، لشکرها بازگشتند و روز دیگر هر دو لشکر صف ها آراستند. عایشه در هَوْدَج نشسته و شتر او را پیش لشکر بازداشته و مردانی چند اطراف او ایستاده بودند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام لشکر را آماده کرد و مبارزان قدم در میدان نبرد گذاشته، جنگ دوباره آغاز شد.

در آن روز از لشکر بصره افراد زیادی کشته شدند به طوری که خاک میدان سرخ گشت. یاران علی علیه السلام یک به یک به میدان می رفتند و بر اصحاب جمل حمله می کردند. اوّل حجاج بن عزیة الأنصاری با اسب تاخت، بعد از آن خزیمه بن ثابت به میدان رفت، بعد شریح بن هانی حارثی به میدان رفت، بعد از آن هانی بن عروة المذحجی بر عقب ایشان حمله کرد، سپس زیاد بن کعب الهمدانی حمله کرد، و عمار یاسر نیز اسب خویش را دواند و

حمله کرد، آنگاه اشتر نخعی حمله کرد، سپس از آن سعید بن قیس الهمدانی بعد از آن عدی بن حاتم الطّائی به دنبال آنان اسب تاخت، سپس رفاعه بن شداد به میدان رفت. چنانکه یاران امیرالمؤمنین از دست راست و دست چپ و قلب و جناح لشگر همه حمله ها کردند و مبارزه را تداوم دادند که هیچ وقت کسی مثل آن را در خاطر ندارد. چنانچه در آن روز از اصحاب جمل بی نهایت کشته شدند. و هودجی که عایشه در آن نشسته بود همانند خار پُشتی شد که از تیرهای فراوان بر آن زده بودند.

اصحاب جَمَلِ پشکل های شتر عایشه را می گرفتند و می بوییدند و با یکدیگر می گفتند: سرگین شتر عایشه، خوشبویتر از مشک است. و بدان فخر می کردند.

و مهار شتر او را گرفته دلاوری ها نشان می دادند و در پیش روی او کشته می شدند. در آن حالت مالک اشتر نخعی در حال مبارزه بود. عبدالله بن زبیر فریاد بر سر او زد و گفت: ای دشمن خدا، زمانی بایست و برجای خود باش که در همه عالم تو را می طلبیدم تا دست مردان بینی.

این را گفت و با نیزه به او حمله کرد.

عبدالله بن زبیر حيله ها کرد تا خود را از دست او نجات داد. (102)

چون یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام از هر سو حمله کردند و آثار پیروزی بر لشگر امیرالمؤمنین آشکار گشت و اهل بصره بیشتر به قتل می رسیدند، سرانجام فرار را بر قرار ترجیح داده گریختند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: شتر عائشه را پی کنید که آن را شیطان نگاه داشته است.

اصحاب به طرف شتر دویدند، عبدالرحمان بن صرة التنوخی شمشیری بر پای شتر زد که
هر دو پای پیش او قطع شد و شتر بر زمین افتاد و سینه بر خاک نهاده، ناله ای سخت سرداد.
عمار یاسر بند هودج شتر را با شمشیر برید، بطوری که هودج افتاد، آنگاه به نزد
امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدند.

14- عفو و گذشت

عایشه چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید گفت:
ای علی حال که پیروز شدی، نیکی کن.
امام علی علیه السلام رو به محمد بن ابی بکر کرد و فرمود:
کنار خواهر خویش باش و نگذار که غیر از تو کسی به نزدیکی هودج او بیاید.
محمد دوید و دست به درون هودج بُرد که عایشه را از هودج بیرون آورد.
عایشه گفت: تو کیستی که دست تو به جامه من رسیده است.
محمد گفت: من هستم، ای خواهر، چه اشتباه بزرگی کردی و آبروی خویش بُردی و خود
را در معرض نابودی قرار دادی.
سپس او را در شهر بصره در منزل عبدالله بن خلف الخزاعی که عایشه پیش از آن در آنجا
سکونت داشت، فرود آورد.
امام علی علیه السلام او را عفو کرد و همراه زنانی که به ظاهر لباس مردانه داشتند به مدینه
رساند.
وقتی مقداری از بصره دور شدند، عایشه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شکایت کرد که:
او مرا با جمعی از مردان به مدینه فرستاد.
زنی شتر خویش به نزدیک او راند و روی خود باز کرد و گفت:
ای عایشه ما همه زن هستیم که به لباس مردان در خدمت تو قرار گرفته ایم.
علی علیه السلام به ما دستور داد که در شکل مردان همراه تو باشیم تا کسی در طول راه به چشم
بد بر ما ننگرد.
چون عایشه به مدینه رسید، به حجره خویش رفت و آن زنان را با وضع خوبی به طرف
بصره بازگرداند و از آن همه کاری که کرده بود، پشیمان شد.

در جنگ جَمَل لشگر عایشه سی هزار مرد از سوار و پیاده و لشگر امیرالمؤمنین علی
عَلِیْهِ السَّلَام سوار و پیاده بیست هزار نفر بودند.

از لشگر علی عَلِیْهِ السَّلَام هزار و هفتصد نفر و از اصحاب جمل نه هزار مرد کشته شد.

از قبیله ازد چهار هزار نفر؛

از قبیله ضبّه دو هزار نفر؛

از بنی ناجیه چهارصد نفر؛

از بنی بکرین وایل هشتصد نفر؛

از بنی حنظله نهصد نفر؛

و از بنی عدی و موالی ایشان نُهصد تن کشته شدند.

13 - شیوه های مبارزه در جنگ صفین

1- تلاش برای بدست آوردن موقعیت بهتر

در آستانه جنگ صفین لشکریان معاویه زودتر وارد صحرای صفین شده و رودخانه فرات را در اختیار خود گرفتند و خواستند سپاه امام را در محاصره اقتصادی آب قرار دهند و چون موقعیت برتر را بدست آوردند مغرور بودند، امام گروهی را برای مذاکره فرستاد. فرستادگان پیام امام علیه السلام را رساندند، و معاویه پس از مشاوره با افراد، نظر نهائی خود را چنین اظهار داشت.

«همانگونه که شما عثمان بن عفان را از آب منع کردید، ما نیز به شما آب نخواهیم داد، تا از تشنگی هلاک شوید.»⁽¹⁰³⁾

فرستادگان به حضور امام علیه السلام بازگشتند و سخنان معاویه را به امام رساندند.

امام علی علیه السلام دید که معاویه از هرگونه مذاکره و حل مسئله آب اجتناب می ورزد.

در یک سخنرانی آتشین به فرماندهان لشکر خود چنین فرمود:

«قَدْ اسْتَظَعْمُوكُمُ الْقِتَالَ فَأَقْرُوا عَلَى مَذَلَّةٍ وَتَأْخِيرِ مَلْحَةٍ أَوْ رَوْوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوْوا مِنَ الْمَاءِ فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاءُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِلُمَةً مِنَ الْغَوَاةِ وَ عَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرُ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ.»⁽¹⁰⁴⁾

«لشکر معاویه (با تصرف شریعه فرات و منع شما از برداشتن آب) رسماً به شما اعلام جنگ داده است یا بر ذلت و خواری اقرار کنید و یا شمشیرهایتان را از خون دشمن سیراب نموده و خود از آب سیراب شوید.

مرگ با عزت و شرف بهتر است از زندگانی با ذلت و خواری. آگاه باشید که معاویه عده ای از گمراهان و فریب خوردگان را به کارزار آورده؛ که آنها از روی نادانی سینه و گلوگاه خویش را آماج تیرهای مرگبار قرار داده اند.»

2 - حملات غافلگیرانه

این جمله های مهیج، خون ها را به جوش و غیرت ها را به خروش آورده، در نتیجه دوازده هزار نفر به فرماندهی امام حسن علیه السلام و مالک اشتر به قصد گرفتن رود فرات به حرکت درآمدند، و مقابل صفوف لشکر معاویه برای نبرد آماده شدند.

نخست از لشکر معاویه مردی به نام صالح فیروز به میدان کارزار اسب دوانید و برای مبارزه هم‌رمز خواست، در این حال اشتر نخعی جلوی او را گرفت، و با هم در آویختند. مالک اشتر لحظه ای امان نداد و نیزه خود را بر سینه حریف چنان فشرد که نوک آن از پشت او بیرون آمد سپس مبارز دیگر طلبید، مالک بن ادهم که به شهامت و شجاعت شهرت داشت بیدرنگ به مبارزه مالک اسب دوانید و با اشتر در آویخت که او را نیز به دیار عدم فرستاد.

سومی زیاد بن عبدالله کنانی بیرون آمد و به مالک حمله نمود، سردار رشید اسلام او را نیز کُشت، بالاخره پهلوان چهارم و پنجم و ششم آمدند و از پا افتادند، پهلوان هفتم معاویه، بنام محمد بن روضه نیز بدست مالک به هلاکت رسید که خواهر محمد نتوانست مصیبت فراق برادر را تحمل کند و از غصه جان سپرد.

به هر حال حملات شدید مالک و یورش برق آسای سپاهیان امام موجب هلاکت شامیان گردید و آنها تاب مقاومت را از دست دادند و فرار کردند.

ابوالأعور که فرماندهی سپاه معاویه را به عهده داشت وقتی وضع را خطرناک دید با باقی نفرات شکست خورده پا به فرار گذاشت و رودخانه فرات به تصرف سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام در آمد و سُمّ اسب های مبارزان اسلام به آب فرات رسید. ⁽¹⁰⁵⁾

مالک خبر پیروزی را پیشگاه امام علیه السلام گزارش داد و درخواست نمود که از نزدیک مشاهده فرمائید و ببینید تا خداوند متعال چگونه شما را بر دشمنان پیروز ساخت.

در این هنگام که معاویه و سربازانش با یک دنیا ننگ شکست خورده بودند، عمروعاص با لبخندی زهر آگین و تمسخرآمیز به معاویه گفت: درباره آنان چه گمان می کنی اگر همانطور که تو دیروز آب را از ایشان منع می کردی، امروز علی مقابله به مثل کند چه می کنی؟ معاویه گفت: رها کن آنچه را که گذشت، حقیقت این است که آنچه ما درباره علی روا دیدیم او درباره ما روا نخواهد دید زیرا هدف او از آمدن به اینجا آب نیست. ⁽¹⁰⁶⁾

3 - عفو و ایثار

پس از تصرف فرات توسط لشکریان علی علیه السلام، فرماندهان و سپاهیان اسلام عهد بستند که نگذارند لشکریان معاویه از آن آب قطره ای بردارند، زیرا آنها با دادن خون، آب را به تصرف خود در آوردند.

در صورتیکه امام ناراحت شد و به سپاهیان پیغام داد که:

«شما نیاز خود را از آب تأمین کنید و دشمن را نیز آزاد بگذارید تا مانند شما از آب استفاده کند، زیرا خداوند شما را پیروز کرده و ظلم و تجاوز آنها را آشکار ساخته است.» ⁽¹⁰⁷⁾

دوست و دشمن و بسیاری از همراهان معاویه با مشاهده بزرگواری و ایثار امام علی علیه السلام تکان خوردند و برخی از بزرگان سپاه معاویه به اردوگاه امام پیوستند، و آنانکه در جستجوی حق بودند آن را شناختند، مشاوران کینه توز معاویه سرخورده شدند، و افرادی چون عمروعاص و دیگر بزرگان سپاه معاویه لب به اعتراض گشودند و حق و باطل در همان آغازین لحظه های رویارویی شناسانده شدند.

4 - صلح طلبی و فرستادن هیئت های مذاکره

پس از خاتمه یافتن درگیری و آزاد شدن رود فرات و تحقق آتش بس، امام علی علیه السلام فرصت یافت از صلح سخن بگوید تا شاید معاویه از این خواب گران بیدار شود و دریابد که در این جنگ خانمانسوز چه خون هایی ریخته می شود؟

و چه زندگانی هایی بر باد می رود؟

و چه خانه هایی ویران می گردد.

الف - اعزام هیئت های مذاکره به سوی معاویه

امام علیه السلام بشیر بن عمرو، سعید بن قیس، شبت بن ربیع را خواست و به آنها فرمود از جانب من پیش این مرد (معاویه) بروید و او را به طاعت خداوند و اتحاد دعوت کنید تا دست از خونریزی بکشد و از حق پیروی کند.

هیئت اعزامی امام علیه السلام با معاویه گفتگو کردند و از پیامدهای خطرناک جنگ هشدار دادند. اما هرچه گفتند و اصرار ورزیدند فایده ای نبخشید و معاویه آخرین سخن خود را چنین گفت:

«انْصَرَفُوا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِلَّا السَّيْفُ»

«از نزد من بیرون بروید که هیچ پاسخی جز شمشیر پیش من نخواهید داشت.»

به هنگام بازگشت، شبت بن ربیع به معاویه گفت:

«آیا ما را با شمشیر تهدید می کنی؟ بخدا سوگند ما همان شمشیر را به سویت حواله

خواهیم کرد.»

هیئت اعزامی جریان را به اطلاع امیرالمؤمنین علیه السلام رساندند و گفتند اصرار معاویه در این

است که شمشیر در میان ما و شما حکومت کند. (108)

چون ماه محرم سال شصت و هفت فرا رسید با موافقت طرفین جنگ تا آخر ماه به تأخیر

افتاد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام از این فرصت مناسب استفاده کرد و از پا نشست و بارها از جانب خود جهت اصلاح امور مسلمین و ایجاد اتحاد، بسوی معاویه نمایندگانی فرستاد و نامه ها نوشت و در آن از حقایق خود سخن گفت و حجّت را بر آنها تمام کرد، امّا معاویه تسلیم نشد.

ب - آمدن هیئت مذاکره به اردوی امام علیه السلام
روزی ابودرداء و ابوامامه باهلی به معاویه گفتند:

چرا با علی به ستیز برخواستی؟

به خدا سوگند اسلام او از تو بهتر و او به خلافت سزاوارتر و به پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر است.

معاویه گفت: به خونخواهی عثمان با او می جنگم و در حقیقت او کشندگان عثمان را پناه داده است.

به او بگوئید: اگر قاتلان عثمان را به ما تحویل دهد من نخستین کسی هستم از اهالی شام که با او بیعت خواهم کرد.

این دو نفر به امید سازش به حضور علی علیه السلام شتافتند و تقاضای معاویه را به آن حضرت رساندند.

امام علیه السلام آن دو نفر را به طرف صفوف لشکریان خود متوجّه ساخت و فرمود: کشندگان عثمان همان ها هستند که می بینید.

ناگاه بیش از بیست هزار نفر سلحشور آهن پوشی که فقط چشمانشان دیده می شد (همچو صدای رعد) خطاب به آن دو نفر فریاد زدند همه ما کشندگان خلیفه سوم هستیم.
آن دو نفر به لشکرگاه معاویه بازگشتند.

ابن قتیبه دینوری می نویسد: ابوهریره و ابوالدرداء که در جریان صفین در حمص ⁽¹⁰⁹⁾ بودند، پیش معاویه آمدند و او را نصیحت نمودند که چرا با علی علیه السلام به نزاع برخاستی، او به

این امر (خلافت) به تو سزاوارتر است و از خدمات و سوابق درخشان آن حضرت با او سخن گفتند،

تا معاویه گفت: به این جهت با او می جنگم که کشندگان عثمان را به ما تسلیم نماید. سپس هر دوی آنها از طرف معاویه به حضور علی علیه السلام آمدند و گفتند معاویه می گوید قاتلان خلیفه سوم را به وی تحویل دهید اگر بعد از این کار باز او با شما بجنگد در این صورت ما با تو همراه خواهیم بود.

امام علی علیه السلام فرمود: آیا شما کشندگان عثمان را می شناسید؟ گفتند: آری

امام علی علیه السلام فرمود: بروید آنها را دستگیر کنید. آنها آمدند پیش محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و مالک اشتر و گفتند که شما سه نفر از کشندگان خلیفه سوم هستید و ما مأموریم که شما را دستگیر کنیم. وقتی مردم از جریان آگاه شدند متجاوز از ده هزار نفر آماده شدند و گفتند: قاتلان خلیفه سوم ما هستیم.

آن دو نفر چون با آن جمعیت انبوه مواجه شدند، گفتند: ما مسئله را مشکل و غیر قابل علاج یافتیم، پس به سوی معاویه برگشتند و دوباره عازم حمص شدند. ⁽¹¹⁰⁾ معاویه می دانست که کشندگان خلیفه سوم یکی دو نفر و آنهم شناخته شده نبودند، که امام علی علیه السلام هم آنها را دست بسته به معاویه تحویل دهد.

معاویه می دانست که این کار غیرممکن است، اما به عنوان بهانه ای آنرا دستاویز خود قرار داده بود.

که اینگونه نیرنگبازی ها تنها در مردم ناآگاه شام تأثیر می گذاشت.

ج - فرستادن هیئت هائی برای مذاکره صلح

در تفکر امام علی علیه السلام جنگ طلبی و خون ریزی راه نداشت، از این رو تلاش می کرد تا دشمن را هدایت کند، و جنگی رخ ندهد و خونی ریخته نشود.

به همین جهت در سه جنگ تحمیلی، امام علیه السلام هیئت های مذاکره به سوی طلحه و زبیر و معاویه و سران خوارج فرستاد تا هدایت شوند.

امام هیئتی را به سرپرستی عدی بن حاتم به طرف معاویه فرستاد، و هیئت اعزامی معاویه را پذیرفت.

و با آنان به مذاکره نشست، اما چون ادعای آنان کناره گیری امام بود خواسته آنها را رد کرد. ⁽¹¹¹⁾

پس از در اختیار گرفتن آب فرات، هیئت مذاکره معاویه را پذیرفت و فرمود آب آزاد است از آن استفاده کنید. ⁽¹¹²⁾

د - فرستادن پیایی هیئت های مذاکره

پس از پایان ماه محرم، که می رفت تا جنگ آغاز گردد، امام هیئت دیگری برای مذاکره صلح به اردوگاه معاویه فرستاد، تا ضمن بحث و گفتگو با معاویه، با صدای بلند اهداف صلح طلبانه امام را به گوش همه لشکریان شام برسانند.

یکی از اعضاء هیئت اعزامی امام پس از مذاکره با معاویه با صدای بلند خطاب به شامیان فریاد زد:

ای مردم شام آگاه باشید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر به شما مهلت داده اند تا به سوی حق برگردید و بر اساس قرآن عمل کنید تا خون بیگناهان ریخته نشود، اما شما سرباز زدید و خداوند خیانتکاران را دوست نمی دارد. ⁽¹¹³⁾

مسعودی اضافه می کند که به نماینده امام پاسخ ندادند جز اینکه گفتند:

در میان ما و شما شمشیر باید حکومت کند تا هر آنکه از ما عاجزتر است نابود گردد.

این بار دیگر امام علیه السلام و لشگریانش حجّت را بر معاویه تمام کردند و دانستند که معاویه از تصمیم خود بر نمی گردد.

5 - پرهیز از آغازگری در جنگ

بدین جهت آن حضرت فرماندهان را به حضور پذیرفت و گروهی از واحدهای نظامی خود را در اختیار هر یک از آنها قرار داد، و وظیفه هر گروه را معین کرد و فرمود، تا دشمن حمله نکرده دست به حمله نزنند.

معاویه نیز سپاه خود را برای جنگ آماده ساخت و فرماندهان و پرچمداران را تعیین نمود. بعضی از مردان شام بر مرگ عهد بستند و سوگند یاد کردند و پای خود را با پارچه عمامه خود بستند که نگریزند و در هر موقعیتی پایداری کنند.

آنها پنج صف از پابستگان و سوگند خوردگان تشکیل دادند و در نخستین روز ماه صفر، در میدان مبارزه حاضر شده و جنگ را مجدداً آغاز کردند. ⁽¹¹⁴⁾

6 - آرایش نظامی سپاه و پاسخ دادن به حملات دشمن

نصر بن مزاحم نقل می کند که:

روز چهارشنبه اوّل ماه صفر، جنگ میان طرفین آغاز گردید.

در آن روز فرماندهی پیاده نظام به عهده مالک اشتر بود و فرماندهی سواران را حبیب بن

مسلمه اداره می کرد که جنگ تا شب ادامه داشت. ⁽¹¹⁵⁾

بدین ترتیب جنگ هفته ها به طول انجامید.

گاهی دلاوری به میدان می آمد که دلاوری از سپاه امام پاسخ او را می داد، و زمانی،

گروهی 10 یا 20 نفره از سپاه شام به میدان می آمد که 20 نفر از ارتش اسلام به مقابله آنان

می شتافتند، و در فرصت هایی گردان به گردان، لشگر به لشگر با یکدیگر مقابله می کردند که

تا پایان جنگ این گونه شیوه های دفاعی و تهاجمی ادامه یافت.

7 - حملات کارساز امام علیه السلام

یکی از امتیازات مهم ارتش اسلام، وجود ملکوتی و با برکت امام علی علیه السلام بود که: تمام بن بست های میدان جنگ را بر طرف می کرد. حملات سهمگین دشمن را در هم می شکست. نقشه های نظامی دشمن را با طرح های نظامی حساب شده نابود می کرد. و هرگاه دلاوری یا گروهی از ارتش اسلام در محاصره قرار می گرفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از محاصره بیرون می کشید. و از همه مهمتر آنکه، هرگاه دلاوری بی نظیر از سپاه شام به میدان می آمد و چند تن از دلاوران سپاه امام را به شهادت می رساند و مبارز می طلبید و کسی جرئت مقابله را نداشت که از نظر روانی می رفت تا به شکست روحیه نظامی بیانجامد، امام علیه السلام شخصاً به میدان می رفت و آنان را به هلاکت می رساند، و روحیه سربازان خودی را تقویت می فرمود، مانند:

1 - روزی از سپاه معاویه پهلوانی قوی هیکل که او را (محرار بن عبدالله) می نامیدند قدم به میدان رزم گذاشت و از سپاه امام علیه السلام مبارز طلبید، مردی بنام عبدالمراد از دلاوران اسلام به سوی او شتافت، پهلوان شامی او را شهید ساخت، رزم آور دیگری از لشکر امام به جنگ او قدم پیش نهاد او نیز با دست پهلوان شامی به درجه شهادت نائل آمد.

ناگاه امام به صورت ناشناس از لشکر اسلام، به میدان پهلوان شامی اسب تاخت و به او حمله نمود و او را با یک ضربت شمشیر به جهنم روانه ساخت و از سپاه معاویه مبارز خواست.

سرباز دیگری از شامیان به مقابله آن حضرت شتافت، او را نیز به هلاکت رسانید. سوّمی آمد، او نیز در زیر شمشیر امام از مرکب حیات پیاده گردید.

بدینگونه هفت نفر از دلاوران شام طعمه ذوالفقار گردیدند، و امام منتظر بود تا شکار دیگری قدم به عرصه نبرد بگذارد، ولی دیگر کسی جرئت نکرد قدم به صحنه کارزار بگذارد که امام علی علیه السلام به جانب سپاه خود بازگشت در حالی که کسی از سپاه معاویه او را نمی شناخت. (116)

2 - روزی از روزهای جنگ صفین، که هر دو قشون رو در روی هم ایستاده بودند ناگهان از پهلوانان سپاه معاویه سواره ای به نام کریت بن صالح خارج شد و همرمز خواست. از لشکر اسلام اسب سواری به مبارزه او شتافت و پس از درگیری، بدست او به شهادت رسید.

دومی آمد او نیز شربت شهادت نوشید.

در این حال امام علی علیه السلام شخصاً به مبارزه او شتافت، راه او را گرفت و فرمود:

ای شامی نام تو چیست؟

گفت: نام من کریب ⁽¹¹⁷⁾ بن صالح حمیری است.

امام علی علیه السلام فرمود: ای کریب از خدا بترس و ترا به کتاب خدا و سنت پیغمبرش محمد

صلی الله علیه و آله دعوت می کنم.

کریب گفت: تو کیستی؟

امام علیه السلام فرمود: من علی بن ابیطالب هستم، ای کریب من تو را پهلوان رشید و فارس

میدان می بینم به جان خود رحم کن.

مرد شامی که شمشیر خود را آماده کرده بود گفت، یا علی نزدیکم بیا.

امام علیه السلام به او نزدیک شد و در حالیکه قبضه شمشیر در پنجه توانایش محکم بود، حمله

شروع گردید و ادامه یافت. که سرانجام با یک ضربت کاری به حیات ناپاکش خاتمه بخشید.

خوارزمی می نویسد: امام علی علیه السلام چنان ضربه سهمگین بر سر کریب فرود آورد که جسد

ناپاکش دو شقه به زمین افتاد. (118)

از سپاه معاویه چندین نفر پشت سرهم آمدند تا بلکه کاری از پیش ببرند، ولی نتوانستند و همه به دست توانای امام علیه السلام به خاک ذلت افتادند.

3 - امام علیه السلام پس از کشتن بسیاری از شجاعان و دلاوران لشکر شام، معاویه را به مبارزه دعوت کرد و گفت: ای معاویه خودت به مبارزه من بیا و مردان عرب را نابود مساز.

معاویه گفت: مرا به مبارزه با تو نیازی نیست، همانا برای تو بس است که چهار نفر از قهرمانان عرب را به هلاکت انداختی. ⁽¹¹⁹⁾

ابن قتیبه دینوری در این مورد می نویسد: چون امام علی علیه السلام مشاهده کرد که در این جنگ مردم زیاد از بین می روند، روزی از روزها، مقابل لشکر معاویه آمده، و او را با صدای بلند فراخواند، در آن وقت معاویه بالای تپه ای قرار گرفته بود، و گفت: یا ابالحسین از من چه می خواهی؟

امام علیه السلام فرمود: چرا این مردم کشته شوند و از بین بروند، در حالی که اگر تو غالب شوی خلافت از آن تست و اگر من پیروز شوم از آن من، بنابراین مردم را کنار بگذار و شخصاً به مبارزه با من بیا تا با هم بجنگیم، تا هر کدام از ما پیروز شود حکومت و خلافت برای او باشد.

عمرو عاص به محض شنیدن پیشنهاد امام علیه السلام به معاویه، گفت: علی بر در انصاف آمده بدون درنگ پیشنهاد او را بپذیر.

معاویه خندید و گفت: ای پسر عاص حتماً چشم طمع به خلافت من دوخته ای؟

عمرو گفت: چه زیباست که الان تو به مبارزه او بشتابی.

معاویه گفت: تو همواره از طریف مزاح سخن می گوئی. ⁽¹²⁰⁾

تو چقدر احمق و سُبک مغز هستی، به خدا قسم تا کنون کسی پیدا نشده که با فرزند ابیطالب به مبارزه بر خیزد و کشته نشود و زمین را با خون خود رنگین نسازد، عمرو عاص، تو جز کشته شدن من منظور دیگری نداری.

سرانجام معاویه به حرف عمروعاص گوش نداد و زندگیش را حفظ کرد.
عمرو عاص با تمسخر گفت: ای معاویه آرام باش، از دشمنت می ترسی و نصیحت کننده
ات را از خود دور می کنی؟⁽¹²¹⁾

4 - وقتی که معاویه از آمدن به کارزار امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع ورزید، از میان سپاه
معاویه پهلوانی که به شجاعت معروف بود، به نام عروۀ بن داود دمشقی به جای معاویه برای
مبارزه با آن حضرت مهیا شد، تا به این وسیله بتواند از انفعال معاویه بکاهد.
این پهلوان با غرور تمام فریاد کشید یا ابالحسن اگر معاویه از مبارزه با تو اکراه داشت من
به نبرد تو می آیم، برای مبارزه پیش بیا.

حضرت آماده شد که حرکت نماید، یکی از یاران امام پیش آمد تا او را از مبارزه منصرف
نماید، گفت یا مولا این سگ را به حال خود واگذار او اهمیتی ندارد.
امام نپذیرفت و تصمیم گرفت تا به درخواست آن ماجراجو پاسخ مثبت دهد و فرمود به
خدا قسم معاویه برای من از او منفورتر نیست.

سپس فریاد زد ای عروه برو و قبیله ات را خبر کن، سپس ضربت امام پائین آمد و عروه
در همان ضربت به زمین غلطید و فریاد الله اکبر امام میدان را به لرزه درآورد.
پسر عموی عروه از این خون ریخته شده به هیجان آمد و برای گرفتن انتقام پیش رفت،
اما علی بن ابیطالب به او نیز مهلت نداد و با یک ضربت سهمناک پسر عمومی عروه را نیز
کنار عروه نقش زمین ساخت.⁽¹²²⁾

5 - روزی عمروعاص قدم به عرصه کارزار گذاشت ناگاه متوجه شد که در برابر امام علی
علیه السلام قرار دارد.

مرگ را پیش چشم دید، ناچار از طریق نیرنگ وارد شد، و خود را به زمین انداخته
عورتش را آشکارا نمود و با عجز و ناتوانی گفت: «مُكْرَةً أَخُوكَ لَا بَطْلَ»
برادرت از روی اجبار به میدان آمده است نه از راه مردی و دلیری.

علی علیه السلام از کثرت حیا صورت خود را برگردانید.

عمرو عاص از فرصت استفاده کرد و پیش معاویه فرار نمود، معاویه که وی را با آن وضع خفت بار مشاهده کرد خندید و به او گفت:

«إِحْمِدِ اللَّهَ وَ عَوْرَتَكَ يَا عَمْرُو.»

ای عمرو سپاسگذار خدا و عورتت باش. ⁽¹²³⁾

این واقعه ننگین را امام علی علیه السلام در یک سخنرانی افشاگرانه در خطبه 84 نهج البلاغه به تحلیل و ارزیابی می گذارد و می فرماید:

«عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِي دُعَابَةٍ، وَأَيُّ امْرُؤٍ تَلْعَابَةٌ: أَغَافِسُ وَأَمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا، وَنَطَقَ آثِمًا.

مَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخُلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيَحُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفَ مَا أَخَذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرَ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.

أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسْيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُنْيَةً، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيحَةً.»

روانشناسی عمرو عاص

شگفتا از عمرو عاص پسر نابغه! ⁽¹²⁴⁾ میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می گذرانم!! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد.

مردم آگاه باشید! بدترین گفتار دروغ است، عمرو عاص سخن می گوید، پس دروغ می بندد، وعده می دهد و خلاف آن مرتکب می شود، درخواست می کند و اصرار می ورزد، اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می ورزد، به پیمان خیانت می کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می نماید، پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امر و نهی بی مانند است تا آنجا که دست ها به

سوی قبضه شمشیرها نرود. اما در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار نماید. ⁽¹²⁵⁾

آگاه باشید! بخدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می دارد، ولی عمروعاص را فراموشی آخرت از سخن حق بازداشته است، با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه ای تسلیم او کند. ⁽¹²⁶⁾

6 - بسرین ارطاة به شجاعت شهرت یافته بود، روزی به مبارزه امام علی علیه السلام شتافت امام نیزه ای بر او زد که با پشت به زمین افتاد و پاهایش را بلند کرد در اینحال به نیرنگ عمروعاص متوصل شد که امام بزرگوار روی برتافت، مردم او را شناختند و فریاد زدند یا علی او بسرین ارطاة است، چرا او را نمی کشی؟

امام آن معدن حیاء فرمود رهایش کنید، بُسَر بر مرکب خود سوار شد و به سوی معاویه شتافت.

معاویه با دیدن آن منظره ننگ آور خندید و گفت ترا حالتی رخ داد که به عمروعاص نیز رخ داده بود. ⁽¹²⁷⁾

14 - شیوه های رزمی، تبلیغی امام در جنگ نهروان

1 - تلاش در هدایت سران خوارج

با بررسی دقیق تاریخ، این حقیقت ثابت می شود که نطفه خوارج در صفین، زمانی که هنوز لشکریان از صحنه نبرد خارج نشده بودند، بسته شد و ریشه های پیدایش خوارج را باید از جنگ صفین ریشه یابی کرد.

لحظه هائی که امام علیه السلام را به داوری ابوموسی مجبور ساختند و امام به ناچار حکمیت و صلح نامه را پذیرفت، سپس موضوع صلحنامه را به اطلاع واحدهای نظامی رساندند. وقتی که آنرا به طایفه بنی تعیم خواندند، عروۀ بن ادیه گفت:

آیا شما در کار خدا، مردان را حکم قرار می دهید و شعار داد: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»

«هیچ حکمی جز حکم خدانیست» ⁽¹²⁸⁾

عروۀ بن ادیه نخستین فردی بود که در آن روز به حکمیت اعتراض کرد و شعار: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را داد.

این نخستین شعار خوارج بود که از گلوی او بیرن آمد و اساس تفکر خوارج را تشکیل داد.

که در حقیقت آن شعار و آن اعتراض اولین خشت خوارج بود که با دست آن مرد کج اندیش گذاشته شد.

طبق نقل ابن اثیر، و طبری، دو نفر به نام های زرعة بن برج طائی و حرقوص بن زهر سعدی ⁽¹²⁹⁾ به نمایندگی عده ای که بعداً به خوارج شهرت یافتند به حضور امام علیه السلام رسیدند هر دو به آن حضرت گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»

«هیچ حکمی جز حکم خدا نیست»

امام نیز فرمود: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»

حرقوص اضافه کرد یا علی از گناه و خطایت توبه کن و از این کار (حکْمیت) برگرد و با ما به جنگ دشمن بشتاب تا بجنگیم و به لقای خدا برسیم!

امام علیه السلام فرمود: اتفاقاً تنها خواست ما همین بود و با اصرار شما را به ادامه جنگ سفارش می کردیم و با تأکید می گفتیم که به حیلۀ فرزند نابغه توجه نکنید متأسفانه شما در این رابطۀ نه تنها از فرمان من تمرد کردید.

بلکه ما را به ترک مبارزه و ادار ساختید، حالا که کار از کار گذشته و ما در این باره میان خود و آن قوم عهدنامه ای نوشته، و شروطی مقرر کرده، و تعهد نامه امضاء نموده ایم دیگر نمی توانیم پیمانها را نادیده بگیریم که خداوند متعال هم می فرماید: **(وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذْ عَاهَدْتُمْ)** (130)

«وقتی پیمانی بستید به عهد خداوند وفا کنید» پس با این وصف دیگر نمی توان اقدام به جنگ کرد.

حرقوص گفت: این جرم و گناه است و تو باید از آن توبه کنی.
امام علیه السلام فرمود: این جرم نیست، لکن عجز است که در نتیجه رأی غلط شما سرزده است، و من قبلاً شما را از این تصمیم نادرست نهی کردم ولی شما گوش ندادید.
زرعه گفت: ای علی اگر تو حکْمیت مردان را قبول کنی من با تو جنگ خواهم کرد و از جنگ خود مقصودی جز رضای خدا نخواهم داشت.

امام علیه السلام فرمود: بدا به حال تو چقدر سرسخت و بدبخت هستی، من ترا در جنگ با خودم کشته و گرد باد را بر لاشه بیجانیت نشسته می بینم!

زرعه گفت: من هم همین را آرزو مندم.

آنگاه هر دو نماینده از حضور امام علیه السلام خارج شدند، در حالی که می گفتند:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (131)

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که: ملاقات این دو نفر با امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از برگشتن از صفین، در کوفه اتفاق افتاد.

خوارج⁽¹³²⁾ معتقد بودند که: داوری حکمین بر خلاف اسلام است، زیرا قرآن می فرماید: **(لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)** در صورتی که ابتدا این کار را خود آنها قبول کرده و امام علیه السلام را نیز به این کار وادار نمودند، ولی بعداً خود امیرالمؤمنین علیه السلام را تخطئه کردند و گفتند این کار کفر بوده است، ما توبه کرده ایم تو هم باید توبه کنی.

حضرت فرمود: منشأ این کار خطای شما بود نه من، به هر حال کفر هم نبود و من مرتکب خطائی نشده ام تا توبه کنم و همواره توبه خوب است و من از هر گناهی استغفار می کنم. گفتند: این کافی نیست بلکه باید اعتراف کنی که حکمیت گناه بوده و از این گناه توبه نمائی.

امام علی علیه السلام فرمود: مسئله حکمیت را من که به وجود نیاورده ام تا توبه نمایم آنرا خودتان به وجود آورده اید و نتیجه اش را نیز دیدید و از طرفی چیزی که در اسلام مشروع است چگونه آنرا گناه قلمداد کنیم.

از آن پس خوارج دست به فعالیت سیاسی زدند و در ابتداء یک فرقه یاغی و سرکشی بودند که به همین جهت خوارج نامیده شدند.⁽¹³³⁾

چنانکه قبلاً گفتیم، هنگام برگشتن از صفین مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کوفه نشدند، آنها در بیرون کوفه در محلی موسوم به حروراء⁽¹³⁴⁾ گرد آمدند که آنها را حروریّه⁽¹³⁵⁾ نامیدند. در آنجا منادی آنها ندا کرد که اداره جنگ و فرماندهی، بر عهده اشعث بن ربیع تیمی می باشد و هم چنین عبدالله بن الکواء یشکری هم امام جماعت سپاهیان است.

2 - آزاد گذاشتن خوارج و رعایت حقوق آنها

امام علیه السلام به فرقه خوارج آزادی کامل داده بود و با نرمش، به ایشان فرمود:

شما سه حق به گردن ما دارید که آنرا رعایت خواهیم کرد:

1 - شما می توانید نماز خود را در مسجد ما آزادانه به جا آورید.

2 - ما حقوق شما را از بیت المال و غنیمتی که در کسب آن با ما شرکت داشته اید قطع

نمی کنیم.

3 - مادامی که به جنگ ما با قیام نکرده اید با شما نمی جنگیم.⁽¹³⁶⁾

امام علیه السلام از آغاز مخالفت آنان تا زمانی که به حرکت مسلحانه دست نزده بودند چنین رفتاری با ایشان داشت و به جرئت می توان گفت که اعطاء آزادی تا این حد به مخالفان حکومت، در جهان بی سابقه است، و همین سبب شد که خوارج از این آزادی سوء استفاده کرده و دشمنی خود را از حد گذرانند، گاهی به ساحت مقدس امام علیه السلام جسارت می کردند و ناسزا می گفتند که امام با بزرگواری به آنها پاسخ می داد.

تا آنجا که خوارج تصمیم گرفتند برای جنگ با امام علیه السلام آماده شوند، آنها عبدالله بن وهب راسبی که مردی به ظاهر زاهد و متعبد بود را بر خود گماشتند.

و او مرد بسیار متعصبی بود، آنها معتقد بودند که پس از شکست دادن علی علیه السلام کار خلافت را به شورا می گذاریم و بیعت برای کسی جائز نیست، بیعت مخصوص ذات ذوالجلال است، و شعار ما امر به معروف و نهی از منکر است.⁽¹³⁷⁾

3 - آغاز شورشگری خوارج و آمادگی رزمی امام علیه السلام

خوارج پس از تهدید کردن امام علیه السلام حروراء را به قصد نهروان ⁽¹³⁸⁾ ترک گفتند، در طول راه عبورشان بر نخلستانی افتاد در آنجا عبدالله بن خباب را دیدند که قرآن را حمایل کرده و بر الاغ خود سوار شده و همسرش نیز همراه او بود، او از جانب علی علیه السلام حاکم و عامل نهروان بود.

نخست از نام او سؤال کردند گفت: عبدالله فرزند خباب از اصحاب پیامبر خدا هستم.

گفتند: آیا از ما ترسیدی؟

عبدالله گفت: آری.

گفتند: از ما ترس، از پدرت که یار پیامبر بود حدیثی برای ما بگو که آنرا از پیامبر

صلی الله علیه و آله شنیده باشد، شاید به حال ما فایده ای بخشد.

عبدالله گفت: پدرم از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می کرد که آن حضرت فرمود: بعد از من فتنه ای

پدید آید که دل مرد در آن مانند بدنش می میرد، شب مؤمن است، اما بامداد کافر می شود، و

یا صبح مؤمن است، اما شامگاه کافر می شود.

گفتند: ما هم همین را می خواستیم.

سپس پرسیدند: درباره ابوبکر و عمر چه می گوئی؟

عبدالله آنها را به خیر و نیکی یاد کرد.

سپس درباره خلیفه سوم و از ابتداء و انتهای خلافتش سؤال کردند.

عبدالله او را نیز تأیید کرد.

در پایان به او گفتند: درباره علی و مسئله حکمیت چه عقیده ای داری و بعد از حکمیت

نظرت چیست؟

عبداللہ گفت: او از شما دانا و دیندارتر است و دارای بینش عمیق تری می باشد و رأی او صواب و نظر او نافذ است.

سران خوارچ گفتند: تو مردان را با نام و نشان ستایش می کنی نه با افعال و اعمال آنها، به خدا سوگند ترا به نحوی می کشیم، که تا کنون کسی به مانند آن کشته نشده باشد.

الف - آغاز قتل و غارت

عبداللّٰه را گرفته و کتفش را بستند و همراه زن حامله او که وضع حملش نزدیک بود به نخلستانی کشیدند که میوه آن رسیده و متعلق به مردی نصرانی بود.

خرمائی در نخلستان به زمین افتاده بود، یکی از خوارج آنرا برداشت و به دهن گذاشت، یکی از همراهان گفت:

آیا خرمای حرام می خوری؟ تو که بهای آنرا نپرداخته ای، او ناگزیر دانه خرما را از دهان بیرون انداخت.

در آن میان خوکی را مشاهده کردند که متعلّق به اهل ذمه بود، که یکی از خوارج او را با شمشیر کشت، همراهش به وی اعتراض کرد و گفت:

این عمل تباهکاری در روی زمین است، به ناچار بهای آنرا به صاحبش پرداختند. عبداللّٰه با مشاهده این احوال خرسند شد که از آنها آسیبی به وی نخواهد رسید، ناگاه بر خلاف انتظار او را به کنار فرات کشیدند تا شهیدش نمایند.

چون ابن خبّاب این وضع را مشاهده کرد به آنها گفت: در کار خود صادق باشید، من مسلمانم و کار خلافی هم نکرده ام، در ضمن شما به من امان دادید (و گفتید از ما مترس) آنها گوش ندادند و او را بر زمین کشیده مانند گوسفند ذبح کردند و خون او به آب نهر ریخته شد، سپس به سوی همسرش هجوم آوردند، آن زن مصیبت زده می گفت: من زنی تنها هستم، آیا شما از خدا نمی ترسید؟

به او هم رحم نکردند، شکمش را پاره کرده و جنین را بیرون کشیده و کشتند. آنها همچنین سه زن مسلمان دیگر را که از قبیله طیّ بودند نیز به قتل رساندند که یکی از آن زنان امّ سنان بود و از اصحاب پیامبر خدا ﷺ به حساب می آمد.

مرد نصرانی که در آنجا بود، با دیدن این منظره رقت بار، با شگفتی به سران خوارج گفت: من از کارهای شما در شگفتم زیرا عبدالله بن خطاب را می کشید، اما یک دانه خرما را بی اجازه صاحبش نمی خورید. ⁽¹³⁹⁾

خوارج در سر راه خود هر جا مسلمانی می یافتند از دم تیغ می گذرانیدند و اموال آنان را به یغما می بردند، آنها بدین نحو در نهروان گرد آمدند.

امام علیؑ وقتی این اخبار را شنید، برای تحقیق بیشتر، حارث بن مرّره را نزد خوارج فرستاد، تا در این رابطه تحقیقات دقیقی انجام دهد و نتیجه را کتباً به اطلاع آن حضرت برساند.

چون فرستاده امام علیؑ به گروه خوارج نزدیک شد، تا در مورد این کشتار و غارتگری ها سؤال نماید، بر سر او ریختند و بی رحمانه شهیدش کردند.

ب - آمادگی رزمی امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام از پادگان نخیله قصد عزیمت به شام را داشت، که اینگونه خبرهای ناگوار یکی پس از دیگری او را نگران کرد.

و فتنه خوارج در شورای نظامی امام علیه السلام مطرح گردید و از طرف فرماندهان سپاه پیشنهاد شد که:

یا امیرالمؤمنین این گروه خطرناک را با چه اطمینانی پشت سر بگذاریم و به سوی شام حرکت کنیم، آنها پس از ما ممکن است بر خانواده ها و اموال و شهرها مسلط شوند، اگر صلاح است، نخست ما به سوی آنها رفته و کار خوارج را یکسره کنیم و آنگاه با خاطری آسوده به سوی دشمن اصلی، (معاویه) حرکت کنیم.

امام علی علیه السلام نیز همین را صلاح می دانست، و بدین ترتیب فرمان داد که به جای شام به سوی نهروان حرکت نمایند.

در آن وقت منجمی آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من از طریق علم نجوم دریافته ام که اگر در این ساعت حرکت شما آغاز شود نمی توانید به دشمن غلبه یابید بلکه به آسیب سخت دچار می شوید. بهتر است که حرکت شما به ساعت دیگر موکول گردد.

امام علیه السلام به حرف وی گوش نداد و در آن ساعتی که منجم منع کرده بود حرکت فرمود و پس از پیروزی بر دشمن، خدا را ستایش کرد و فرمود: اگر ما به دستور آن منجم عمل کرده و در وقتی که او معین کرده بود، لشکر می کشیدیم، مردم نادان می گفتند، این پیروزی نتیجه پیشگوئی منجم و تعیین وقت حرکت او بود. ⁽¹⁴⁰⁾

سپس به منجم و مردم چنین رهنمود داد:

«أَتَزَعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَن سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَن سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَغْنَى عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَكْرُوهِ.

وَتَبْتَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤْلِيكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ - بِزَعْمِكَ - أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضَّرَّ!!

أَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاكُمْ وَتَعَلَّمُوا الشُّجُومَ، إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكَهَانَةِ، وَالْمَنْجَمِ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنِ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ! وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ.»

(به هنگام حرکت برای نبرد با خوارج، شخصی با پیشگویی از راه شناخت ستارگان گفت: اگر در این ساعت حرکت کنید، پیروز نمی شوید و من از راه علم ستاره شناسی این محاسبه را کردم، امام فرمود:)

پرهیز از توجه به غیر خدا

«گمان می کنی تو از آن ساعتی آگاهی که اگر کسی حرکت کند زیان نخواهد دید؟ و می ترسانی از ساعتی که اگر کسی حرکت کند ضرری دامنگیر او خواهد شد؟ کسی که گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است، و از یاری طلبیدن خدا در رسیدن به هدف های دوست داشتنی، و محفوظ ماندن از ناگواری ها، بی نیاز شده است.

گویا می خواهی بجای خداوند، تو را ستایش کنند! چون به گمان خود مردم را به ساعتی آشنا کردی که منافعشان را به دست می آورند و از ضرر و زیان در امان می مانند

پرهیز دادن مردم از ستاره شناسی

ای مردم، از فرا گرفتن علم ستاره شناسی برای پیشگویی های دروغین، پرهیزید، جز آن مقدار از علم نجوم که در دریانوردی و صحرانوردی به آن نیاز دارید، چه اینکه ستاره شناسی شما را به غیب گویی و غیب گویی به جادوگری می کشاند، و ستاره شناس چون غیب گو، و غیب گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر و کافر⁽¹⁴¹⁾ در آتش جهنم است. با نام خدا حرکت کنید.»⁽¹⁴²⁾

امام علی^(ع) با سپاه خود که بالغ بر شصت و هشت هزار و دویست نفر بود⁽¹⁴³⁾ بسوی نهروان حرکت کرد و در نهروان با خوارج روبرو شدند. آنها چون امام علی^(ع) را دیدند به آواز بلند گفتند:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

امام علیه السلام بردباری نمود و نخست پیغام فرستاد که: کشتندگان برادران ما را به ما تحویل دهید تا ما به قصاص، آنها را بکشیم، آنگاه من شما را به حال خود می گذارم و برای جنگ به سوی اهل شام حرکت می نمایم، شاید خداوند قلب های شما را به پاکی تغییر دهد و شما را از این گمراهی برگرداند.

در پاسخ، پیام فرستادند که: ما کشتندگان یاران تو هستیم و در قتل آنها شرکت کرده ایم، زیرا که خون آنها و شما را مباح می دانیم. ⁽¹⁴⁴⁾

4 - اعزام هیئت های مذاکره صلح

الف - قیس بن سعد از جانب امام علیه السلام پیش آنها رفت و گفت: ای بندگان خدا، نخست آنهایی را که ما از شما مطالبه می کنیم قاتل هستند، آنها را به ما تحویل دهید، آنگاه با ما در این کار (جنگ با معاویه) همکاری و همراهی کنید تا با هم به جنگ دشمن مشترک (معاویه) بشتاییم. شما مرتکب گناه بزرگی شده اید زیرا به ما تهمت کفر و شرک می زنید و خون مسلمانان را می ریزید.

عبدالله بن شجره سلمی گفت: حق برای ما روشن و هویدا شده ما هرگز تابع شما نخواهیم شد.

ب - ابویوب انصاری نیز به نصیحت خوارج پرداخت ولی آنها گوش ندادند. ⁽¹⁴⁵⁾

ج - امام علیه السلام صعصعه بن صوحان آن خطیب توانا و سخنور برجسته را مأمور ساخت تا با آنقوم سخن گوید و موعظه نماید شاید از ضلالت خود برگردند.

صعصعه نیز پس از گفتگوی بسیار بی نتیجه به حضور امام برگشت.

امام علیه السلام فرمود: ای پسر صوحان بدان که با من در حق ایشان عهدهی رفته است من بدان عهد وفا خواهم کرد، دروغ نمی گویم همانا روزی بر ایشان خواهد رسید که آسیاب مؤمنین بر ضد آنان (مارقین) می چرخد و ایشان را فرو می گیرد و از رحمت خدا دور می سازد.

د - امام علیه السلام به ابن عباس دستور داد که به نزد خوارج برود و در نصیحت ایشان بکوشد، شاید از طریق ضلالت به جاده هدایت بازگردند، اگر هم هدایت نشوند لااقل با آنان اتمام حجت می شود و فرمود:

«لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوْهٍ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَلَكِنْ حَاجِبُهُمُ السُّنَّةُ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا حَيْصًا.»

روش مناظره با دشمن مسلمان

«به قرآن با خوارج به جدل پرداز، زیرا قرآن دارای دیدگاه کلی بوده، و تفسیرهای گوناگونی دارد، تو چیزی می گویی، و آنها چیز دیگر، لکن با سنت پیامبر ﷺ با آنان به بحث و گفتگو پرداز، که در برابر آن راهی جز پذیرش ندارند.»⁽¹⁴⁶⁾

ابن عباس بهترین جامه ها و زیباترین لباس هایش را پوشید و با خوشبوترین عطرها خود را معطر اخت و بر مرکب عالی و اسب رهواری سوار شد و با وقار و عظمت به پیش خوارج حرکت نمود.

آن تنگ چشمان وقتی که ابن عباس را با آن شکوه و جلال مشاهده کردند، زبان به اعتراض گشوده و گفتند: تو خود را از همه بهتر می دانی و لباس جباران را پوشیده و بر مرکب بزرگان سوار شده، به نزد ما آمده ای؟

ابن عباس گفت: این نخستین مخاصمتی است که در میان ما می رود.

سپس به دنبال آن این آیات مبارکه را برای آنها خواند:

(فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ * يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) ⁽¹⁴⁷⁾

«جمعی را هدایت کرده؛ و جمعی که شایستگی نداشته اند گمراهی بر آنها مسلّم شده است. آنها کسانی هستند که شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند؛ و گمان می کنند هدایت یافته اند!

ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید! و از نعمت های الهی بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد!»
خداوند متعال استفاده بندگان را از لباس ها و نعمت های رنگارنگ نهی نمی کند و در پی آن این روایت را خواند:

«إِلَيْسَ وَ تَجَمَّلَ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَلَيْكِنْ مِنْ حَلَالٍ»⁽¹⁴⁸⁾

«لباس زیبا بپوش و پاکیزه باش چه اینکه خداوند جمیل و زیبا است و حسن و زیبایی را دوست می دارد ولی از راه حلال و من لباس هائی زیباتر از این را دیدم که رسول خدا ﷺ آنرا پوشیده بود.

تازه سخن بر سر لاس و پوشش نیست، حالا بگوئید چرا از فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام سرپیچی کرده و با او به دشمنی برخاستید.» (149)

عتاب بن اعور ثعلبی از جانب خوارج به عنوان نماینده و سخنگو، تعیین گردید تا به سؤالات ابن عباس پاسخ گوید.

ابن عباس: آنکه اسلام را بنا نهاد کیست؟

سخنگو: خدای متعال و پیامبر او.

ابن عباس: آیا پیامبر خدا به امورات دین حاکم بود و به حدود اسلام مداخله می کرد یا نه؟

سخنگو: آری حاکم بود و رسیدگی می کرد.

ابن عباس: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله هم اکنون زنده است یا رحلت نموده است؟

سخنگو: رحلت نموده.

ابن عباس: پس آیا امور شرع و دستورات اسلام با رفتن پیامبر عزیز از بین رفته است یا بعد از او باقی مانده و هنوز از بین نرفته؟

سخنگو: بعد از او باقی مانده است.

ابن عباس: آیا بعد از پیغمبر آنچه را که بنا کرده، کسی به تعمیر و نگهداریش قیام کرده است.

سخنگو: آری ذریه و اصحاب آن حضرت.

ابن عباس: آیا آنها بنا و عمارت اسلام را آباد کردند و یا اینکه ویرانش ساختند؟

سخنگو: آنرا آبادش ساختند.

ابن عباس: الان بنای اسلام معمور است و یا مخروب؟
سخنگو: خراب است.

ابن عباس: ذریه آن حضرت ویرانش کرده اند یا امتش؟
سخنگو: امتش.

ابن عباس: آیا تو از ذریه او هستی و یا از امت او؟
سخنگو: از امت او هستم.

ابن عباس: پس تو طبق اقرار خودت از امت پیغمبر هستی و در نتیجه شمائید که بنای
اسلام عزیز را خراب کرده اید و با این وصف چگونه به بهشت امیدوار هستید؟⁽¹⁵⁰⁾
با اینکه ابن عباس بدین ترتیب، حریف خود را در میدان بحث و مناظره با منطق رسای
خود در بن بست قرار داد و در میان هر دو سپاه او را محکوم و مجاب ساخت.
اما آنها از لجاجت خود دست برنداشتند.

5 - بحث و مناظره امام با سران خوارج

خوارج به ابن عباس گفتند:

به امام خود بگویند که خودش به مباحثه با ما بیاید، اگر حجت را بر ما تمام کرد، به او ملحق خواهیم شد. ⁽¹⁵¹⁾

الف - سخنرانی امام برای هدایت خوارج

از این رو امام علیه السلام در مقابل خوارج قرار گرفت و فرمود:

ای گروهی لجوج و معناد و خودنما، شما را بر ضد ما برانگیخته و از راه راست منحرف نموده و از تشخیص حق محروم ساخته است، این تندى و بی خردى شما را دچار بلای عظیمی نموده است من به شما اخطار می کنم که شما هدف لعن و نفرین ملت نشوید و اگر فردا همه کشته و بخون آغشته شوید و در کنار این دیوار با تن بی جان و آلوده به کثافات بیفتید، هیچ حجت و برهان و عذری پیش خداوند ندارید و نخواهید داشت.

ب - بحث و مناظره با ابن الکواء

خوارج برای مناظره با امیرالمؤمنین علیه السلام عبدالله بن الکواء را از جانب خود انتخاب کردند. امام به او فرمود: بعد از بیعت با من و راضی بودن به خلافتم و پس از جهاد با دشمنان خدا چه ایرادی را بر من وارد می دانید و چرا در جنگ جمل ایراد نگرفتید و از من بیزاری نجستید؟

سرزنش کوفیان و خوارج گمراه

ابن الکواء گفت: در وقعه جمل موضوع حکمیت هنوز پیش نیامده بود، تو که بر حکمیت رضایت دادی، در حقیقت در حقانیت خود و در بطلان معاویه شک کردی، زیرا معنای تعیین حکمین این بود که حکمین نظر دهند و تعیین نمایند که کدام یک از شما حق هستید و آنگاه به نفع حق رأی بدهند، از این رو از دین خارج شده ای.

امام علی علیه السلام در پاسخ او فرمود:

«إِنَّا لَمْ نُحْكَمْ الرِّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ. هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ.

وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ. وَلَمَّا دَعَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّينَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ:

(فَإِنْ تَنَارَ عَتَمٌ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ)

فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نُحْكَمَ بِكِتَابِهِ، وَرُدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ؛ فَإِذَا حُكِمَ بِالصَّدَقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ، وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهِ.

وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ؟ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِتَبَيَّنِ الْجَاهِلُ، وَيَتَثَبَّتِ الْعَالِمُ؛

وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هَذِهِ الْهُدْنَةِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ وَلَا تُؤْخَذُ بِأَكْظَامِهَا، فَتَعَجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ، وَتَنْقَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ.

إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ - وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرَّهَهُ - مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَايِدَةً وَزَادَهُ.

فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ! وَمِنْ أَيْنَ أُتِيتُمْ! اسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمٍ حَيَارَى عَنِ الْحَقِّ لَا يُبْصِرُونَهُ، وَمُورَعِينَ بِالْجَوْرِ لَا يَعْدِلُونَ بِهِ، جُفَاةٍ عَنِ الْكِتَابِ، نُكِبٍ عَنِ الطَّرِيقِ.

مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَةٍ يُعْلَقُ بِهَا، وَلَا زَوَافِرٍ عَزَّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا. لَبِئْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ! أَفَّ لَكُمْ! لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرَحًا، يَوْمًا أَنَادِيكُمْ وَيَوْمًا أَنَا جِئَكُمْ، فَلَا أَحْرَارَ صَدَقٍ عِنْدَ النَّدَاءِ، وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ التَّجَاؤِ!»

علل پذیرش حکمیت در صفین

«ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت داورى انتخاب کردیم.

(که آنها بر سر نیزه کرده و داورى آن را مى خواستند)

این قرآن، خطی نوشته شده که میان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن گوید، و

نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند، و همانا انسانها می توانند از آن سخن گویند، و

هنگامی که شامیان ما را دعوت کردند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پُشت کنیم، در حالی که خدای بزرگ فرمود:

اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول بازگردانید⁽¹⁵²⁾

بازگرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و بازگرداندن به پیامبر ﷺ این است که سنت او را انتخاب کنیم، پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری شود، ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم، و اگر در برابر سنت پیامبر ﷺ تسلیم باشند ما بدان اولی و برتریم.

اما سخن شما که چرا میان خود و آنان برای حکمیت داوری مدّت تعیین کردی؟ من این کار را کردم تا نادان خطای خود را بشناسد، و دانا بر عقیده خود استوار بماند، و اینکه شاید در این مدّت آشتی و صلح، خدا کار امت را اصلاح کند و راه تحقیق و شناخت حق باز باشد، تا در جستجوی حق شتاب نورزند، و تسلیم اولین فکر گمراه کننده نگردند.

سرزنش کوفیان و خوارج گمراه

همانا برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق در نزد او دوست داشتنی تر از باطل باشد، هر چند از قدر او بکاهد و به او زیان رساند، و باطل به او سود رساند و بر قدر او بیفزاید.

مردم! چرا حیران و سرگردانید؟ و از کجا به اینجا آورده شدید؟ آماده شوید برای حرکت به سوی شامیانی که از حق روی گردانند و آن را نمی بینند، و به ستمگری روی آورده حاضر به پذیرفتن عدالت نیستند، از کتاب خدا فاصله گرفتند، و از راه راست منحرف گشتند. افسوس ای کوفیان! شما وسیله ای نیستید که بشود به آن اعتماد کرد، و نه یاوران عزیزی که بتوان به دامن آنها چنگ زد، شما بدنیهایی در افروختن آتش جنگ هستید، نفرین بر شما. چقدر از دست شما ناراحتی کشیدم، یک روز آشکارا با آواز بلند شما را به جنگ می

خوانم و روز دیگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم، نه آزاد مردان راستگویی به هنگام فراخواندن و نه برادران مطمئن هستی که راز دار باشید.»

سپس امام علیه السلام متوجه ابن الکواء شد و فرمود:

وای بر تو ای ابن الکواء! آیا من بیشتر می فهمم یا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟

ابن الکواء گفت: البته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فهمیده تر بود.

امام علی علیه السلام فرمود: مگر قول خداوند عزوجل را نشنیده ای که از زبان پیغمبرش در روز مباحله فرمود: بیائید فرزندان ما و شما و زن های ما و شما و نفوس ما و شما از خدا بخواهیم هر دسته از ما که بر حق است دسته دیگر را نابود کند آیا خداوند در بر حق بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و در باطل بودن مسیحیان نجران شک و تردید داشت؟

ابن الکواء گفت: این آیه در مقام احتجاج با کفار بود ولی تو در بر حق بودن خودت شک کردی و راضی به حکمیت شدی، بنابراین ما باید در حق بودن تو مشکوک تر باشیم.

امام علی علیه السلام فرمود: من در حقانیت خود و ناحق بودن آنها تردیدی نداشتم نهایت امر اینکه برای آنها با انصاف پیش آمدم مانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در مباحله با نصارای نجران چنین کرد و به فرمان الهی فرمود: **(فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)**

در حالی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در حقانیت خود و کاذب و ناحق بودن آنها تردید نداشت. ⁽¹⁵³⁾ خداوند می فرماید: **(قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)** ⁽¹⁵⁴⁾

«شما هم از طرف خداوند کتابی بیاورید که برای هدایت بشر بهتر ازین باشد تا از آن پیروی کنیم، اگر از راست گویان هستید.»

آیا خداوند نعوذبالله نمی دانست که آنها باطل و کافرنه نمی توانند بیاورند؟

ابن الکواء گفت: این هم احتجاجی است که خداوند با کفار کرده است.

پس از گفتگوهای زیاد، ابن الکواء به امام علیه السلام گفت: تو در تمام گفتارت راست می گویی ولی چون راضی به تحکیم شدی کافر گردیدی.

امام علیؑ فرمود: وای بر تو، اولاً ابوموسی را من انتخاب نکردم شما بودید که او را انتخاب کردید و من به حکمیت رضایت نداشتم، شما آنرا بر من تحمیل کردید و معاویه، عمروعاص را حَکَم قرار داد.

ابن الکواء گفت: ابوموسی کافر بود.

امام علیؑ فرمود: چه وقت کافر بود، آیا وقتی که او را فرستادیم و یا آنگاه که آن رأی را داد؟

ابن الکواء گفت: آنگاه که رأی داد.

امام علیؑ فرمود: پس به گفته تو وقتی که مسلمان بود او را حَکَم قرار دادیم و او بعداً کافر شده است، بنابراین اگر پیامبر اکرم ﷺ یکی از مسلمانان را می فرستاد که جمعی از کفار را به راه راست هدایت کند و آن شخص مردم را به گمراهی سوق می داد، آیا پیغمبر در این حال گناهی کرده بود؟

ابن الکواء گفت: نه پیامبر مسئولیتی در آن مورد نداشت.

امام علیؑ فرمود: پس تقصیر من چیست؟ اگر ابوموسی گمراه شده باشد آیا گمراهی ابوموسی به شما اجازه می دهد که شمشیرهای خود را روی شانه های خود بگذارید و متعرض مردم شوید؟ و گردن آنها را بزنید، این جز خسران و تبهکاری نیست، به خدا اگر شما یک پرنده را در این کار بدون جهت بکشید نزد خداوند گناهی بزرگ محسوب می شود تا چه رسد به انسانیکه ریختن خون او حرام است.

وقتی سخن به اینجا رسید و سران خوارج دیدند که ابن الکواء مردی نیست تا بتواند در برابر منطق کوبنده امام مقاومت کند و مجادله نماید، از هرسو سر در آوردند و فریاد زدند که: با آنها سخن مگوئید و مباحثه نکنید، بلکه برای ملاقات خداوند متعال آماده شوید.

و اینگونه به امام علیؑ اعلان جنگ کردند. (155)

مثل اینکه خوارج از بیانات روشن امام به ناحقی خود پی برده بودند، ولی جهل و نادانی و عناد که از لوازم اخلاق مردمان پست و از خود راضی می باشد، مانع درک حقایق و قبول حق توسط آنها گردید.

ابن اثیر در کامل می نویسد: در آن هنگام خوارج به سوی پُل حرکت کردند.

برخی از یاران علی علیه السلام گفتند: که آنها از رود گذشتند.

علی علیه السلام فرمود: هرگز از روز نخواهند گذشت.

برای اطلاع دقیق دیده بانی فرستادند، رفت و برگشت و گفت: آنها از رود عبور کرده و در آن طرف رود خانه قرار گرفته اند.

مجدداً گروهی را به عنوان مقدمه الجیش فرستادند تا خبر صحیحی بیاورند، طلایه داران لشکر، از بیم برخورد با آنها، نزدیک نرفتند و بدین جهت اطلاع دقیق بدست نیاورده و برگشتند و از روی احتمال گفتند که آنها از رود عبور کرده اند.

امام علی علیه السلام آن خبرها را تکذیب کرد و فرمود:

«مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّظْفَةِ، وَاللَّهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ.»

قتلگاه خوارج این سوی نهر است، به خدا سوگند از آنها جز ده نفر باقی نمی ماند، و از شما نیز ده نفر کشته نخواهد شد.

(منظور امام از نطفه آب نهر است که از فصیح ترین کنایه ها در رابطه با آب است.)

به هر حال سپاهیان امام علیه السلام به سوی آنها حرکت کرده و نزدیک ایشان رسیدند در این هنگام صدق کلام امام به ایشان روشن شد و دیدند که خوارج از پل رودخانه نگذاشته اند و در این سوی رودخانه اردو زده اند.

ج - اتمام حجّت با خوارج

امام علیه السلام از فرصت کمی که به درگیری مانده بود استفاده کرد و نزدیک آنها رفت و فرمود:

ما خاندان نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و عنصر رحمت و معدن علم و حکمت هستیم، ما افق روشن حجاز و عالم بشریت هستیم، که عقب افتادگان بسوی ما می آیند و توبه کاران به جانب ما باز می گردند. به شما اخطار می کنم که بدون دلیل و برهانی از خدای خود، در کنار این رودخانه کشته خواهید شد.

آنگاه خطاب به شورشیان نهروان فرمود:

«أَكُلُّكُمْ شَهِدَ مَعَنَا صِفِّينَ؟»

فَقَالُوا: مِنَّا مَنْ شَهِدَ وَمِنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ.

قَالَ: فَاُمْتَارُوا فِرْقَتَيْنِ، فَلْيَكُنْ مِنْ شَهِدَ صِفِّينَ فِرْقَةً، وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً، حَتَّى أَكَلَّكُمْ كُلًّا مِنْكُمْ بِكَلامِهِ.

وَنَادَى النَّاسَ، فَقَالَ: أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ، وَأَنْصِتُوا لِقَوْلِي، وَأَقْبِلُوا بِأَفِيدَتِكُمْ إِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْنَاهُ شَهَادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا.

ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَلامٍ طَوِيلٍ، مِنْ جُمْلَتِهِ أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَةً وَغِيلَةً، وَمَكْرًا وَخَدِيعَةً:

إِخْوَانُنَا وَأَهْلُ دَعْوَتِنَا، اسْتَقَالُونَا وَاسْتَرَاخُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ؟

فَقُلْتُ لَكُمْ: هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ. وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَآخِرُهُ نَدَامَةٌ. فَأَقِيمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ، وَالزُّمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَعَضُّوا عَلَى الْجِهَادِ بِنَوَاجِدِكُمْ، وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِقِ نَعَقٍ: إِنْ أَجِيبَ أَضَلَّ، وَإِنْ تَرَكَ ذَلَّ. وَقَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْفَعْلَةُ.

وَقَدْ رَأَيْتُكُمْ أُعْطِيتُمُوهَا. وَاللَّهِ لَئِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجَبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا، وَلَا حَمَلَنِي اللَّهُ ذَنْبَهَا. وَاللَّهِ إِنْ جِئْتُهَا إِلَيَّ لِلْمَحِقِّ الَّذِي يُتَّبَعُ؛ وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِي. مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ.

فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَى الْأَبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْإِخْوَانِ وَالْقَرَابَاتِ، فَمَا نَزْدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا، وَمُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ، وَتَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ، وَصَبْرًا عَلَى مَضْضِ الْجِرَاحِ.

وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الرِّبِّغِ وَالْإِعْوَجَاجِ، وَالشُّبْهَةِ
وَالْتَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا، وَتَدَّأَى بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغَبْنَا فِيهَا،
وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا.»

(پس از پافشاری خوارج در شورشگری، امام علیه السلام به قرارگاهشان رفت و فرمود):

آیا همه شما در جنگ صفین بودید؟

گفتند بعضی بودیم و برخی حضور نداشتیم.

فرمود: به دو گروه تقسیم شوید، تا متناسب با هر کدام سخن گویم.

دو دسته شدند، امام ندا در داد که:

ساکت باشید، به حرف هایم گوش فرا دهید و با جان و دل به سوی من توجه کنید، و هر

کس را برای گواهی سوگند دادم با علم گواهی دهد

آنگاه سخنان طولانی مطرح فرمود که:

(برخی از آن خطبه این است)

سیاست استعماری قرآن بر سر نیزه کردن

آنگاه که شامیان در گرما گرم جنگ، و در لحظه های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ، و مکر

و فریبکاری قرآن ها را بر سر نیزه بلند کردند شماها نگفتید که: (شامیان، برادران ما و هم

آیین ما هستند؟ از ما می خواهند از خطای آنان بگذریم. و راضی به حاکمیت کتاب خدا شده

اند، نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم؟)

اما من به شما گفتم که: این توطئه ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه توزی است،

آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است، پس در همین حال به مبارزه ادامه دهید، و از

راهی که در پیش گرفته اید منحرف نشوید، و در جنگ دندان بر دندان فشارید، و به هیچ

ندایی گوش ندهید، زیرا اگر پاسخ داده شوند گمراه کننده اند، و اگر رها گردند خوار و ذلیل

شوند، که همواره چنین بود.

اما دریغ! شماها را دیدم که به خواسته های شامیان گردن نهادید، و حکمیت را پذیرفتید.

سوگند بخدا! اگر از آن سر باز می زدم مسؤول پی آمدهای آن نبودم، و خدا گناه آن را در پرونده من نمی افزود.

بخدا سوگند! اگر هم حکمیت را می پذیرفتم به این کار سزاوار پیروی بودم زیرا قرآن با من است، از آن هنگام که یار قرآن گشتم از آن جدا نشدم.

وصف یاران جهادگر پیامبر ﷺ

ما با پیامبر ﷺ بودیم، و همانا جنگ و کشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خویشاوندان ما دور می زد، اما از وارد شدن هر مصیبت و شدتی جز بر ایمان خود نمی افزودیم، و بیشتر در پیمودن راه حق، و تسلیم بودن برابر اوامر الهی، و شکیبایی بر درد جراحتهای سوزان، مصمم می شدیم.

هدف مبارزه با شامیان

اما امروز با پیدایش زنگارها در دین، کزی ها و نفوذ شبهه ها در افکار، تفسیر و تأویل دروغین در دین، با برادران مسلمان خود به جنگ خونین کشانده شدیم، پس هرگاه احساس کنیم چیزی باعث وحدت ماست و به وسیله آن با یکدیگر نزدیک می شویم، و شکاف ها را پُر و باقیمانده پیوندها را محکم می کنیم، به آن تمایل نشان می دهیم، آن را گرفته و دیگر راه را ترک می گوییم.

خوارج گفتند: درست است اما چرا در صفین در برگ قرار دادنامه، سمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند را از خود سلب کردی و آن را از صلحنامه محو نمودی؟ جائی که تو خود را امیرالمؤمنین نمی دانی بر ما لازم است که تو را بر خود امیر واجب الطاعة ندانیم.

امام علی علیه السلام فرمود: من در این کار از پیغمبر ﷺ پیروی کردم.

آنگاه که در صلحنامه حدیبیه نام مبارک پیامبر خدا را اینگونه نوشتیم.

محمد رسول الله.

از مشرکین، سهیل بن عمرو اعتراض کرد و گفت ما او را رسول الله نمی شناسیم باید فقط نامش را بنویسید.

سرانجام هر چه شد آنها قبول نکردند که پیامبر محترم به ناچار کلمه رسول الله را از صلح نامه خودش محو کرد و فرمود:

(به هر حال چه این کلمه نوشته شود و یا نوشته نشود، من پیغمبر و رسول خدا هستم.)

من نیز امیرالمؤمنین هستم چه بنویسند و یا ننویسند. ⁽¹⁵⁶⁾

سخن که بدینجا رسید، اکثر افراد خوارج با شنیدن استدلال مستدل و احتجاجات پی در پی امام علی(ع) آگاه شده و به لشکر امام پیوستند.

فصل چهارم: نقش شعارهای حماسی در جنگ

1 - انتخاب شعارهای متناسب با شعارهای دشمن

در تمام نبردها برای تقویت روحیه سربازان خودی، یا تضعیف روحیه دشمن، انواع شعارها را مطرح می کردند که متقابلاً می بایست شعارهای حماسی کوبنده تر، و متناسب با شعارهای دشمن طراحى و رواج می یافت.

در جنگ بصره عائشه فریاد زد:

«فانما يصير الاحرار»

(آزادگان چنین می کنند)

علی عليه السلام با صدای بلند فرمود:

«يا منصور ائت»

(ای یاری کننده امت)

و سپاهیان امام فریاد می زدند:

«يا محمد و يا حم لا يبصرون»

(ای پیامبر ای محمد، ای نازل کننده حم)

آنها فریاد می زدند:

«يا ثارات عثمان»

(کجایند خونخواهان خلیفه سوم؟)

لشگریان امام با صدای بلند می گفتند:

«اللهم انصرنا على القوم الناكثين» ⁽¹⁵⁷⁾

(خدایا ما را بر قوم پیمان شکن پیروز گردان)

2 - استفاده از شعارهای الله اکبر

در بسیاری از عملیات های نظامی، یا برای شکستن حلقه محاصره دشمن، امام علی علیه السلام و یاران او دسته جمعی تکبیر می گفتند و یورش می آوردند که هم برای تقویت روحیه سربازان خودی و هم برای ایجاد ترس و وحشت در دل دشمن مؤثر بود. ⁽¹⁵⁸⁾

و در جنگ احزاب آنگاه که امام علی علیه السلام به قهرمان بزرگ قریش، عمرو بن عبدود حمله برد، و گرد و غبارها بالا گرفت و دو لشکر نمی دانستند پیروزی از آن کدام دلاور است؟ ناگهان با فریاد الله اکبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، همه دانستند که علی علیه السلام بر حریف خود پیروز شده است.

با مطالعه سیره نظامی امام علی علیه السلام در جنگ ها و عملیات نظامی، این حقیقت روشن می شود که استفاده از شعار الله اکبر از شیوه های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است، که هم لرزه بر اندام دشمن می افکند و هم نوید بخش دلاوران اسلام بود.

3 - تشویق به خلق شعارهای کوبنده

علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ بِالشَّعَارِ قَبْلَ الْحَرْبِ، وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلْيَكُنْ فِي شُعَارِكُمْ إِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى»

(همانا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: که قبل از آغاز جنگ شعارهائی پدید آوریم و سفارش فرمود که در شعارها نامی از نام های خدا باشد). (159)

4 - شعارهای متناسب در جنگ اُحُد

در پایان جنگ اُحُد حدود ظهر ابوسفیان و عکرمه در حالی که بت های بزرگ خود را در دست داشتند شعار می دادند که:

«أَعْلُ هُبَل»

(بزرگ است بُت هُبَل)

رسول خدا ﷺ به مسلمانانی که اطراف او بودند دستور داد شعار بدهند:

«اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَل»

(خدا بزرگتر و تواناتر است)

ابوسفیان شعار را عوض کرد که:

«نَحْنُ لَنَا الْعُزَّى وَلَا عُزَّى لَكُمْ»

(ما بُت بزرگ عُزَّى داریم شما ندارید)

پیامبر ﷺ دستور داد بگویند:

«أَللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ»

(خداوند مولای ماست و شما مولائی ندارید)

ابوسفیان داد زد که:

امروز به عوض روز بدر.

پیامبر ﷺ به مسلمانان دستور داد بگویند که:

(این دو روز مساوی نیست کشتگان ما در بهشت و کشتگان شما در جهنم می باشند).

ابوسفیان که از پاسخ های کوبنده مسلمانان در شگفت بود، گفت: وعده ما و شما سال

آینده.

و راه مکه را در پیش گرفت. (160)

و مسلمانان نماز جماعت را در حالی که پیامبر ﷺ از شدت زخم ها نشسته نماز می خواند اقتدا کردند، و پس از نماز وارد میدان اُحُد شدند تا 70 کشته خود را دفن نمایند. آفتاب در حال غروب کردن بود که پیامبر و همراهان به مدینه باز گشتند.

فصل پنجم: اطاعت از فرماندهی

1 - نکوهش رزمنده پیروز

در یکی از روزهای نبرد صفین، دلاوری معروف از لشگر شام به نام غرار بن ادهم به میدان آمد و هم‌اورد طلبید که کسی به میدان او نرفت، چشمش به عباس بن ربیعہ افتاد که مسئولیت یکی از جناح‌ها را برعهده داشت، او را با نام صدا زد و به مبارزه طلبید. عباس بدون اجازه امام علی علیه السلام خودسرانه به میدان رفت و پس از جنگ سختی غرار را مغلوب ساخت و او را با ضربت سخت شمشیر دو نصف کرد که تحسین سربازان دوست و دشمن را برانگیخت.

وقتی به صفوف خود بازگشت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: نام او چیست؟ گفتند: عباس بن ربیعہ، امام علی علیه السلام او را طلبید و مورد نکوهش قرار داد و فرمود: ای عباس! مگر من به تو و عبدالله بن عباس دستور ندادم که جناح خود و جایگاه خود را حفظ کنید؟

چرا بدون اجازه به میدان جنگ تاختی؟

عباس در پاسخ امام گفت: دشمن مرا به نام صدا زد، اگر جواب نمی‌دادم پست می‌شدم. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: نیکوتر آن بود که به فرمان امام خود عمل می‌کردی. (161)

2 - قاطعیّت در اجرای فرامین رهبری

وقتی رسول خدا ﷺ تصمیم به فتح مکه گرفت، شخصی به نام حاطب بن ابی بلتعنه ماجرای لشکر اسلام را به قریش مکه نوشت، و زنی از قبیله فرینه آن را در گیسوان خود پنهان کرد و راهی مکه شد.

رسول خدا ﷺ به وسیله وحی با خبر شد و مشخصات آن زن را به امام علی علیه السلام داد. امام در محلی به نام حلیفه آن زن جاسوس را پیدا کرد. هر چه تلاش کردند، تهدید نمودند، زن اعتراف نکرد. امام علی علیه السلام با تهدید جدّی و برخورد قاطع فرمود: پیامبر خدا دروغ نمی گوید، ای زن، نامه را تحویل بده والاّ خود تو را جستجو خواهیم کرد.

در اینجا زن تسلیم شد و نامه را از درون گیسوان خود درآورد و تحویل داد. ⁽¹⁶²⁾ اگر در این مأموریت، ایمان و برخورد قاطع وجود نمی داشت، توطئه یک جاسوس کشف نمی شد و یا اگر به سخنان و سوگندهای آن زن جاسوس اعتماد می کردند، موفق نمی شدند.

فصل ششم: نکوهش از عدم شرکت در جنگ

1 - سرزنش بزرگان کوفه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آنکه کانون محبت و ایثار بود و کریمانه با دوست و دشمن برخورد می فرمود، اما پس از پایان جنگ جمل، آنان را که بدون عذر قابل توجهی در جنگ شرکت نداشتند، مورد نکوهش قرار داد.

پس از پایان جنگ جمل امام علی علیه السلام وارد کوفه شد و در منزل جعدة بن هبیره، (پسر خواهر خود) استقرار یافت، که بزرگان کوفه یک یک به دیدار امام می رفتند.

سلیمان بن صُرد خزاعی چون در جنگ شرکت نکرد، وقتی وارد شد، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را سرزنش کرد و فرمود: ای سلیمان دچار شک و شبهه شدی، و از یاری ما سرباز زدی، چرا از یاری کردن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری نمودی؟

سلیمان عذرهای فراوان آورد و با نگرانی به مسجد جامع خدمت امام مجتبی علیه السلام رفت تا به گونه ای امام علی علیه السلام را از خود خشنود گرداند.

روز دیگر سعید بن قیس وارد مجلس امام شد، آن حضرت خطاب به او فرمود: جواب سلام تو را می دهم، گرچه از آن گروهی هستی که در جنگ شرکت نداشتی تا عاقبت کار مرا بدانی.

سعید با عذر خواهی های فراوان اظهار داشت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام من از دوستان شما و طرفداران شما هستم.

و روز دیگر جمعی از سران کوفه، عبدالله بن معتم عیسی، و حنظلة بن ربیع تیمی، و محمد بن مخنف به همراه پدرش مخنف خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند که امام همگان را سرزنش نمود و فرمود: «مَا بَطَأَ بِكُمْ عَنِّي وَأَنْتُمْ أَشْرَافُ قَوْمِكُمْ؟»

«چه چیزی شما را از شرکت در جنگ و یاری کردن من باز داشت؟ در حالیکه شما از

بزرگان قوم خود می باشید؟» (163)

پس از سرزنش امام علی علیه السلام، هر یک تلاش کردند تا بگونه ای امام را خشنود سازند.

2 - نهی زنان از گریه بلند پس از جنگ

برخی از عادات و رفتار اجتماعی اگر تعدیل نشود می تواند در جامعه اسلامی اثرات نامطلوبی داشته باشد.

طبیعی است که پس از جنگ بسیاری از خانه ها و خانواده ها عزا دارند، و برای عزیزان خود گریه می کنند، اما اگر عزاداران یک محلّه یا یک قبیله، رعایت جامعه را نکنند چه بسا دیگران را دچار ضعف روحیه نموده و نسبت به جنگ منحرف سازند.

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جنگ صفین بازگشت در شهر کوفه از محلّه شبامیین عبور کرد، و شنید که زنان قبیله، بلند بلند گریه و زاری می کنند.

در این هنگام یکی از بزرگان قبیله به نام حرب بن شرحبیل خدمت آن حضرت رسید.

امام علی علیه السلام با اعتراض به آن شخص فرمود: احساس می کنم زن های شما بر مردان شما مسلط شده اند، چرا آنها را از گریه کردن های بلند باز نمی دارید؟ ⁽¹⁶⁴⁾

فصل هفتم: شیوه های کاربردی امام علی (در جنگ)

1 - استفاده از نیروهای عاشق

برای تدارک عملیات، و تداوم نبرد و رسیدن به پیروزی، باید به ویژگی های اخلاقی و روانی سربازان نیز توجه داشت که نقش اساسی در نبرد خواهد داشت.

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به یکی از فرماندهان خود می نویسد:

«فَانْهَدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ»

با نیروهای وفادار و فرمانبردارت با عاصیان نبرد کن.

«وَاسْتَعْنِ بِمَنْ إِنْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْكَ»

و از بکارگیری انسان های سست و مخالف پرهیز کن. (165)

و در طول جنگ گذشته نیز این اصل اساسی به خوبی روشن شد که همواره، مشکلات

جنگ را نیروهای وفادار و عاشق از میان برمی داشتند.

2 - جسارت و بی باکی در مأموریت ها

در سرزمین حُدَیبِیَّه ⁽¹⁶⁶⁾ تشنگی بر رسول خدا ﷺ غلبه کرد، اما انواع خطرات و تهاجمات، یاران پیامبر ﷺ را تهدید می کرد و کسی جرئت نداشت به تنهائی مأموریتی را بپذیرد.

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: هرکس در این اطراف، چاه آبی بیابد و ما را از تشنگی نجات دهد، من بهشت را برای او تضمین می کنم.
گر چه چاه آبی در درّه ای درون درختان شناسائی شد، اما کسی جرئت نزدیک شدن به آنجا را نداشت.

بعضی ها رفتند و هراسان بازگشتند.

وقتی اتمام حجّت شد، امام علی علیه السلام به ندای رسول خدا ﷺ پاسخ مثبت داد و به طرف چاه آب حرکت کرد، و با شجاعت و بی باکی ترس را ترساند و آب را به رسول خدا ﷺ و یاران رساند. ⁽¹⁶⁷⁾

3 - اعلام مواضع نسبت به جنگ

وقتی دشمن قدرت و امکانات فراهم می کند، و هر روز به شورشگری روی می آورد، یکی از راه های آماده سازی مردم، اعلام مواضع قاطعانه در برابر دشمن است، تا ملت از مواضع نظامی رهبر آگاه باشند، و دشمن هم بفهمد که گوشمالی سختی خواهد خورد.

لذا وقتی عده ای سعی داشتند به نفع معاویه جوسازی کنند، که:

چرا جنگ میان مسلمانان باید پدید آید؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«فَتَدَاكُوا عَلَيَّ تَدَاكَ الْإِبِلُ الْهَيْمِ يَوْمَ وَرْدِهَا، وَقَدْ أَرْسَلَهَا رَاعِيهَا، وَخُلِعَتْ مَثَانِيهَا، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِي، أَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدَيَّ.

وَقَدْ قَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ بَطْنُهُ وَظَهَرَهُ حَتَّى مَنَعَنِي التَّوَمَ.

فَمَا وَجَدْتَنِي يَسْعِينِي إِلَّا قِتَالُهُمْ أَوْ الْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ فَكَانَتْ مُعَالَجَةُ الْقِتَالِ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مُعَالَجَةِ الْعِقَابِ وَمَوَاتُ الدُّنْيَا أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مَوَاتِ الْآخِرَةِ.»

«مردم همانند شتران تشنه ای که به آب نزدیک شده، و ساربان رهاسان کرده، و عقال پای بند از آنها گرفته، بر من هجوم آوردند و به یکدیگر پهلوی می زدند، فشار می آوردند، چنان که گمان کردم مرا خواهند کشت، یا بعضی به وسیله بعض دیگر می میرند و پایمال می گردند.

پس از بیعت عمومی مردم، مسئله جنگ با معاویه را ارزیابی کردم، همه جهات آن را سنجیدم تا آن که مانع خواب من شد، دیدم چاره ای جز یکی از این دو راه ندارم.

یا با آنان مبارزه کنم، و یا آن چه را که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده، انکار نمایم، پس به این نتیجه رسیدم که، تن به جنگ دادن آسانتر از تن به کیفر پروردگار دادن است، و از دست دادن دنیا

آسانتر از رها کردن آخرت است.» (168)

4 - برخورد قاطعانه با دشمن

آنگاه که دشمن وقت گذرانی می کند، و دنبال فرصت های مناسب است، و با انواع حيله ها، حالت نه جنگ و نه صلح را ادامه می دهد، باید با برخورد قاطع و حساب شده، او را به مرز واقعیت ها کشاند، و ریشه های فتنه را از جای کند.

پس از بیعت عمومی مردم با امام علی علیه السلام، امام فوراً معاویه را عزل فرمود و دستور داد که به مرکز باز گردد، اما او وقت گذرانی می کرد، نه پاسخ مخالف می داد و نه اطاعت امر امام علی علیه السلام می کرد، که امام جریر بن عبدالله را به سوی او فرستاد و فرمان داد:

«فَاحْمِلْ مَعَاوِيَةَ عَلَى الْفَصْلِ، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ثُمَّ خَيْرُهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُّجَلِّيَةٍ أَوْ سِلْمٍ مُّخْزِيَةٍ»

«معاویه را با قاطعیت تمام فرمان ده، و اجازه وقت گذرانی به او نده، تا جنگ آشکار، یا

صلح ذلت بار را بپذیرد.» (169)

5 - توجّه به امدادهای الهی

عبدالله عنوی می گوید:

در جنگ جمل امام را دیدم که جنگ را شروع نمی کند، و گویا انتظار چیزی را می کشد، فرماندهان خدمت امام آمدند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین! تعدادی از سربازان ما را با تیر زدند، و شهید شدند، چرا دستور جنگ نمی دهید؟

امام علی علیه السلام فرمود: (ای مردم من در انتظار نزول فرشتگان آسمان هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بشارت داده است، تا فرشتگان نازل نشوند دستور جنگ نمی دهم.)

کمی گذشت و ما در انتظار بودیم که ناگاه، نسیمی خوشبوتر از عطر عنبر وزید، با اینکه بر تن زره و بر سر کلاه خود داشتیم، خنکی آن را احساس می کردیم.

اینجا بود که امام علی علیه السلام برخاست و زره را پوشید و آماده جنگ شد.

من جنگی را آنچنان به فتح و پیروزی نزدیک ندیده بودم. ⁽¹⁷⁰⁾

6 - هدفداری در نبرد

زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام سراسر جهاد و پیکار است.

جهاد در مرحله دعوت و پس از برپائی دولت اسلامی و آن هنگام که جان خویش را سپر بلا ساخت، تا جان پیامبر صلی الله علیه و آله را حفظ کند و خود را در معرض خطرناک ترین توطئه جاهلی که بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه و آله در شب هجرت ترتیب داده شده بود، قرار داد، تا شرّ آن توطئه را از آن حضرت دفع کند.

پس از هجرت به مدینه منوره نیز زندگانی علی علیه السلام حلقه های به هم پیوسته ای است از انواع مجاهدات بزرگ.

او پرچم جهاد را در تمام جنگ ها همگام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دوش کشید، و طلایه دار مجاهدان در صحنه های جهاد بود.

و هرگاه کار به پریشانی می کشید و آتش جنگ بر افروخته می شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را می طلبید تا فتنه دشمنان را از حریم اسلام و مسلمین دفع کند.

موضع گیری های آن حضرت در صحنه مجاهدات، سرنوشت ساز بود.

آن حضرت از اهداف رسالت حمایت کرد، و خطراتی را که می خواست نهال نوپای اسلام را از پای درآورد به جان خرید.

این روحیه والای رزمی امام علی علیه السلام در جنگ بدر، آنگاه که بسیاری از سران بت پرست متحد شده و صحنه کارزار را پُر کرده بودند، تجلّی کرد.

و در اُحد آنگاه که سپاه کفر و ضلالت، بر سپاه ایمان، غلبه کرد، علی علیه السلام طلایه دار جهاد بر علیه کُفّار و مشرکین بود و حَمَلات سپاهیان فرزندان عبدالدار، سردمداران کُفر در مکه را یکی پس از دیگری در هم شکست.

و در جنگ احزاب آنگاه که جان ها به گلو رسیده بود و مسلمین در تنگنای شدیدی افتاده بودند، آن حضرت بود که به پاخاست و کارِ جنگ را یکسره کرد و زهر چشم سختی از دشمن گرفت و با کشتن عمرو بن عبدود اعتماد به نفس را به مسلمانان برگردانید. کشتن عمرو، نقطه عطفی در تاریخ مبارزات و پیروزی ها بود که به دنبال آن شکست سختی بر سپاه دشمن که از نظر سربازان و اسلحه از قدرت بسیار زیادی برخوردار بودند، وارد آمد.

این امام علی علیه السلام بود که خود را به قلعه های خیبر زد و شتابان و بی پروا به آنها هجوم برد و با دست قلعه گشای او دژهای پولادین یهود سقوط کرد. تاریخ صفحات درخشانی از حماسه های علی علیه السلام و مجاهدات پُر افتخار او را به ثبت رسانده که جلوه های مجد و عزّت و اخلاص را به نمایش می گذارد. هر کس تاریخ صدر اسلام و زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را بنگرد، حدیث فضل و کرامت امام علی علیه السلام را در خدمت به رسالت و امت و تاریخ اسلام مشاهده خواهد کرد. این روحیه والا و ارزشمند را باید در صدق نیت و حجم اخلاص و ایمانی جستجو کرد که قلب امام علی علیه السلام از آن مالا مال بود و با چنان سرمایه معنوی بود که در اعماق این جنگ ها با سربلندی و قامت استوار و شجاعت بی نظیر و ثبات بی مانند، وارد می شد. به این خاطر قرآن کریم چنین روحیه ای را که امیرالمؤمنین علیه السلام از آن برخوردار بود و در رهگذر جهاد برای سرافرازی کلمه الله به نمایش می گذاشت، مورد ستایش و تقدیس قرار داده است.

این قرآن کریم است که علی علیه السلام را در آنروز (که خود را سپر بالای جان پیامبر صلی الله علیه و آله ساخت) ستوده و می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) ⁽¹⁷¹⁾

«از میان مردم کسی هست که جان خویش را به خدا می فروشد و از اینکار تنها رضای خدا را می طلبد.»

قرآن از این رو از عمق صدق و اخلاص نیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرده برمی دارد.
(172)

آری کتاب خدا با قاطعیت اعلام می دارد که مجاهدت ها، حماسه ها و فداکاری های علی علیه السلام تنها برای خدا و اعتلای کلمه الله در جهان بشریت بود و این را با هیچ یک از اعمال نیکو که برای آخرت انجام می شود، نمی توان قیاس کرد.

به این جهت پاداشی که خداوند برای مجاهدان مقرر ساخته و انگیزه اعتقادی خالص و بی شائبه بود، که آیات کریمه الهی، نقش والائی را که علی علیه السلام در حیات مادی و معنوی پرهیزگاران داشت، ترسیم می کند، و می فرماید: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)

«آیا آب دادن به حجّاج و تعمیر مسجد الحرام را به عمل آنکس که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه خدا جهاد نموده، مانند کردید؟ اینها در نزد خدا یکسان نیستند. و خدا گروه ستمگر را هدایت نمی کند.» (173)

در شأن نزول این آیه نقل کرده اند که: طلحة بن شیبه و عباس بن عبدالمطلب بر یکدیگر مباهات می کردند.

طلحه می گفت: من به خانه کعبه سزاوارترم زیرا کلید کعبه در دست من است.
و عباس می گفت: من برای این کار شایسته ترم زیرا من عهده دار آب می باشم و تولیت آنرا دارم.

در این هنگام که آندو مباهات می کردند، امام علی علیه السلام بر آنها گذشت و بر آندو تفاخر نمود و فرمود: من قبل از همه مردم نماز خواندم و به جهاد پرداختم.

اینجا بود که آیه کریمه نازل شد: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...)

و از منزلت عظیمی که علی علیه السلام داشت سخن گفت و بزرگی عمل و اخلاص او را در وسعت و جوهره آن مورد تأکید قرار داد. (174)

7 - مدیریت صحیح نظامی (در جنگ خیبر)

الف - راوی گفته است:

سلمه می گوید:

رسول خدا ﷺ علی را در حالی که چشم درد داشت، خواند و آب دهان به چشمانش زد و فرمود: این پرچم را بگیر و به میدان جنگ برو تا پروردگار فتح و ظفر را به ما بدهد.

سوگند به پرورگار، امام علی علیه السلام نعره کشان و شتابان با پرچم اسلام روان شد و ما پشت سر او بودیم و او را دنبال می کردیم تا اینکه او پرچم را در صخره های قلعه فرو بُرد.

پس یک فرد یهودی او را بالای قلعه دید و گفت: تو کیستی؟

فرمود: من علی بن ابیطالب هستم.

راوی گفته است: یهودی در این هنگام می گوید: شما بر ما و بر آنچه که بر موسی نازل شده است برتری یافتید. پس علی علیه السلام برنگشت تا اینکه خداوند به دست او فتح و پیروزی داد.

ب - ابن اسحاق از ابی رافع، غلام رسول الله ﷺ نقل کرده است که گفت: در آن هنگام که رسول الله ﷺ علی بن ابیطالب علیه السلام را با پرچم خویش به سوی خیبر روانه کرد ما با او بودیم.

هنگامی که علی علیه السلام به قلعه نزدیک شد، اهل قلعه بیرون آمدند، علی علیه السلام با آنها به جنگ پرداخت.

مردی از یهود او را ضربه زد و سپرش را از دستش به زمین انداخت.

علی علیه السلام دری را که بر قلعه بود، گرفت و آن را سپر خود قرار داد و پیوسته در به دست

او بود و او می جنگید تا اینکه پروردگار فتح را بر او عنایت فرمود.

آنگاه که علی علیه السلام از جنگ فراغت یافت، در قلعه را به زمین انداخت.

من با هفت تن دیگر هرچه کوشیدیم آن درِ بزرگ را تکان دهیم نتوانستیم.

ج - ابن اسحاق از سلمه بن عمرو بن اکوع روایت کرد که:

رسول خدا ﷺ خلیفه اوّل را با پرچمش به یکی از دژهای خیبر فرستاد تا بجنگد.

خلیفه اوّل فرار کرد و پیروزی به دست نیاورد.

پیامبر ﷺ فردا خلیفه دوّم را فرستاد، که او هم سرانجام فرار کرد و پیروزی میسر نشد.

آنگاه رسول الله ﷺ فرمود:

«لَا أُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ عَدَاً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، يَفْتَحُ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرَارٍ»

«فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد، که خدا

پیروزی را با دستان او به مسلمانان اهدا می کند، و او هرگز اهل فرار نیست.»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به پیروزی خود در فتح خیبر فرمود:

«وَاللَّهِ مَا افْتَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرٍ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ وَلَا بِحَرَكَةِ غَدَائِيَّةٍ، لَكِنِّي أُيِّدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكَوتِيَّةٍ.

وَأَنَا مِنْ أَحْمَدَ، كَالصَّنَوِ.

وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي مَا بَالَيْتُ، وَلَوْ أُمَكَّنْتَنِي مِنْ رِقَابِهَا مَا بَعَيْتُ: (وَسَيَعْلَمُ

الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ).»

«سوگند به پروردگار، درِ خیبر را به نیروی جسمانی از جای نکندم و به حرکت غذایی هم

از جای نکندم.

بلکه به نیروی ملکوتی مؤید شدم، و من از رسول خدا ﷺ مانند دو ریشه خُرمای از یک

ریشه ایم.

سوگند به پروردگار اگر عرب یکدیگر را برای نبرد با من یاری کنند، من هراسی به دل راه

نمی دهم و اگر هم مرا به گردن های خود مسلط کنند من ستم ننمایم و به زودی خواهند

دانست آنان که ستم کردند که به کدام جای بازگشت، باز می گردند.» (175)

8 - مردانگی و مروّت در جنگ

لشگریان معاویه خود را زودتر به سرزمین پهناور صفین رساندند، ورودخانه فرات را در اختیار گرفتند، و لشگریان معاویه به فرماندهی ابو الاعور از فرات حفاظت می کردند که کسی آب بر ندارد، (یعنی موقعیت برتر را به دست آوردند).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صعصعة بن صوحان را به طرف معاویه فرستاد و پیام داد که:

این عمل زشتی است، آب باید در اختیار هر دو لشگر باشد.

دو تن از فرماندهان معاویه به نام ولید بن عقبه و عبدالله بن سعید، نظر دادند که: آب را بر روی لشگر علی می بندیم تا از تشنگی بمیرند.

اما عمرو عاص گفت: این کار اشتباه است، علی کسی نیست که تشنه بماند، او بود که گفت اگر چهل تن داشتم در روز نخست حق خود را می گرفتم.

اما معاویه به فرمانده حافظان فرات ابوالاعور دستور داد از فرات محافظت کند.

امام علی علیه السلام خط شکن های سپاه را به فرماندهی امام مجتبی علیه السلام فرمان داد که: فرات را بگیرید، و لشگر معاویه را کنار زنید.

و فرمود:

«قَدْ اسْتَطَعْمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقْرُوا عَلَى مَذَلَّةٍ، وَتَأْخِيرِ حَلَّةٍ؛ أَوْ رَوْوَا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوْوَا مِنَ الْمَاءِ.»

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِلُمَةٌ مِنَ الْغَوَاةِ، وَ عَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرُ، حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ.»

«شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند. اکنون بر سر دو راهی قرار دارید، یا به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید، پس بدانید که مرگ در زندگی توأم با شکست، و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماس.

آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می پوشاند، تا کورکورانه گلوهایشان را آماج تیر و شمشیر کنند.» (176)

در همان آغاز عملیات، رودخانه فرات به تصرف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آمد. معاویه به عمروعاص گفت: به نظر تو علی با ما چه می کند؟ عمرو گفت: علی علیه السلام مثل تو نیست او هدفی غیر از آب دارد. امام علی علیه السلام استفاده از آب را آزاد گذاشت تا هر دو لشکر بنوشند. با این موضع گیری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از دشمنان امام هدایت شدند و به لشکر آن حضرت ملحق گردیدند. (177)

9 - حفظ اسرار نظامی

یکی از رفتارهای اخلاقی که وحدت و همدلی بین رهبر و فرماندهان نظامی ایجاد می کند، یکرنگی و وحدت است،

هم باید یکرنگی حفظ شود، و هم اسرار نظامی محفوظ باشد.

که امام علی علیه السلام فرمود:

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوءًا مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَظْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ.
أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِرَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مُحَلِّهِ، وَلَا أَقْفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً.

فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ التَّعَمُّةُ، وَلِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ؛ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخُوضُوا الْعَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اغْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً.
فَخُذُوا هَذَا مِنْ أَمْرَائِكُمْ، وَأَعْظُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ، وَالسَّلَامُ.»

پرهیز از غرورزدگی در نعمت ها

«از بنده خدا، علی بن ابیطالب، امیرمؤمنان به نیروهای مسلح و مرز داران کشور:

پس از یاد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمت ها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک، و به برادرانش مهربانی روا دارد.

مسئولیت های رهبری و نظامیان

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه ای مساوی رفتار کنم.

پس وقتی من مسؤولیت های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت های خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سستی ورزید، و در سختی ها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعمل های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می کند، اطاعت کنید، با درود» (178)

10 - فرستادن فرزندان خویش به میدان جنگ

سیره و روش رسول خدا ﷺ این بود که در میدان جنگ با ایشارگری، خویشاوندان و عزیزان خود را به خطّ مقدّم جنگ می فرستاد.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز فرزندان خود را به خطّ مقدّم پیکار می فرستاد. فرماندهی خط شکنها را در جنگ جمل به دست پسرش محمد حنفیه داد و چون او نتوانست، امام حسن (علیه السلام) را فرماندهی داد.

در میدان صفین امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بارها در دل خطرها پیش می رفتند و خطّ مهاجمان را می شکستند، که این نوع ایشارگری ها در تقویت روحیه فرماندهان و سربازان نقش بسیار سازنده ای داشت.

روزی از سپاه معاویه شخصی به نام زبرقان به میدان آمد و هم‌اورد طلبید، امام علی (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) را به میدان فرستاد، وقتی رو در روی هم ایستادند، آن شخص امام حسین (علیه السلام) را شناخت و شمشیر را غلاف کرد و گفت:

از پیامبر اسلام ﷺ شنیدم که: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»

«حسین از من و من از حسین می باشم، و حسن و حسین دو بزرگ جوانان بهشت می باشند.»

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

آیا از جدّم نشنیده ای که فرمود: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ خَيْرُ النَّاسِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا»

«حسن و حسین بهترین انسان ها هستند، و پدرشان علی (علیه السلام)، از آن دو بهتر است.»

زبرقان، با شنیدن این حدیث تکان خورد و به اردوگاه امام پیوست. (179)

و بارها امام حسن و امام حسین علیهما السلام دست به حملات کوبنده می زدند و در قلب سپاه شام فرو می رفتند و خیمه فرماندهی معاویه را مورد تهدید قرار می دادند که تنها برق شمشیرشان را می دیدند.

در این حال امام علی علیه السلام خطاب به فرماندهان سپاه می فرمود:
«اُمِّلُكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهْدِيَنِي، فَإِنِّي أَنَفْسُ بِهِدَيْنٍ - يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ عَلَى الْمَوْتِ لَئِلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

ضرورت حفظ امامت

«این جوان را نگه دارید، تا پشت مرا نشکند، که دریغم آید مرگ، حسن و حسین علیهما السلام را دریابد، نکند با مرگ آنها نسل رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بین برود.» (180)

(جمله این جوان را نگهدارید، در مرتبه والای سخن و از فصاحت بالایی برخوردار است.)

11 - شرکت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خط مقدم

الف - امام علی علیه السلام پس از اتمام حجّت با شورشیان بصره، و بردباری در آغاز نبرد، وقتی جنگ را آنها آغاز کردند، زره پوشید و پیشاپیش سپاه، خود را به قلب سپاه دشمن زد، و حملات شدیدی کرد که دشمنان چون روباه از مقابلش می گریختند.

چند بار شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خَم شد که به خیمه برگشت تا شمشیر را درست کند، اصحاب و فرزندان و مالک اشتر به امام علی علیه السلام می گفتند: حَمَلات را به ما واگذار.

ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ نمی داد و دوباره حمله می کرد، و صف ها را درهم می شکست.

وقتی اصحاب اصرار کردند که: «إِنْ تُصِيبْ يَذْهَبُ الدِّينُ»

(اگر به شما آسیبی برسد دین در خطر است)

در پاسخ فرمود: «وَاللَّهِ مَا أُرِيدُ بِمَا تَرَوْنَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ وَالْدَّارَ الْآخِرَةَ»

«به خدا سوگند آنچه می بینید بخاطر خدا و آخرت است» ⁽¹⁸¹⁾

ب - شجاعت و جنگاوری

همه مورّخان اسلامی اتفاق نظر دارند که:

علی علیه السلام به سوی هر دو قبله نماز گزارد و مهاجرت نمود و در جنگ بدر و دیگر جنگ ها و صلح حدیبیه شرکت داشت.

او در جنگ بدر و احد و خندق و خیبر از امتحان الهی به خوبی بیرون آمد و در همه آنها بی نیازی از غیر خدا به دست آورد و در منزلت و کرامت و والایی قرار گرفت.

پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله در موارد بسیاری به دست علی علیه السلام بود و در روز بدر هم در دست او قرار داشت.

و چون مصعب بن عمیر⁽¹⁸²⁾ در روز أُحُد که پرچم پیامبر را به دست خویش داشت کشته شد، رسول الله ﷺ آن را به دست علی علیهِ السلام داد.

امام علی علیهِ السلام پیکارگر جنگ بدر بود و در آن شرکت مؤثر داشت، در حالی که بیست و پنج ساله بود.

(این قول را ابن اسحاق گفته است).

ابن سراج در تاریخ خویش از قول ابن عباس گفته است: رسول الله ﷺ پرچم را در روز بدر به دست علی علیهِ السلام سپرد در حالی که علی بیست ساله بود.

فصل هشتم: روش های برخوردی پس از جنگ

1 - اصول گرائی پس از جنگ

کشور گشایان جهان در هر جنگی که پیروز می شدند، همه را می کشتند و همه چیز را به آتش می کشیدند و به همه زخمی های دشمن تیر خلاص می زدند.

اما در جنگ های تدافعی، امام علی علیه السلام اصول انسانی و حقوق انسانی را حتی نسبت به دشمنان مهاجم رعایت می فرمود.

بر جنازه های کشتگان دشمن نماز میت می گزارد.

و آنها را محترمانه دفن می کرد.

فراریان را تعقیب نمی کرد و عفو عمومی می داد.

اموال شکست خوردگان و منازل و نوامیس شان را حفظ و محترم می شمرد و نمی گذاشت کسی متعرض آنها شود، و با تبلیغات حساب شده ای در هدایتشان می کوشید.

زخمی های مانده در معرکه جنگ را دستور می داد تا مداوا کنند و امکانات لازم را در اختیارشان قرار دهند. ⁽¹⁸³⁾

آیا چنین روش های برخوردی در دنیا مشاهده می شود؟

2 - عفو و هشدار

پس از جنگ جمل، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مردم بصره عفو عمومی داد، و جان و مال و نوامیس آنان را حفظ کرد، و زندگی عادی در شهر آغاز گردید. فراریان را تعقیب نکرد و اسیران را آزاد کرد، گرچه لازم بود به دشمن شکست خورده هشدار هم داده شود، تا دوباره به فکر شورش و تجاوز نیفتد، برای همین جهت، به مردم بصره نوشت:

«وَقَدْ كَانَ مِنْ انْتِشَارِ حَبْلِكُمْ وَشِقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَعْبُوا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ جُرْمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدِيرِكُمْ، وَقَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ.

فَإِنْ خَطَّتْ بِكُمْ الْأُمُورُ الْمُرْدِيَّةُ، وَسَفَهُ الْأَرْاءِ الْجَائِرَةُ، إِلَى مُنَابَذَتِي وَخِلَافِي، فَهَا أَنَذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي، وَرَحَلْتُ رِكَابِي، وَلَئِنْ أَلْجَأْتُمُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَأُوقِعَنَّ بِكُمْ وَقْعَةً لَا يَكُونُ يَوْمُ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلْعَقَةٍ لَاعِقٍ؛ مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِيَذِي الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلُهُ، وَلِيَذِي التَّصِيحَةِ حَقُّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهَمًا إِلَى بَرِّي، وَلَا نَاكِثًا إِلَى وَفِّي.»

هشدار به مردم بصره

«شما از پیمان شکستن، و دشمنی آشکارا با من آگاهید، با این همه جرم شما را عفو کردم، و شمشیر از فراریان برداشتم، و استقبال کنندگان را پذیرفتم، و از گناه شما چشم پوشیدم، اگر هم اکنون کارهای ناروا، و اندیشه های نابردانه، شما را به مخالفت و دشمنی با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله ای بر شما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد، با اینکه به ارزش های فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصیحت کنندگان شما را می شناسم، و هرگز برای شخص متهمی، به انسان نیکوکاری تجاوز روا نمی دارم، و هرگز پیمان وفاداران را نخواهم شکست.»⁽¹⁸⁴⁾

3 - تشکر از نیروهای عمل کننده

مردم کوفه بیشترین، نیروهای رزمی امام علی علیه السلام را در جنگ جمل تشکیل می دادند، و تأثیر بسزائی در فتح بصره داشتند، پس از جنگ جمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با نوشتن نامه ای از نیروهای رزمی کوفه که در جنگ دخالت داشتند، تشکر و قدردانی کرد و فرمود:

«وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ، وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَدُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ.»

«خداوند شما مردم کوفه را از سوی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پاداش نیکو دهد، بهترین پاداشی که به بندگان فرمانبردار، و سپاسگذاران نعمتش عطا می فرماید، زیرا شما دعوت ما را شنیدید و اطاعت کردید، به جنگ فرا خوانده شدید و بسیج گردیدید.» (185)

4 - روش برخورد با فراریان جنگی

یکی از مشکلات فرماندهان نظامی در جنگ ها، سستی و فرار بعضی از نیروهای عمل کننده است که:

هم، سنگر را به دشمن می سپارند، که در تضعیف روحیه سربازان خودی نقش زیادی دارند، و هم دشمن را امیدوار می کنند تا پیشروی بیشتری داشته باشد. از این رو امام علی علیه السلام در موارد گوناگونی در سخنرانی ها خطبه های نهج البلاغه پدیده فرار را بررسی و تنفر خود را اعلام می فرمود، و فراریان را پناه نمی داد. و کسانی که در حال فرار کشته می شدند، آنان را شهید جهاد اسلامی به حساب نمی آورد. و خود بر پیکرشان نماز نمی خواند؛

زیرا از جهاد در راه خدا، یعنی یک واجب مهم الهی دست کشیده و فرار کرد، در جنگ جمل و صفین و نهروان، به هنگام جمع آوری جنازه های شهیدان، جنازه های فراریان را که کشته شده بودند، بازرسی می کردند.

اگر همه زخم های آنان از پشت بدن بود، بر آنها نماز میت نمی خواند، و آنان را شهید به حساب نمی آورد.

«قضى- امیرالمؤمنین علیه السلام فی قتلی صفین و الجمل، و التَّهْرَوان من اصحابه، ان ینظر فی جراحاتهم، فمن کان جراحته من خلفه لم یصلّ علیه، و قال فهو الفارّ من الزحف، و من کان جراحته من قدامه صلیّ علیه و دفنه»⁽¹⁸⁶⁾

شیوه های دفاعی امام علی علیه السلام

فصل اول: ضرورت دفاع

1 - ضرورت ارتش برای دفاع

امام علی علیه السلام با توجه به نقش ارتش در دفاع همه جانبه از استقلال و منافع ملی و حفظ دین و احکام الهی خطاب به مالک اشتر می نویسد:

«فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوَلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ».

ثُمَّ لَا قِيَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخُرَاجِ الَّذِي يَقَوُّونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُضْلِحُّهُمْ، وَيَكُونُونَ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

ثُمَّ لَا قِيَامَ لَهُذَيْنِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنَفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقَضَاةِ وَالْعُمَالِ وَالْكِتَابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا. وَلَا قِيَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتَّجَارِ وَدَوِيِّ الصَّنَاعَاتِ، فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَاْفِقِهِمْ، وَيُقِيمُونَ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَقُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رَفْقُ غَيْرِهِمْ».

«پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه های تحقق امنیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندی های خود را برطرف سازند.

سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوّم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می کنند، و آنچه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.

و گروه های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان
وسائل زندگی را فراهم می آورند، و در بازارها عرضه می کنند، و بسیاری از وسایل زندگی
را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است.»⁽¹⁸⁷⁾

2 - ضرورت جهاد برای دفاع

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی نسبت به ضرورت جهاد در دفاع از ارزش ها می فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ أَحْبَبَهُ. وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى، وَدَرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ. فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الدُّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدَيَّثَ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأَدِيلَ الْحَقِّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسَيِّمَ الْخُسْفَ، وَمُنِعَ النَّصْفَ.»

«پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می شود، و کوچک و ذلیل می گردد، دل او در پرده گمراهی مانده، و حق از او روی می گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.» ⁽¹⁸⁸⁾

3 - آموزش های ضروری برای دفاع همه جانبه

طبیعی است که دفاع از منافع ملی و آئین الهی بدون آموزش های حساب شده و یاد گیری فنون نظامی و جنگ انفرادی امکان پذیر نیست که امام علی علیه السلام در یک سخنرانی حساب شده، جهت آموزش نظامی فرمود:

«مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ: اسْتَشْعِرُوا الْحَشِيَّةَ، وَتَجَلَّبَبُوا السَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَى التَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَأَكْمَلُوا اللَّأَمَةَ، وَقَلِّقُوا السُّيُوفَ فِي أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا وَالْحُطُوطِ الْحَزَرَ، وَاطْعَنُوا الشَّرَرَ، وَنَافِحُوا بِالطُّبَا، وَصَلُّوا السُّيُوفَ بِالْحُطَا، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعَيْنُ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ. فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٍ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارُ يَوْمِ الْحِسَابِ. وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجْحًا، وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرَّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا تَبَجَّهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوُثْبَةِ يَدًا، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رَجُلًا.

فَصَمْدًا صَمْدًا! حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يَتْرُكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ.» (189)

«ای گروه مسلمانان، لباس زیرین را ترس خدا، و لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید، دندان ها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد، زره نبرد را کامل کنید، پیش از آن که شمشیر را از غلاف بیرون کشید چند بار تکان دهید، با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت را از چپ و راست فرود آورید، و با تیزی شمشیر بزنید، و با گام برداشتن به پیش، شمشیر را به دشمن برسانید، و بدانید که در پیش روی خدا و پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار دارید.

پی در پی حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکه ننگی برای نسل های آینده و مایه آتش روز قیامت است، از شهادت خرسند باشید و به آسانی از آن استقبال کنید.

به آن گروه فراوان اطراف خیمه پر زرق و برق و طناب در هم افکنده (فرماندهی معاویه)
به سختی حمله کنید، و به قلب آنها هجوم برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای
حمله در پیش، و پایی برای فرار آماده دارد. مقاومت کنید تا ستون حق بر شما آشکار گردد
شما برترید، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمی کاهد..»

4 - تقویت روحیه سربازان برای دفاع

امام علیؑ در جنگ جمل برای آنکه فرزندش، محمد حنفیه در برابر تهاجمات دشمن به خوبی دفاع کند، و سرفراز از میدان نبرد باز گردد، فرمود:

«تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ! عَضَّ عَلَى نَاجِيكَ. أَعِزَّ اللَّهُ جُمُوعَتَكَ.

تد فی الأرضِ قَدَمَكَ. اِرْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضَّ بَصْرَكَ، واعلمْ أَنَّ التَّصَرُّـ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.»

«اگر کوه ها متزلزل شوند تو تکان مخور! دندان هایت را به هم بفشار! جمجمه خویش را به خدا عاریت ده!

قدم هایت را بر زمین میخکوب کن! همیشه نگاهت به پایان لشکر دشمن باشد که تا آنجا پیشروی کنی کاملاً مراقب آنها باش و از آنچه باعث ترس می شود چشم پیوش؛ و بدان نصرت و پیروزی از جانب خدای سبحان است» (190)

5 - نکوهش از سستی مرزبانان

کسانی که اهل ایمان و تقوا و دعا بوده اما دارای اخلاق نظامی نبودند، و در برابر دشمن سُستی نشان می دادند، عقب نشینی می کردند و مورد نکوهش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می گرفتند.

و آنها که تنها روح نظامی گری داشته، و اهل تقوا نبودند نیز طرد می شدند که مطالعه نامه امام علی علیه السلام به کمیل بن زیاد قابل توجه است.

(از نامه های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی فرماندار هیت از شهرهای مرزی عراق).

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وَلى، وَتَكْلُفُهُ مَا كُفِيَ، لَعَجَزُ حَاضِرٍ، وَرَأْيُ مُتَبَرٍّ. وَإِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا، وَتَعْطِيلَكَ مَسَاحِكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا، وَلَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لِرَأْيِ شَعَاعٍ. فَقَدْ صِرْتَ جَسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ، وَلَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ.»

«اما بعد! سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده، و اصرار بر انجام آنچه در وظیفه او نیست، یک ناتوانی روشن و نظریه باطل و هلاک کننده است؛ توبه اهل قرقیسا حمله کرده ای ولی مرزهایی را که حفظش بر عهده تو گذارده ایم بی دفاع رها ساخته ای این کار، یک فکر نادرست و بیهوده است. تو در حقیقت پلی شده ای برای دشمنانی که می خواهند بر دوستان دست غارت بکشایند، نه بازوی توانائی داری، نه هیبت و ترسی در دل دشمن ایجاد می کنی!...» ⁽¹⁹¹⁾

یعنی باید در کنار نماز و روزه و دعا و یاد خدا و تحقق ارزش های اخلاقی باید از مدیریت و سیاست و دشمن شناسی و اخلاق نظامی در حد اعلائی برخوردار بود تا بتوان انواع تهاجمات دشمن را دفع کرد.

گرچه امام علی علیه السلام در یک سخنرانی معنوی به معرفی انسان کامل می پردازد که:

«فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْماً فِي لَيْنٍ، وَإِيمَاناً فِي يَقِينٍ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَعِلْماً فِي حِلْمٍ، وَقَصْداً فِي غِنَى، وَخُشوعاً فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطاً فِي هُدًى، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ.

يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ.

يُمَسِّي وَهْمُهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهْمُهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِراً وَيُصْبِحُ فَرِحاً؛

حَذِراً لَمَّا حَذَرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ» (192)

(از نشانه های آنان این است:

در دین نیرومند، نرم خو و دوراندیش، با ایمانی مملو از یقین، حریص در کسب دانش، و دارای علم توأم با حلم، میانه رو در حال غنا، در عبادت خاشع، در عین تهیدستی آراسته، در شدائد بردبار، طالب حلال، در راه هدایت با نشاط، از طمع دور، اعمال نیک را انجام می دهد اما باز هم ترسان است، روز را شام میسازد و همش سپاسگزاری است، شب را به روز می آورد و تمام فکرش یاد خدا است، می خوابد، اما ترسان است و برمی خیزد شادمان است ترس او از غفلت و شادمانی او به خاطر فضل و رحمتی است که به او رسیده»

پس حلّ تضادها با رشد و تکامل جوانب گوناگون روح آدمی میسر است و مشکلات اجرائی، اخلاق عمومی و نظامی نیز به سادگی بر طرف می گردد.

6 - انتخاب فرماندهان لایق

یکی از مهمترین وظائف رهبری و فرماندهی کل در آستانه جنگ، انتخاب فرماندهان لایق و کار آزموده برای مناطق جنگی، استانهای درگیر شونده، و لشگرهای عمل کننده است که حضرت علی علیه السلام این اصل را با ظرافت و دقت دنبال می کند.

الف - انتخاب فرماندهان لایق برای استان های درگیر شونده

استان مصر، یکی از پُر جمعیت ترین مناطق کشور اسلامی آن روزگاران بود، که: آموزش مردم و سربازان، بسیج نیروهای مردمی، آماده سازی مردم برای جنگ، دشمن شناسی، به فرماندهی کار آزموده و لایق و متعهد نیاز داشت، هر فرماندهی نمی توانست آن دیار پر جمعیت و پر آشوب را اداره کند، سامان دهد، و همه را برای جنگ و جهاد آگاهی لازم داده بسیج نماید.

از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مالک اشتر را برای فرماندهی مردم مصر بر می گزیند، و فرمانده قبلی، محمد بن ابی بکر را عزل و به مقرر فرماندهی فرا می خواند.

آنگاه نامه و دستورالعملی جاودانه، برای مالک اشتر صادر می کند که راه و رسم کشور داری و جنگ و جهاد و صلح و بازسازی را متذکر می شود، و نامه دیگری به مردم مصر می نویسد و در آن لیاقت ها، و ویژگی های یک فرمانده لایق، را متذکر می گردد، تا مردم با صفات فرماندهان ارتش توحیدی آشنا گردند، و قدر و منزلت آنها را درک کرده، اطاعت کنند.

در نامه ای به مردم مصر، پس از نصب مالک اشتر نوشت:

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِينَ عُصِيَ فِي أَرْضِهِ، وَذُهِبَ بِحَقِّهِ، فَضَرَبَ الْجَوْرُ سَرَادِقَهُ عَلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْمُقِيمِ وَالظَّالِمِ، فَلَا مَعْرُوفٌ يُسْتَرَاخُ إِلَيْهِ؛ وَلَا مُنْكَرٌ يُتَنَاهَى عَنْهُ.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرُّوْعِ، أَشَدَّ عَلَى الْفَجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ، وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ، فَإِنَّهُ سَيُفِّ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، لَا كَلِيلَ الظُّبَةِ، وَلَا نَابِي الضَّرِيبَةِ: فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا، وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَأَقِيمُوا، فَإِنَّهُ لَا يُقَدِّمُ وَلَا يُخَجِّرُ، وَلَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي؛ وَقَدْ آثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي- لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ، وَشِدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ.»

«از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به مردمی که برای خدا دشمنان شدند، برای اینکه بر روی زمین معصیت او می شد؛ حق او از بین رفته بود؛ در آن هنگام که جور و ستم خیمه و سرا پرده خود را بر نیک و بد، بر کسانی که حاضر و مسافر بودند، بر سر همگان افراشته بود، در آن هنگام که نه معروف و نیکی وجود داشت که انسان در کنار آن احساس آرامش کند، و نه از منکر و زشتی اجتناب می شد.

اما بعد! یکی از بندگان خداوند را به سوی شما فرستادم که به هنگام خوف و جنگ خواب بچشم راه نمی دهد؛ در ساعت ترس و وحشت؛ از دشمن هراس نخواهد داشت، و نسبت به بدکاران از شعله آتش سوزنده تر است، او مالک بن حارث از قبیله (مذحج) است، سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنجا که مطابق حق است اطاعت کنید، چرا که او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه تیزیش بکندی میگرداند، و نه ضربتش بی اثر می گردد، اگر او فرمان بسیج و حرکت داد حرکت کنید، و اگر دستور توقف داد توقف نمایید، که او هیچ اقدام، هجوم، عقب نشینی و پیشروی جز بفرمان من نمی کنید، من شما را بر خودم مقدم داشتم که او را به فرمانداریتان فرستادم؛ او نسبت به شما ناصح و خیرخواه است و نسبت به دشمنان سختگیر!»

(193)

ب - انتخاب فرمانده برای لشگر پیش رونده

در آستانه جنگ یکی از تاکتیک های ضروری و مهم، انتخاب گروهی از سربازان در گردانها یا لشگرها، با فرماندهی لایق، به عنوان لشگر پیش رونده، و فرستادن آنها در نقاط

حساس و استراتژیکی مرزهای کشور اسلامی است، مقدمه الجیش یا لشگر پیش رونده، باید از مرزها دفاع کند.

جلوی پیشروی دشمن را بگیرد، و مانع ورود دشمن به خاک وطن شود تا دیگر نیروهای عمل کننده فرا رسند و وارد جنگ شوند.

امام علی علیه السلام معقل بن قیس را با سه هزار سرباز به طرف معاویه به سوی مرزهای شام فرستاد.

و نامه ای را برای او نوشت:

«إِنَّ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ، وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ.» ⁽¹⁹⁴⁾

«از خدا پروا کن که ناچاری به ملاقات او بروی، و سرانجامی جز حضور یافتن در پیشگاهش نداری، با کسی جز آنکه با تو می جنگد پیکار مکن.»

یعنی یک فرمانده لایق، در لشگر پیش رونده باید شهادت طلب باشد، به امید ملاقات پروردگار، انواع خطرهای را به جان بخرد، و آخرت گرایی و یاد معاد، زوایای وجود او را پُر نماید، و از هرگونه جنگ و خونریزی بدون دلیل پرهیز کند و آغازگر جنگ نباشد.

ج - انتخاب فرماندهان لایق برای لشگرهای عمل کننده

انتخاب فرماندهان لایق برای لشگریان عمل کننده یک ضرورت است، اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با توجه به اینگونه ضرورت ها، بیشتر به ویژگی های اخلاقی فرماندهان نظر می دوزد و به مالک اشتر فرمان می دهد که:

«قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ، وَأَنْقَاهُمْ جَيْمًا وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَيَسْتَرْيِحُ إِلَى الْعُذْرِ وَيَرَأْفُ بِالضَّعْفَاءِ، وَيَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ، وَمِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْعُنْفُ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ»

«فرمانده سپاه را از کسانی برگزین که در پیش تو نسبت به خدا و پیامبر و امام تو، از همه خیر خواه تر باشد، از همه دل پاکتر و عاقل تر و بردبار باشد.

فرمانده سپاه از کسانی باشد که دیر خشناک شود، و عذر پذیرتر از دیگران باشد، نسبت به ضعیفان مهربان، و در برابر زورمداران قوی باشد، کسی که مشکلات او را نمی لغزند، و ضعف و سستی همراهان او را به زانو در نیاورد.» (195)

د - انتخاب فرمانده کل

در جنگ یکی دیگر از ضرورت ها، پس از انتخاب فرماندهان نظامی برای لشگرها، و تیپ ها، انتخاب فرمانده کل جنگ است که بر روند نیروهای نظامی و کار و تلاش فرماندهان نیروهای مسلح نظارت کند، همه نیروها را متحد سازد، عملیات گوناگون و گسترده را هماهنگ کند و بر کل حرکات نظامی عمل کننده نگهبان باشد، و ضعف ها و کاستی های موجود سربازان یا فرماندهان را برطرف سازد.

امام علی علیه السلام به فرماندهان جنگ نوشت:

«وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيْزِكُمَا مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرُ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَا دِرْعًا وَمِجَنًّا، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهُنُّهُ وَلَا سَقَطَتُهُ وَلَا بُطُوهُ عَمَّا إِلَّا سَرَاغٌ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَّا مَّا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.»

«مالک اشتر را بر شما و بر آنان که زیر فرمان شما هستند امیر ساختم!

گوش به فرمانش دهید و مطیع او باشید! او را زره و سپر خویش قرار دهید، چه اینکه او کسی است که احتمال نمی دهم سستی بخرج دهد، و لغزش پیدا کند، و نیز از این بیمناک نیستیم که کندی کند در جایی که سرعت لازم است، و یا سرعت بخرج دهد در موردی که کندی سزاوارتر است.» (196)

یکی از ویژگی های مهم انتخاب های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که همراه با نصب و انتخاب فرماندهان یا فرمانده کل، اوصاف و ارزش های اخلاقی آنها را دقیقاً مطرح کرد تا هم نشان دهد که گزینشی حساب شده است و هم دیگر فرماندهان تحت امر فرماندهی کل را آگاهی لازم بخشد، که توجیه گردند و آگاهانه اطاعت کنند.

7 - عزل فرماندهان

الف - تشریح علل عزل فرمانده

وقتی کشور اسلامی در آستانه تحولات مهم سیاسی، نظامی قرار دارد، و تهاجم دشمن قطعی است، برخی از افراد در چنین شرائطی ناتوانند، و قادر به انجام مأموریت های مهم و حسّاس نخواهند بود، گرچه در دوران صلح مفید بودند، و آدم های خوب و مذهبی و درستی باشند.

باید مصالح عامّه مسلمین، و حفظ حدود و ثغور کشور اسلامی را در نظر داشت.

پس: عزل و نصب های حساب شده یک ضرورت است.

امام علی علیه السلام کمیل بن زیاد نخعی را به فرماندهی یکی از شهرهای مرزی عراق هیت می فرستد، او در عمل سستی نشان می دهد، که امام او را عزل و دیگری را نصب می فرماید.

و علل عزل او را در نامه ای متذکر می شود که:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكَلُّفُهُ مَا كُفِّيَ، لَعَجَزَ حَاضِرٌ، وَأُيُّ مُتَبَرِّءٍ.

وَإِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا، وَتَعْطِيلِكَ مَسَاحِكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا، وَلَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأَى شَعَاعٌ.

فَقَدْ صِرْتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ، وَلَا مَهِيبِ الْجَانِبِ.» (197)

«اما بعد! سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده، و اصرار بر انجام آنچه در

وظیفه او نیست، یک ناتوانی روشن و نظریه باطل و هلاک کننده است؛

تو به اهل قرقیسا حمله کرده ای ولی مرزهایی را که حفظش بر عهده تو گذارده ایم بی دفاع رها ساخته ای، این کار، یک فکر نادرست و بیهوده است، تو در حقیقت پلی شده ای برای دشمنانی که می خواهند بر دوستان دست غارت بکشایند، نه بازوی توانائی داری، نه هیبت و ترسی در دل دشمن ایجاد می کنی! نه مرزی را حفظ می کنی و نه شوکت دشمنی را

در هم می شکنی؛ نه اهل شهر و دیارت را کفایت می کنی و از آنان به خوبی دفاع می نمائی، و نه امیر و پیشوایت را از دخالت در آنجا بی نیاز می سازی!»

در این نامه، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم کمیل بن زیاد را عزل و هم علل بر کناری او را مشروحاً بیان داشته اند تا عده ای جو سازی نکنند، و در آستانه جنگ به شایعات دامن نزنند.

ب - عزل و دلجوئی از فرماندهان معزول

توجه به روش عزل و نصب فرماندهان، از دیدگاه امام علی علیه السلام بسیار ارزشمند است، زیرا آن ابرمرد تاریخ دقیقاً به روانشناسی افراد، و روانشناسی اجتماعی در عزل و نصب ها توجه داشت که: نصب افراد مسئله ساز نباشد.

و عزل فرمانده یا فرماندهان، باعث تحولات ناخواسته نگردد، و شخصیت یک فرمانده معزول حفظ شود.

و جامعه و افراد تحت امر بدانند که: هر کسی را بهر کاری ساختند، نه فرمانده منصوب باید دچار غرور گردد، و نه فرمانده معزول باید درهم شکسته شود، و به آبرو و حیثیت او لطمه وارد شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گذشته، عمر بن ابی سلمه مخزومی را فرمانده نیروهای بحرین قرار داد.

پس از مدتی او را عزل و نعمان بن عجلان زرقی را به جای او فرستاد. اما توسط نامه ای با دلجوئی حساب شده، وجود او را پر از مهر و محبت فرمود، و از کار و گذشته اش تعریف کرد که سرخورده نگردد.

در نامه عمر بن ابی سلمه نوشت: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ نَعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِيَّ عَلَى الْبَحْرَيْنِ، وَنَزَعْتُ يَدَكَ بِلَا دَمٍ لَكَ، وَلَا تَثْرِبَ عَلَيْكَ؛

فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوَلَايَةَ، وَأَدَيْتَ الْأَمَانَةَ، فَأَقْبِلْ غَيْرَ ظَنِّينَ، وَلَا مَلُومٍ، وَلَا مُتَّهَمٍ، وَلَا مَأْثُومٍ، فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِيَ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَإِقَامَةِ عُمُودِ الدِّينِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

«اما بعد! من نعمان ابن عجلان زرقی را فرماندار بحرین قرار دادم؛ و اختیار تو را از فرمانداری آنجا برگرفتم؛ بدون اینکه این کار برای تو مذمت و یا ملامت در برداشته باشد، چرا که تو زمامداری را به نیکی انجام دادی و حق امانت را اداء نمودی، بنابراین به سوی ما حرکت کن بی آنکه مورد سوء ظن یا ملامت؛

یا متهم و یا گناهکار باشی! زیرا من تصمیم گرفته ام به سوی ستمگران اهل شام حرکت کنم، و دوست دارم تو با من باشی، چرا که تو از کسانی هستی که من در جهاد با دشمن و برپا داشتن ستونهای دین از آنها استعانت می جویم انشاءالله.» (198)

امام نسبت به کشور پهناور مصر صلاح دیدند که محمد بن ابی بکر را عزل و مالک اشتر را به جای او نصب فرمایند، این انتخاب در آن شرائط حساس بر محمد بن ابی بکر گران آمد، و ناراحت شد، امام علی علیه السلام طی نامه ای از او دلجوئی کرد و نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدَتُكَ مِنْ تَسْرِيجِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ، وَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِنْبَاءً لَكَ فِي الْجُهِدِ، وَلَا اِزْدِيَاداً لَكَ فِي الْحِدِّ؛ وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ، لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ- عَلَيْكَ مَوُوتَةً، وَأَعْجَبُ إِلَيْكَ وَلَايَةً.

إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلِيِّهُ أَمْرَ مِصْرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحًا، وَعَلَى عَدُوِّنَا شَدِيدًا نَاقِمًا، فَرَحِمَهُ اللَّهُ! فَلَقَدْ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ»

«اما بعد از ستایش خداوند! به من خبر رسیده که از فرستادن اشتر به سوی فرمانداریت ناراحت شده ای، ولی این کار را من نه به این جهت انجام دادم که تودر تلاش و کوششت کندی ورزیده ای، و یا برای این باشد که جدیت بیشتری بخرج دهی، اگر آنچه در اختیار قرار دارد از تو گرفتم تو راوالی جائی قرار دادم که هزینه آن بر تو آسانتر و حکومت آن برایت؛ جالب تر است.

آن مردی که من او را فرماندار مصر کرده بودم، مردی بود که نسبت بما ناصح و خیرخواه، و نسبت به دشمنانمان سختگیر و درهم کوبنده بود خدای او را رحمت کند که ایام زندگی خود را کامل کرد، عمر را به پایان برد» (199)

ج - یادآوری فرماندهان معزول

نه تنها پس از عزل یا همراه با فرمان عزل، دلجوئی و قدردانی مطرح بود بلکه پس از شهادت فرماندهان معزول، همواره از خدمات آنها سخن می گفت و خوبی ها و تلاش آنها را متذکر می شد.

زیرا عزل و جایگزینی فرماندهان نباید دلیل بر بی لیاقتی و بی ارزشی افراد باشد. هر کسی با تواناییهایی که دارد، با صفات و شرائطی که بر او حاکم است، برای نوعی کار و تلاش مفید است، که در دیگر کارها، و پُست ها، ناتوان است، اگر کار و تلاش را وظیفه الهی بدانیم، و انسان ها را مسئول، و به مسئولیت الهی مشاغل معتقد باشیم، هرگز در عزل و نصب ها دچار سرگردانی و انحراف نمی شویم. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از شهادت محمد بن ابی بکر نیز از خدمات او یاد می کرد، و تلاش های او را می ستود،

در نامه ای به عبدالله بن عباس نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مِصْرَ قَدْ افْتُتِحَتْ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ اسْتُشْهِدَ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا، وَ عَامِلًا كَادِحًا، وَ سَيْفًا قَاطِعًا، وَ رُكْنًا دَافِعًا.

وَقَدْ كُنْتُ حَثَّيْتُ النَّاسَ عَلَى لِحَاقِهِ، وَأَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَفْعَةِ، وَ دَعَوْتُهُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا، وَ عَوْدًا وَ بَدَاءً، فَمِنْهُمْ الْآتِي كَارِهًا، وَمِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا، وَمِنْهُمْ الْقَاعِدُ خَاذِلًا.

أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجًا عَاجِلًا.» (200)

«اما بعد از ستایش خداوند! مصر به دست دشمن گشوده شده، و محمد بن ابی بکر، که خدا رحمتش کند بشهادت رسیده.

این مصیبت را بحساب خداوند می گذاریم و اجر آن را از خدا مسألت داریم.

مصیبت فرزندی ناصح، و کارگزاری تلاشگر و کوشا، شمشیری برنده و قاطع، و ستونی بازدارنده، من مردم را به ملحق شدن باو و همکاریش تشویق و تحریص کردم و بآنها فرمان دادم که پیش از وقوع واقعه بفریادش برسند.

من آنها را آشکارا و پنهانی، از آغاز تا انجام در حرکت به سوی او دعوت کردم، عده ای هماهنگی خود را با اکراه اعلام، و گروهی بطور دروغین خود را به بیماری زدند؛ و گروه سوم افرادی بودند که برای تنها ماندن سپاه حق دست از یاریش کشیدند.

از خداوند تقاضا می کنم که برای نجات من از میان اینگونه افراد فرَجی عاجل قرار دهد»

(201)

8 - ضرورت مانورهای نظامی

برای حفظ آمادگی رزمی باید بگونه ای حساب شده، دست به مانورهای نظامی زد؛ در مانورهای نظامی و جنگ با دشمن فرضی و پیاده روی های طاقت فرسای نظامی هم نیروهای نظامی با انواع تمرینات برای دفاع و نبرد آماده می شوند، و هم روش کاربرد اسلحه ها را فرا می گیرند.

در مانورهای حساب شده نظامی میزان قوّت و ضعف افراد، درجات ایمان و شهامت و جسارت مبارزان، و نوع آمادگی و لیاقت افراد، مشخص می گردد؛

و سستی و فراموشی از میان می رود؛

با بررسی مباحث آموزش نظامی در نهج البلاغه با شگفتی فراوان می نگریم که:

هم آموزش نظامی مورد توجه است؛

و هم مانورهای حساب شده تحقق می پذیرد.

و جالب آنکه تمام دستورالعمل های نظامی، و احتیاطهای رزمی، در مانورها، دقیقاً رعایت می گردد و فرامین وحی گونه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حرکت سپاه، و تثبیت مواضع، و حفظ نیروهای خودی، و ارزیابی دقیق دشمن بی مانند است.

امروزه در دانشکده های نظامی با تیزبینی های بایسته و تجربیات گوناگون، به افق بیکرانه نهج البلاغه دارند نزدیک می شوند.

امام علی علیه السلام ضمن فرمان حرکت سپاه خود به فرماندهی معقل بن قیس، که باید تا مرزهای شام پیش روی کنند، دستور می دهد:

«اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ.

وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ. وَسِرِّ الْبَرْدَيْنِ، وَعَوَّرِ بِالنَّاسِ، وَرَقَّهِ فِي السَّيْرِ، وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَنًا، وَقَدَرَهُ مَقَامًا لَا ظُعْنًا، فَأَرِحْ فِيهِ بَدَنَكَ، وَرَوِّحْ ظَهْرَكَ.

فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحَرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَى بَرَكَهِ اللَّهِ.
فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطًا، وَلَا تَدُنْ مِنَ الْقَوْمِ ذُو مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ،
وَلَا تَبَاعِدْ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ، حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي، وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَتَائُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ،
قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ.»

«از خدا بترس، همان خدائی که به ناچار باید ملاقاتش کنی، و سرانجامی جز حضور در
پیشگاهش نداری؛

جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن.
صبح و عصر حرکت کن و هنگام گرمی روز به لشکر استراحت ده؛
در پیمودن راه آرامش به خرج ده.
در ابتدای شب کوچ مکن که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای اقامت و
توقف تعیین کرده، نه کوچ کردن و مسافرت.
بنابر این شب هنگام بدنت را آرام کن و مرکب ها را نیز آسوده بگذار.
پس آنگاه که توقف نمودی به هنگام سحر یا وقتی که سپیده دمید، با یاری خدا حرکت
کن.

هرگاه دشمن را ملاقات کردی در میان یارانت قرار گیر.
نه آن قدر به دشمن نزدیک شو که خیال شود آتش جنگ را تو می خواهی روشن کنی و
نه آنقدر دور بایست که گمان برده شود از نبرد می ترسی.
(چنین باش) تا فرمان من به تو برسد (اما به هوش باش) پیش از آنکه آنها را به صلح و
مسالمت و راه خدا دعوت کنی و راه عذرشان را درپیشگاه خداوند ببندی؛ به خاطر عداوت
خصوصی با آنها پیکار نکنی. (202)

در این دستور العمل، برای یک مانور نظامی حساب شده، تقوا و خدا ترسی، خداگرایی و
شهادت طلبی، همراه با تاکتیک های رزمی مطرح است، و شیوه صحیح برخورد با دشمن، و
روش درست حرکت سپاه با احتیاطهای فوق العاده آموزش داده می شود، که؛

هم به سلامت و شادابی نیروهای رزمی توجّه می شود؛
و هم استراحت و تندرستی اسبان وارد شونده در پیکار فراموش نمی گردد.
نسبت به مانور نظامی توجّه به چند نکته ضروری است، مانند:

الف - به دست آوردن موقعیت برتر

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ای در برخورد حساب شده با دشمن، برای انتخاب مواضع برتر، و داشتن امتیازات فیزیکی در میدان نبرد دستور صادر می کند:

«فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مُعْسَكْرُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِءَاءٌ، وَدُونَكُمْ مَرْدًا. وَلْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقْبًا فِي صِيَاحِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهَضَابِ، لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ خَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَقَدَّمَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَعُيُونَ الْمُقَدَّمَةِ طَلَائِعُهُمْ.
وَأَيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَأَنْزِلُوا جَمِيعًا، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا، وَإِذَا غَشِيَكَمُ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً، وَلَا تَذُوقُوا التَّوَمَّ إِلَّا غَرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً.» (203)

«هرگاه به دشمن رسیدید و یا او به سراغ شما آمد، لشکرگاه خویش را در پیش تپه ها و یا دامنه کوه ها، و یا در کنار نهرها قرار دهید که این وسیله حفاظت و ایمنی شما است، و از پیش رو بهتر می توانید به دفاع پردازید.

همیشه با دشمن از یک سو و یا دو سو (نه بیشتر) بجنگید.
مراقباتی در قلّه کوه ها و روی تپه ها و بلندی ها قرار دهید! مبدا دشمن ازجائیکه محل خطر و یا مورد اطمینان است ناگهان به شما حمله کند.

آگاه باشید! مقدمه لشکر چشم های لشکرنده، و چشم های مقدمه، طلایه هادارن و پیشاهنگ ها هستند.

از تفرقه و پراکندگی سخت برحذر باشید.

هر کجا فرود آمدید همه با هم فرود آئید، و هرگاه کوچ کردید همه کوچ کنید و آنگاه که شب پرده سیاهش را بر شما افکند، نیزه داران با نیزه ها دایره ای اطراف لشکر به وجود آورند، و خود در میان آنها استراحت کنید خوابتان بالید بسیار سبک و کوتاه باشد، همچون شخصی که آب را جرعه جرعه می نوشد، یا مضمضه می کند!»

ب - پرهیز از آزار دادن غیر نظامیان در مانورها

مانورهای نظامی در ارتش های روزگاران گذشته با امروز فرق های فراوانی دارد. همانگونه که اسلحه های نظامی، و ابزار و آلات جنگ تغییر کرده است. در روزگاران امام علی علیه السلام که ابزار و ماشین آلات سنگین و ترابری امروزی وجود نداشت می بایست صد هزار نیروی رزمی:

از راه های باریک دشت و بیابان یا وسط مزارع مردم عبور کنند.

از کوره راه های درون روستاها و شهرها بگذرند.

از کنار چاه های آب محدود و انگشت شمار رد شوند و سیراب گردند.

از امکانات دامی و غذائی محدود ساکنین مسیر مانورها استفاده کنند.

در کنار رودخانه ها که مصرف عمومی داشت اطراق نمایند.

اگر احتیاطهای لازم رعایت نمی شد، و اخلاق اسلامی وجود نمی داشت چه بسا ضرر و زیان های فراوانی به مردم روستاها و شهرها وارد می شد، و چاه های آب و رودخانه ها و مزارع و باغات میوه با خطر جدی روبرو می گشت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دقیقاً به این مسائل توجه دارد و دستورات لازم را ارائه می فرماید و این نامه را به فرمانداران خود می نویسد:

«مَنْ عَبْدَ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخُرَاجِ وَعُمَلِ الْبِلَادِ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُوداً هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى، وَصَرْفِ الشَّدَى، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعَرَّةِ الْجَيْشِ، إِلَّا مِنْ جَوْعَةٍ

الْمُضْطَرَّ، لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَبًا إِلَى شَيْعَةٍ. فَتَكَلَّمُوا مَنْ تَنَاولَ مِنْهُمْ شَيْئًا ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَكُفُّوا أَيْدِي سَفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ، وَالتَّعَرَّضْ لَهُمْ فِيمَا اسْتَثْنَيْنَاهُ مِنْهُمْ.

وَأَنَا بَيْنَ أَظْهَرِ الْجَيْشِ، فَأَرْفَعُوا إِلَيَّ مَطَالِمَكُمْ، وَمَا عَرَاكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِي، فَأَنَا أُعَيِّرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

«از بنده خدا! علی امیرمؤمنان به گردآوران مالیات و فرمانداران شهرهایی که لشکریان از سرزمین آنان می گذرند.

پس از یاد خدا و درود! همانا من سپاهیان فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آن چه خدا بر آنان واجب کرده به ایشان سفارش کردم، و بر آزار نرساندن به دیگران، و پرهیز از هرگونه شرارتی تأکید کرده ام، و من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی سربازی را ناچار گرداند، و برای رفع گرسنگی چاره ای جز آن نداشته باشد، پس کسی را که دست به ستمکاری زند کیفر کنید، و دست افراد سبک مغز خود را از زیان رساندن به لشکریان، و زحمت دادن آنها جز در آن چه استثناء کردم باز دارید.

من پشت سر سپاه در حرکتیم، شکایت های خود را به من رسانید، و در اموری که لشکریان بر شما چیره شده اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را برطرف خواهم کرد. انشاءالله.» (204)

فصل دوم: دفاع در کودکی

1 - دفاع از پیامبر ﷺ در دوران کودکی

علی علیه السلام در شهر مکه ده سال داشت که به لقب قُضْم معروف شد. هشام می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که چرا این لقب را به امام دادند؟ فرمود: در آغاز بعثت مشرکان مکه به کودکان خود دستور می دادند که پیامبر را آزار دهند و با سنگ و کلوخ او را بزنند.

پیامبر اکرم ﷺ جریان را به علی علیه السلام اطلاع داد. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله هرگاه از خانه بیرون می روی به من اطلاع بده تا همراه شما باشم.

روز بعد پیامبر با علی علیه السلام بیرون آمدند، و کودکان به عادت هر روزه شروع به سنگ پرانی کردند، علی علیه السلام آنها را می گرفت و به صورت و بینی و گوش آنها می زد. کودکان مکه گریه کنان نزد پدران خود فرار می کردند و می گفتند: «قُضْمَنَا عَلِيٌّ، قُضْمَنَا عَلِيٌّ» (علی ما را کوبید، علی ما را کوبید).

از آن پس به قُضْم، یعنی: کوبنده معروف شد. (205)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به دوران کودکی خود می فرماید: «أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلاَئِلِ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةٍ وَمُضَرَ. وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخُصِيصَةِ.» «من بودم که در دوران نوجوانی سر سرکشان عرب را در دفاع از پیامبر ﷺ به خاک مالیدم، و شاخ های بلند قدرتمندان دو قبیله معروف (ربیع) و (مضر) را شکستم، و همانا شما قدر و منزلت من را در نزد پیامبر ﷺ می دانید.» (206)

2 - خوابیدن به جای پیامبر ﷺ

وقتی قبائل قریش تصمیم به قتل پیامبر ﷺ گرفتند، و جبرئیل آن حضرت را از این توطئه آگاهی داد، چاره ای جز این وجود نداشت که پیامبر هجرت کند، اما چه کسی باید بر بستر پیامبر بخوابد و جاسوسان قریش را گمراه سازد؟

چه کسی باید جان خود را سپر بلای پیامبر ﷺ سازد و از زن و فرزندان او دفاع کند؟
چه کسی باید در برابر چهل نفر از شجاعان قریش بایستد؟
شاید کشته شود؛

شاید در بستر پیامبر سر از تن او جدا کنند؛
شاید برای باز گرداندن خانواده پیامبر ﷺ با او بجنگند و او را بکشند؛
کدام مرد با شهامت و جسور و مؤمنی وجود دارد که این همه بلا را بجان بخرد، و جان خود را به خدا بفروشد؟ (207)

آن مرد بی همانند جز علی نیست، که پذیرفت همه این مسئولیت ها را بر دوش کشد.
پیامبر رادر آغوش گرفت و با پیامبر وداع کرد و در بستر او خوابید که قرآن می فرماید:
(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ) (208)

«برخی از انسان ها کسانی می باشند که جان خود را برای خشنودی خدا معامله می

کنند.»

3 - اولین مبارزه سرنوشت ساز

پس از هجرت پیامبر ﷺ وقتی امام علی علیه السلام امانت های مردم را باز گرداند و پیامبر ﷺ محله قبا رسید و منتظر ماند تا علی علیه السلام به ملحق گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سن نوجوانی، زن و فرزندان پیامبر را در یک کاروان کوچک از مکه حرکت داد، سران قریش تصمیم گرفتند تا از حرکت خانواده رسول خدا ﷺ جلوگیری کنند.

شخصی بنام جناح غلام حرب بن امیه رابه سرپرستی گروهی فرستادند تا در نیمه راه مانع حرکت آنان شود، پس از رهگیری مهاجمان قریش وقتی پند و نصیحت ها تأثیر نکرد، امام علی علیه السلام که در سنین نوجوانی بود شمشیر کشید و حمله کرد.

مردان قریش از هر سو شمشیر کشیدند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حمله ای ناگهانی، چنان ضربتی زد که جناح را به دو نیم کرد و شمشیرش به شانه اسب رسید، دیگران چون این منظره را دیدند فرار کردند، و کاروان کوچک را علی علیه السلام به محله قبا رساند در حالیکه پاهای او چاک چاک و خونین شد، وقتی نگاه پیامبر ﷺ به پاهای علی علیه السلام افتاد گریست. (209)

4 - فداکردن جان برای پیامبر ﷺ

هنگامی که قریش در دارالندوه کمی پیش از هجرت درباره رسول خدا ﷺ تصمیم خطرناکی گرفتند و با او اراده مکر و نیرنگ کردند، ابلیس به صورت پیر مردی از اهل نجد در جمع آنان حاضر شد و آنها را وسوسه می کرد.

جبرئیل به نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت:

امشب بر بستری که هر شب می خوابیدی خواب.

هنگامی که پاسی از شب گذشت بر در خانه او اجتماع کردند و در کمین پیامبر ﷺ نشستند تا زمانی که پیغمبر به خواب رود، که بر او یورش برند.

وقتی رسول خدا ﷺ موقعیت آنها را احساس کرد، به علی بن ابیطالب رضی الله عنه فرمود:

بر بستر من بخواب و خود را با بُرد سبز رنگ من، که متعلق به ناحیه حضر موت است بپوشان.

محمد بن کعب قُرظی گفته است: ابوجهل بن هشام در میان آنها بود، ابوجهل در حالی که آنها بر در خانه او بودند به مسخره گفت: محمد صلی الله علیه و آله می پندارد که اگر شما او را در این کارش پیروی نمودید، پادشاهان عرب و عجم خواهید شد، و چون پس از مرگتان برانگیخته شوید، از برای شما باغ هایی چون باغ های اردن فراهم شده است، و اگر چنین کاری نکنید، قربانی خواهید شد و چون پس از مرگ برانگیخته شوید، آتشی برایتان فراهم شده است که در آن خواهید سوخت.

رسول خدا به سوی آنها بیرون آمد و مشتی از خاک را به دست گرفت و به سوی آنان پاشید و فرمود: آری من چنان می گویم و تو یکی از آنها هستی.

خداوند متعال بر چشمان آنها پوشش نهاد بطوری که او را نمی دیدند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله خاک را بر روی سر آنها پراکند، در حالی که این آیات از سوره یس را می خواند:

(یس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) (210)

«ای سید عالم، سوگند به آن قرآنِ مشتمل بر حکمت، بی گمان تو از پیغمبرانی،
تا اینجا که:

(وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاكُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) (211)

«و گردانیدیم در برابر ایشان سدّی و از پس سرشان سدّی، پس فرو انداختیم بر چشم
هایشان پرده ای، پس ایشان نمی بینند.»

چون رسول خدا ﷺ از خواندن این آیات فارغ شد، راه مدینه را در پیش گرفت.

شخصی عبور می کرد و گفت: در اینجا برای چه انتظار می کشید؟

گفتند: برای محمد ﷺ

گفت: پروردگار شما را نا امید کند، سوگند به پروردگار، محمد ﷺ به سوی شما بیرون
آمد و مردی از شما را باقی نگذاشت مگر آنکه بر سر او خاکی نهاد و آنگاه به دنبال کار خود
روانه شد.

آیا نمی بینید چه بر سر شما آمده است؟

هر مردی از آنها که دستش را بر روی سرش قرار می داد، مقداری خاک می یافت.

آنگاه حلقه محاصره را تنگ تر کردند.

شخصی را در بستر دیدند که در میان بُرد رسول الله ﷺ خوابیده است.

گفتند: سوگند به خدا، این محمد است که در میان بُرد خوابیده است.

در آنجا باقی ماندند تا صبحگاهان رسید، اما با شگفتی مشاهده کردند که علی علیه السلام از
بستر برخاست.

گفتند: سوگند به خداوند، آنچه را که به ما گفته بود راست بود.

و از جمله آیاتی که از قرآن در آن روز از سوی خداوند نازل گردید و روشنگر نیرنگی

است که برای پیامبر ﷺ هم داستان شده بودند، این آیه است؛

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) (212)

«و هنگامی که مکر می کردند به تو آنانکه کافر شدند برای آنکه حبس کنند تو را یا بیرون کنند تو را، آنها مکر می کردند و خداوند جزای مکر آنها را می داد و خدا بهترین مکر کنندگان است.»

هنگامی که رسول الله ﷺ به مدینه مهاجرت کرد، علی عليه السلام در مکه سه شبانه روز اقامت نمود تا حقّ خود را نسبت به رسول الله ﷺ ادا کند و امانت های مردم را باز گرداند و چون از این امر فارغ گردید به رسول الله ﷺ پیوست. این یکی از درس های ارزشمند امام علی عليه السلام است که هرگاه اسلام و پیامبر ﷺ در خطر جدی قرار می گرفت، خود را فدا می کرد.

5 - مبارزه در راه هجرت

پس از هجرت رسول خدا ﷺ علی علیه السلام پس از ردّ امانت ها، خانواده رسول خدا ﷺ را در یک کاروان کوچک کوچ داد تا به مدینه برسد.

جاسوسان قریش باخبر شده جمعی که حدود هشت سوار نقاب دار بودند، به همراهی جناح غلام حرب بن امیه راه را بر امام بستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً شترها را خواباند، و زنان را فرود آورد، و آماده دفاع شد، به امام علی علیه السلام گفتند:

به مکه باز گرد و گرنه تو را باز می گردانیم یا سرت را برای قریش مکه می بریم.

حضرت علی علیه السلام شمشیر به دست گرفت و فرمود: هرکه می خواهد بدنش قطعه قطعه گردد پیش بیاید.

جناح غلام حرب جلو آمد و شمشیری حواله کرد، که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود را کنار کشید، و با شمشیر چنان بر کمر جناح زد که از کمر دو نیم شد.

آنگاه به دیگر همراهان او حمله کرد که با عذر خواهی و ذلت فرار کردند. (213)

6 - حمایت از پیامبر ﷺ و عقد برادری

پس از بعثت، و نزول آیه: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)

«خویشاوندان نزدیک خود را هشدار ده»⁽²¹⁴⁾

رسول گرامی اسلام حدود 40 نفر از خویشاوندان خود را در منزل ابوطالب در یک میهمانی جمع کرد، و رسالت و بعثت و دین الهی خود را برهمگان عرضه داشت، و آنگاه طرحی را پیشنهاد داد که: «هرکس دعوت مرا در آغازین لحظه دعوت بپذیرد، وصی و جانشین من باشد.»

هیچکس پاسخ نداد، جز علی عليه السلام که برخاست و دعوت پیامبر ﷺ را اجابت کرد.⁽²¹⁵⁾
همه نویسندگان شیعه و سنی این حقیقت را نوشتند و پذیرفتند که امام علی عليه السلام، اوّل کسی است که اسلام آورده است.

فصل سوم: دفاع در جنگ ها

1 - دفاع از جان پیامبر ﷺ

در اُحد، در یورش دو جانبه قریش پس از نافرمانی کمانداران، و کشته شدن مسلمانان، و کشته شدن شخصی که به پیامبر ﷺ شباهت داشت، و فرار کردن یاران، علی رضی الله عنه می فرماید: از چپ و راست، مشرکین قریش یورش می آوردند، آنها را می کشتم و به فرار وادارشان می کردم، یک وقت متوجه شدم که رسول خدا در میدان نیست، با خود فکر کردم که آیا خدا او را به آسمان برده است؟ پس تصمیم گرفتم آنقدر جنگ کنم تا کشته شوم. در گرما گرم جنگ پیامبر ﷺ را دیدم که در میان کشتگان بی رمق افتاده است، فوراً آن حضرت را به کناری آوردم.

تا چشم پیامبر به من افتاد، فرمود: از یاران چه خبر؟

گفتم: جمعی کشته و بسیاری فرار کردند.

با هم صحبت می کردیم که ناگهان گروهی به رسول خدا حمله کردند، پیامبر ﷺ فرمود: یا علی شَرِّ اینها را از من دور کن.

به آنان حمله کردم، برخی را زخمی و برخی دیگر را کشتم که فرار کردند.

چون خدمت پیامبر رسیدم فرمود: آیا نمی شنوی ستایش فرشتگان را؟ فرشته ای ندا می دهد و می گوید:

«لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَرَارِ»

«جوانمردی جز علی و شمشیری جز ذوالقار نیست»

خوشحال شدم و گریستم و بر این نعمت، خدا را شکر کردم. ⁽²¹⁶⁾

2 - برخورد با فراریان

در جنگ اُحُد پس از بُحرانی شدن پیکار، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از یک طرف با مشرکین می جنگید و از طرف دیگر فراریان را تعقیب می کرد و به سرشان فریاد می زد که به کجا می روید؟

خلیفه دوم می گوید: در حال فرار بودیم که علی به ما حمله کرد، در حالی که چشمان او خونین و از شمشیر او مرگ می بارید.

با مهربانی به او گفتم: این رسم عرب است گاهی عقب می نشیند و گاهی حمله می کند.

(217)

3 - دفاع با 80 زخم کاری

در جنگ اُحُد که با گوش ندادن به دستورات پیامبر ﷺ در حفظ تنگه حسّاس سپاه اسلام از دو سو دچار یورش و تهاجم گردید.

و حضرت حمزه به شهادت رسید.

تنها مدافع صف پیکار علی ؑ بود که 80 زخم عمیق از شمشیر و نیزه و تیر بر تن برداشت، پس از جنگ در بستر بیماری بگونه ای افتاده بود که جراح سرگردان شد، تا زخمی را می دوخت و می خواست زخم کنار آن را بدوزد، زخم دوخته شد پاره می شد.

اما فردا که پیامبر ﷺ اعلام ادامه نبرد با قریش را داد علی ؑ که یکپارچه غرق در خون بود سوار بر اسب برای دفاع آماده شده و روانه غزوه حمراء الاسد گردید. (218)

4 - شکستن خطّ دفاعی خیبر

وقتی یهودیان پیمان شکستند و خیبر محاصره شد، یهودیان فکر می کردند که درون قلعه های مستحکم خود در امانند، زیرا چند حلقه دیوار تو در تو، و درب ورودی بزرگ، یهودیان را در خود گرفته بود، و شجاعان و دلاوران آنها بالای دیوارها به کمین نشسته بودند، و هر چند وقت یکبار بزرگ قهرمان آنان (مرحب خیبری) دروازه را باز می کرد و به مسلمانان یورش می آورد.

روز اوّل خلیفه اوّل و روز دوّم خلیفه دوم و روز سوّم خالد به خطّ مقدّم رفتند، امّا فرار کردند، که رسول خدا فرمود:

«لَا عَظِيمَ الرَّايَةِ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ»

«فردا پرچم اسلام را به دست کسی می سپارم که خداوند و پیامبر رادوست دارد و خدا و

پیامبر ﷺ او را دوست دارند و خدا با دست او مسلمانان را پیروز می کند.»

چون علی ؑ دچار چشم درد بود و حضور نداشت، آن شب رسول خدا ﷺ علی ؑ را طلبید و آب دهان بر چشم مبارکش مالید و فردا او را به جبهه فرستاد که مرحب خیبری یهودی را کشت و دروازه خیبر را کند، که چهل نفر آن را نمی توانستند بلند کنند، و پیروزمندانه بازگشت. (219)

5 - دفاع از پیامبر ﷺ در شرائط بُحرانی

پس از فتح مکه، قبیله هوازن احساس خطر کردند؛ و با فرماندهی مالک بن عوف با تمام نیروهای رزمی و زنان و فرزندان خود تا سه منزلی مکه، محلی به نام اوطاس آمده بودند که درّه عمیق و بزرگی بود. تمام مردان هوازن در دو طرف درّه، پشت سنگ ها و شکاف کوه ها پنهان شدند تا سپاه اسلام را غافلگیر کنند.

پیامبر ﷺ اعلام جهاد فرمود.

دوازده هزار نفر با فرماندهی علی عليه السلام و ده هزار نفر همراه پیامبر ﷺ بودند، که بسیاری از فراوانی لشکر در شگفت ماندند و گفتند: هرگز شکست نخواهیم خورد. وقتی سپاه عظیم مسلمین در سرازیری عمیق و گسترده درّه قرار گرفتند، مردان هوازن ناگهان از هرطرف حمله کردند، و چون مسلمانان غافلگیر شده بودند، نظم سپاه به هم ریخت، و همه فرار کردند که: ده نفر با پیامبر ﷺ ماندند.

حضرت فریاد زد: ای انصار کجا فرار می کنید؟

نسیبه دختر کعب مازنیه بر صورت فراریان خاک می پاشید و می گفت: کجا فرار می کنید؟ خلیفه دوم را در حال فرار دید و گفت: وای بر تو به کجا می گریزی و پیامبر را تنها گذاشتی؟

خلیفه دوم جواب داد: «هذا أمرُ الله»

این فرار را خدا خواسته است.

9 نفر از بنی هاشم و یک نفر دیگر فرزند امّ ایمن بود که ایستادگی کردند تا شهید شدند.

و علی عليه السلام روبروی پیامبر با دشمنان می جنگید.

رسول خدا ﷺ به عباس، عموی خود که صدای رسائی داشت دستور داد که فریاد بزند.

و او فریاد می زد: ای اصحابِ سوره بقره، ای اصحابِ بیعت شجره، به یاد آورید پیمانی که با پیامبر بسته اید.

و جنگ آوران هوازن از هر طرف حمله می کردند و کار بر پیامبر ﷺ سخت شد که دست به دعا برداشت.

تا آنکه امداد الهی فرا رسید، و با کمک فرشتگان قوم هوازن فرار کردند، و آرام آرام مسلمانان گرد آمدند که این آیه نازل شد:

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنٍ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ) (220)

«و خدا شما را در موارد زیادی یاری کرد، و در روز حُنین در این لحظه های حسّاس همه دیدند که پایداری و مقاومت امام علی ؑ نقش تعیین کننده ای در حفظ جان پیامبر ﷺ داشت، و عامل گرد آمدن دوباره سربازان اسلام شد.»

6 - پذیرش مأموریت دفاع در شرایط سخت

سه نفر از مشرکین به بُت بزرگ لات سوگند خوردند که پیامبر را بکشند، و در جایی کمین کرده منتظر فرصت بودند، علی علیه السلام مریض بود و نتوانست برای نماز صبح به مسجد بیاید، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نماز فرمود:

«چه کسی می رود تا این سه نفر مشرک را ادب کند؟ گرچه دروغ می گویند و قاتل من نیستند.»

هیچکس از حاضران در مسجد پاسخ مثبت نداد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گویا علی علیه السلام در میان شما نیست.

قتاده پاسخ داد: علی مریض است، اجازه می دهید او را با خبر سازم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داد.

اصحاب به آن حضرت اطلاع دادند و علی علیه السلام فوراً خود را آماده کرد، و مأموریت را پذیرفت، گویا اصلاً درد و ناراحتی نداشت.

پس از پیمودن راه دشوار خود را به آن سه نفر رساند.

آنان تا علی علیه السلام را شناختند، گفتند: فرقی نمی کند، به جای پیامبر صلی الله علیه و آله پسر عمو و دامادش را می کشیم.

علی علیه السلام فرمود که: یکی از آنان که دلاور بی نظیری بود به من حمله کرد و چند ضربه بین ما رد و بدل شد.

ناگاه باد سُرخ و وزید و صدای پیامبر را شنیدم که فرمود:

یا علی بند زره او را باز کردم بر شانه اش ضربتی فرود آور.

ضربتی زدم ولی کارگر نیافتاد.

سپس صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم که فرمود: زره را از روی رانش کنار زدم، حمله کن.

فوراً ضربتی زدم که کارش را ساخت، و سرش را جدا کردم، دو نفر دیگر تسلیم شدند و گفتند: ما را نزد پیامبر ببر تا با رحمت خود با ما رفتار کند.

زیرا این دلاوری را که بخاک افکندی در نزد ما قدرت جنگ آوری هزار نفر مرد جنگی را داشت، دیگر ما را با تو نزاعی نیست.

پس از آن رسول خدا ﷺ فرمود: صدای اوّل از جبرئیل بود، و صدای دوّم از میکائیل.

(221)

7 - تنها مدافع و مبارز صحنه پیکار

وقتی مسلمانان در اُحد از دستورات رسول خدا سرپیچی کرده، و تنگه مهمّ نظامی را رها کردند، و خالد بن ولید سپاه اسلام را از پشت سر مورد حمله قرار داد، و حضرت حمزه با جمعی شهید شدند، و شخصی که شبیه پیامبر بود، کشته شد و همه جا اعلام کردند که: پیامبر خدا کشته شد.

همه فرار کردند.

تنها علی علیه السلام بود که با چند نفر مقاومت می کردند.

زید بن اسید، به عبدالله بن مسعود گفت: آیا این خبر درست است که در هنگام سخت اُحد همه فرار کردند؟

عبدالله بن مسعود گفت: آری، علی علیه السلام و ابودجّانه و سهل بن حنیف باقی ماندند.

حدود یک ساعت بعد عاصم بن ثابت، و طلحة بن ثابت هم به آن سه نفر ملحق گردیدند.

و خلیفه اوّل و خلیفه دوم فرار کردند و بعد از سه روز خدمت پیامبر رسیدند. ⁽²²²⁾

در شرح همان لحظه حسّاس و چند ساعت سرنوشت ساز نوشتند که: پیامبر صلی الله علیه و آله

اشخاصی دنبال فراریان فرستاد که چرا عهد شکستید؟

و علی علیه السلام راه را بر خلیفه دوم بست و فرمود: چرا فرار می کنی؟

گفت: این عادت عرب است، گاهی می گریزد، و گاهی حمله می کند، و گریخت.

پیامبر زخمی شده در گوشه ای افتاده بود، علی علیه السلام از فرار عهد شکنان در حالت گریه،

خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند.

در آن حال گروه گروه، مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله می کردند و علی علیه السلام آنها را تار و

مار می کرد، تا می خواست کمی استراحت کند، گروه دیگر یورش می آوردند و پیامبر

صلی الله علیه و آله می فرمود: «علی، شرّ اینها را از من باز دار»

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آنها می جنگید که یا کشته می شدند و یا فرار می کردند.

در آن لحظه های حسّاس ناگاه شمشیر امام علی علیه السلام شکست.
خدمت رسول خدا آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله ذوالفقار را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داد که در تداوم حملات و جانفشانی امام علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
علی جان صدای جبرئیل را می شنوی که بین زمین و آسمان می گوید:
«لَا فِتْيَ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَعَارِ» (223)

«جوانمرد دلاوری جز علی علیه السلام و شمشیری چونان ذوالفقار وجود ندارد»
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

اشک در چشمان من لغزید و خدا را شکر کردم، و به دفاع ادامه دادم.
جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود:

«وَأَنَا مِنْكُمْ»

«من هم از شما هستم»

مشرکین، پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را در محاصره داشتند، و هیچکس به کمک نیامد، در آن حال چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به ابودجّانه افتاد که در کنار امام علی علیه السلام می جنگید، خطاب به او فرمود: ابودجّانه من بیعت خود را از تو گرفتم، برو و او در حالی که گریه می کرد، گفت:
یا رسول الله تو را رها کنم و به طرف زن و دنیا بروم؟ به خدا سوگند چنین نمی کنم.

آنقدر ادامه داد تا آنکه از فراوانی زخم ها بر زمین افتاد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً او را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و تنها به دفاع از جان پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت تا آنکه 94 زخم کاری بر او زدند، با فراوانی زخم ها و رفتن

خون زیاد، 16 مرتبه به هنگام حمله کردن بر زمین افتاد که فوراً بلند می شد، و چهار مرتبه جبرئیل به صورت مردی نیکو صورت امام علی علیه السلام را بر سر پانگه داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه به قدم های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد که تعادل ندارد، دست به دعا بلند کرد و فرمود: «پروردگارا مرا وعده دادی که دین خود را قوی و پیروز گردانی، اگر بخواهی بر تو دشوار نیست»

نسیبه دختر کعب که وضع را چنان دید (قبلاً به سربازان آب می داد) خود را در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد و هر کس که حمله می کرد، او دفاع می کرد که 13 زخم برداشت.

یکی از زخم ها چنان کاری بود که تا یکسال مشغول معالجه آن بود. در آن حال یک نفر از مسلمانان در حال فرار بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حال که فرار می کنی سپر خود را بیانداز»

سپر را انداخت و نسیبه سپر را گرفت و مردانه ایستاد، ناگاه مُشرکی آمد و ضربتی زد که نسیبه آن را با سپر دفع کرد و شمشیری به اسبش زد که از پای در آمد.

پیامبر عبدالله فرزند نسیبه را صدا کرد که به کمک مادر بیاید. عبدالله فوراً جلو آمده آن مشرک را با کمک مادر کشتند. مشرک دیگر آمد ضربتی بر عبدالله زد، که نسیبه فوراً آن مشرک را با ضربتی از پای در آورد.

در این لحظه پیامبر صلی الله علیه و آله چنان خندید که دندان های عقب او پیدا شد و خطاب به نسیبه فرمود: قصاص کردی.

و آنگاه دعا کرد: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ رُفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ»

«خدایا آنها را دوستان من در بهشت قرار ده.»

و فرمود: «بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي لِمَقَامِكَ خَيْرٌ مِنْ مَقَامِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ»

«برای مقام ارزشمندی که داری برکات الهی از اهل بیت من بر تو باد که بر فلانی و فلانی برتری» (224)

اما آن کس چون پروانه گرد شمع وجود پیامبر می گشت و دفاع می کرد، امام علی علیه السلام بود.

در این لحظه های حسّاس 5 نفر تصمیم گرفتند تا پیامبر را به شهادت برسانند.

اسامی آنها به شرح زیر است:

- 1 - عبدالله بن شهاب که پیشانی پیامبر را مجروح کرد.
- 2 - عتیه فرزند ابی وقاص، با سنگ دندان های رباعی پیامبر را شکست.
- 3 - ابن قمیئه لثی که زخمی بر صورت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد ساخت، و چنان ضربه شدید بود که دنده های کلاه پیامبر صلی الله علیه و آله در صورت آن حضرت فرو رفت که ابو عبیده جراح آنها را با زحمت و با دندان های خود در آورد که چهار دندان او شکست.
- 4 - عبدالله بن حمید که در هنگام حمله به دست ابودجانه کشته شد.
- 5 - ابی بن خلف، که به دست پیامبر کشته شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها 26 سال داشت که جانانه از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع می کرد. چون خبر کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله پخش شد، و مهاجمانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند، به وسیله امام علی علیه السلام کشته شده و تار و مار گشتند، اکثر افراد قریش فکر کردند کار تمام شد. زیرا می گفتند: مسلمانان گریختند و پیامبر هم کشته شد، آنگاه مشغول ارزیابی کشته ها بودند تا جنازه پیامبر را شناسائی کنند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم صلاح ندید که این شایعه تکذیب شود تا دشمن یورش مجدد نیاورد.

علی علیه السلام و ابودجانه و نسیه، پیامبر صلی الله علیه و آله را به طرف شعب (225) حرکت دادند، در درختان خرما پنهان شده به سلامت به شهر آیند و برای عملیات فردا آماده شوند.

نخستین کسی که پیامبر را شناخت کعب مالک بود که فریاد زد: هان مسلمانان پیامبر ﷺ زنده است.

که با اشاره رسول خدا ﷺ ساکت شد.

پیامبر ﷺ به دهانه درّه رسید.

برخی از مسلمانان که در آن اطراف بودند، با شرمندگی اطراف پیامبر را گرفتند و حضرت امیرالمؤمنین علی عليه السلام با سپر آب می آورد و رسول خدا ﷺ خون های صورت خود را می شست و می فرمود: «إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ أَدْمَى وَجْهَ نَبِيِّهِ»

«خشم خدا شدت گرفت برملتى که صورت پیامبر خود را خونین کردند.»

در این لحظات حسّاس (حدود ظهر) ابوسفیان و عکرمه در حالی که بت های بزرگ خود را در دست داشتند شعار می دادند که: «أَعْلُ هُبْلُ»

«بزرگ است بت هبل»

رسول خدا ﷺ به مسلمانانی که اطراف او بودند دستور داد شعار بدهند:

«اللَّهُ أَغْلَى وَأَجَلُّ»

«خدا بزرگتر و تواناتر است»

ابوسفیان شعار را عوض کرد که:

«نحن لنا العزى ولا عزى لكم»

(ما بُت بزرگ عزی داریم و شما ندارید.)

پیامبر ﷺ دستور داد، بگویند:

«اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مُوَلَّا لَكُمْ»

«خداوند مولای ماست و شما مولائى ندارید.»

ابوسفیان داد زد که: امروز به عوض روز بدر.

پیامبر ﷺ به مسلمانان دستور داد بگویند که: (این دو روز مساوی نیست کشتگان ما در بهشت و کشتگان شما در جهنم می باشند).

ابوسفیان که از پاسخ های کوبنده مسلمانان در شگفت بود گفت: «وعده ما و شما سال آینده» و راه مکه را در پیش گرفت. (226)

و مسلمانان نماز جماعت را در حالی که پیامبر ﷺ از شدت زخم ها نشسته نماز می خواند اقتدا کردند، و پس از نماز وارد میدان اُحد شدند تا 70 کشته خود را دفن کنند و آفتاب در حال غروب کردن بود که پیامبر ﷺ و همراهان به مدینه باز گشتند.

فصل چهارم: دفاع و بُت شکنی

1 - بت شکنی در کودکی

علی علیه السلام در حالی که طفل بود و بازی می کرد، هرگاه به بت های قریش می رسید آنها را بر زمین می کوبید و می شکست، روزی حضرت ابوطالب با نگرانی به حضرت فاطمه بنت اسد، مادر امام علی علیه السلام گفت: علی بُت ها را می شکند، می ترسم بزرگان قریش او را شناسائی کنند و از بین ببرند.

اینجا بود که مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خاطره ای از ایّام بارداری خود نقل کرد و فرمود: من در ایّامی که به علی علیه السلام حامله بودم و برای طواف خانه مشغول می شدم، هرگاه بطرف بت های قریش می رفتم، جنین در شکم بی تابی می کرد و با پا، سخت بر من می کوبید و مانع می شد که به بت ها نزدیک شوم. ⁽²²⁷⁾

2 - شکننده بت بزرگ هُبَل

در روز فتح مکه، پیامبر ﷺ دستور داد تا بت ها را بشکنند، 360 بت از قبائل قریش در آنجا بود که شکسته شد، نوبت به بت بزرگ هُبَل رسید، چون نگاه پیامبر ﷺ بر آن افتاد فرمود: علی جان! یا تو پای بر دوش من بگذار و هُبَل را بشکن، و یا من پای بردوش تو بگذارم.

علی علیه السلام فرمود: شما پای بر دوش من بگذارید.

پیامبر ﷺ وقتی پای بر دوش علی علیه السلام گذاشت دید که نمی تواند تحمل کند تبسمی کرد و فرمود: علی جان، بیا تو پای بر دوش من بگذار.

و علی علیه السلام پای بر دوش رسول خدا گذاشت و بت بزرگ هبل را گرفت و محکم بر زمین کوبید که در هم شکسته شد. (228)

3 - بت شکنی در طائف

طائف سرزمین حاصل خیزی است که در دوازده فرسخی جنوب شرقی مکه قرار گرفته است، فراریان دشمن در جنگ حُنین برای رهایی از ضربات خُرد کننده سپاه اسلام، به سوی طائف گریختند.

و داخل قلعه مستحکم طائف شده، آن را سنگر خود قرار دادند و در کمین مسلمین قرار گرفتند.

رسول خدا ﷺ به سوی طائف حرکت کرد و چند روز (همراه سپاه اسلام) قلعه های طائف را در محاصره خود در آوردند.

در این ایام، پیامبر ﷺ علی علیه السلام را با جمعی از سواران، به سوی بخشی از طائف فرستاد و دستور داد که: به هر بُت که دست یافتند، آن را بشکنند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام همراه جمعی روانه آن بخش از طائف شدند، در مسیر به جمعیت زیادی از سواران قبیله خثعم برخورد کردند.

مردی از آنها به نام شهاب در تاریکی آخر شب، از لشگر دشمن بیرون آمد و به میدان تاخت و مبارز طلبید.

امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او رفت، در حالی که چنین رَجَز می خواند:

إِنَّ عَلَى كُلِّ رَأْسٍ حَقًّا أَنْ يَرَوْى الصَّعْدَةَ أَوْ تَدَقَّا

به راستی که برعهده هر رئیسی، حقی است، که نیزه اش را از خون دشمن سیراب کند، یا نیزه های دشمن کوبیده گردد.

سپس به شهاب حمله کرد و با یک ضربت او را کُشت، پس از آن، با گروه همراه حرکت کرده و بُت ها را شکستند، سپس به خدمت رسول خدا ﷺ بازگشتند، که رسول خدا ﷺ در آن وقت سرگرم محاصره طائف بود.

پیامبر خدا ﷺ وقتی علی علیه السلام را دید تکبیر فتح گفت و دست علی را گرفت و به کناری کشید و مدتی طولانی با همدیگر خصوصی صحبت کردند.

روایت شده خلیفه دوم وقتی که این منظره را دید، به حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: آیا تنها با علی راز می گوئی و از دیگران چشم می پوشی؟

پیامبر ﷺ فرمود: «يَا عُمَرُ مَا أَنَا أَنْتَجِيْتُهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَنْتَجَاهُ»

«ای عمر، من با او آهسته صحبت نمی گویم، بلکه خداوند با او آهسته سخن می گوید.»

یعنی رازگوئی من با امام علی علیه السلام به فرمان خداست.

سپس نافع بن غیلان (یکی از دلاوران دشمن) همراه گروهی از قبیله ثقیف از قلعه طائف بیرون آمدند،

امیرالمؤمنین علیه السلام در دامنه وج (روستائی نزدیک طائف) با آنها برخورد کرد، نافع را کشت و با کشته شدن او، مشرکین همراه او گریختند که با این پیش آمد ترس و وحشت سختی بر دل دشمنان افکنده شد، به طوری که جمعی از مشرکین از قلعه طائف بیرون آمده و به حضور رسول خدا ﷺ رسیدند و قبول اسلام کردند، و به دنبال آن قلعه طائف به دست مسلمین فتح گردید و طائف بیش از ده روز در محاصره پیامبر ﷺ و همراهان بود.

چنان که ملاحظه می کنید در این جنگ نیز، خداوند علی علیه السلام را به ویژگی هائی اختصاص داد که هیچ کس دارای آن نبود و پیروزی به دست آن حضرت انجام گرفت، و در جریان رازگوئی، پیامبر ﷺ رازگوئی با علی علیه السلام را به خدا نسبت داد و این خود بیانگر اوج عظمت مقام او در پیشگاه ذات اقدس حق است. (229)

فصل پنجم: دفاع از حق

1 - به یاری طلبیدن مهاجر و انصار

امام علی علیه السلام برای اینکه در برابر توطئه ها و سران کودتائی سقیفه ساکت نباشد، و وظیفه الهی خود را به انجام رساند، برای بیداری مردم و اتمام حجّت، دست حسن و حسین علیهما السلام را می گرفت و همراه با فاطمه زهرا علیها السلام به دَرِ خانه مهاجر و انصاری که در غدیر خُم حضور داشتند و بیعت کرده بودند، می رفت و آنان را برای یاری کردن و همراهی فرا می خواند.

برخی پاسخی نمی دادند، و بعضی عذر می آوردند که کار از کار گذشته است. ⁽²³⁰⁾ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم آنان را می شناخت، امّا در یک آزمایش الهی، آنها را و ادّعاهایشان را به ارزیابی می گذارد، تا نگویند از ما درخواستی نشده است.

2 - سوگند دادن حاضران برای حق خویش

امام علی علیه السلام در مجامع مهاجر و انصار، در مسجد و در خانه هایشان، شرکت می کرد و خطاب به جمع حاضران می فرمود: شما را به رسول الله سوگند می دهم، آنها که در روز غدیر حاضر بودند و بیعت کردید، پیا خیزید و شهادت دهید.

جمعی پیا می خاستند و شهادت می دادند، و می گفتند: حق با شماست، اما شما بزرگوارید، صرف نظر کنید. ⁽²³¹⁾

3 - استدلال های فراوان برای اثبات حق

گاهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای اثبات حقانیت خود در جمع مهاجر و انصار بپا می خاست و از مردم با استدلال اعتراف می گرفت و می فرمود: آیا همه درب ها به طرف مسجد جز درب خانه من بسته نشد؟

پاسخ می دادند: آری

حضرت علی علیه السلام می فرمود: آیا در میان شما کسی نزدیکتر از من به رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد؟

می گفتند: نه.

و احادیث رسول خدا را که درباره فضائل او بود یک یک می خواند و مردم اعتراف می کردند و آنگاه سرکوفت می زد که چرا حق مرا غصب کردید؟ ⁽²³²⁾

4 - بیعت نکردن علی علیه السلام با کودتاگرانِ سقیفه

گرچه در کُتب تاریخی اهل سنت که اکثر نویسندگان آن مغرض و قلم به مزد درباریان بنی امیه و بنی العباس بودند، چیزهائی نسبت به بیعت امام علی علیه السلام نوشتند و ادّعا کردند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با سران کودتاگر سقیفه بیعت کرد، در صورتی که واقعیّت ندارد.

برآساس مدارک و شواهد موجود، امام علی علیه السلام هرگز بیعت نکرد، و این حقیقت را خلیفه اوّل و دیگر سران کودتا می دانستند.

اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سرانجام بیعت می کرد که لازم نبود آن همه مقاومت کند، فرزندش به شهادت برسد، و از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله سینه و پهلوی بشکنند.

امام علی علیه السلام هرگز بیعت نکرد، و تمام مورّخین شیعه و سنی نوشتند که تا فاطمه علیه السلام زنده بود دیگر مردان بنی هاشم هم بیعت نکردند. (233)

و حضرت علی علیه السلام چند بار با خلیفه اوّل با استدلال های روشن بگونه ای صحبت کرد که محکوم شد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خلیفه اوّل فرمود: چرا مشورت نکردی، و حق ما اهل بیت علیهم السلام را نادیده گرفتی؟

تنها جوابی که داد این بود که: ترسیدم فتنه ای پیدا شود. (234)

5 - دفاع از یاران

اعتراض شدید اصحاب بزرگ و طرفداران امام علی علیه السلام باعث شد که خلیفه اول بالای منبر خاموش شده و نتواند پاسخ بگوید و پس از مدتی سکوت، گفت:

«وَلَيْتُكُمْ بِخَيْرِكُمْ وَعَلَيْ فَيْكُمْ أَقِيلُونِي»

من زمام رهبری شما را به دست گرفتم، ولی تا علی هست، من بهترین فرد شما نیستم، مرا رها کنید و به خودم واگذارید.

خلیفه دوم فریاد زد: ای فرومایه از منبر پائین بیا، وقتی که تو نمی توانی به احتجاج و استدلال اصحاب پاسخ بدهی، چرا خود را در چنین مقامی قرار داده ای؟...

خلیفه اول از منبر پائین آمد و به خانه خود رفت و سه روز از خانه بیرون نیامد. در این میان با تلاش افراد، چهار هزار نفر شمشیر به دست اجتماع کرده وارد خانه خلیفه اول شدند و او را همراه خلیفه دوم، به سوی مسجد آوردند.

خلیفه دوم سوگند یاد کرد که اگر هر کدام از اصحاب علی علیه السلام مثل چند روز گذشته سخن بگویند، سرش را از بدنش جدا می سازم.

در چنین جو خطرناکی دو نفر از یاران علی علیه السلام، برخاستند و سخن گفتند.

نخست خالد بن سعید برخاست و مقداری سخن گفت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: بنشین، خداوند مقام تو را شناخت و از تو قدردانی کرد.

سپس در این هنگام سلمان برخاست و فریاد زد: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ»

با این دو گوشم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ بگویم هر دو گوشم کَر شود، که فرمود: هنگامی فرا رسد که در مسجد، برادر و پسر عمویم (علی علیه السلام) با چند نفر از اصحاب نشسته باشند، ناگاه جماعتی از سگ های دوزخ به سوی او بیایند و او و اصحابش را بکشند.

«فَلَسْتُ أَشْكُ إِلَّا وَإِنَّكُمْ هُمْ»

(شکّی ندارم که شما قطعاً همان سگ های دوزخ هستید.)

خلیفه دوم تا این سخن را شنید، به سوی سلمان حمله کرد، ولی هنوز به سلمان نرسیده بود که، امام علی علیه السلام گریبان خلیفه دوم را گرفت و او را بر زمین کوبید.

سپس به خلیفه دوم فرمود: ای فرزند ضحاک حبشیّه! اگر مقدرات و دستور الهی، و پیمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نگرفته بود، امروز به تو نشان می دادم که کدام یک از ما ضعیف تر هستیم، و یاران کمتر داریم.

سپس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اصحاب خود را ساکت کرد، و به آنها فرمود: متفرّق گردید، و آنها رفتند. (235)

6 - دفاع از وصیت حضرت زهرا علیها السلام

پس از ماجرای دردناک کودتای سران سقیفه و رُخ نشان دادن دردها و مصیبت ها، و انزوای مظلومانه امامت، یکی از روش های مبارزاتی حضرت زهرا علیها السلام، مبارزه منفی بود که وصیت فرمود: قبر آن بزرگ بانوی جهانیان مخفی باشد. که از آن پس تا روز قیامت علامت سؤالی به درازای تاریخ در برابر ستمگران قرار گرفت که:

چرا قبر فاطمه علیها السلام مخفی است؟؟!!

سران سقیفه پس از دفن مخفیانه حضرت زهرا علیها السلام، و پنهان ماندن قبر، به عمق شکست خود پی برده، تلاش همه جانبه ای را آغاز کردند تا قبر حضرت زهرا علیها السلام را کشف کنند. امام علی علیه السلام مسائل امنیتی را دقیقاً رعایت کرده بود و در چند نقطه، قبر نمائی درست کرد که یکی از آن مکان ها قبرستان بقیع بود.

فردای آن روز تمام عوامل حکومت خلیفه اوّل به سرکردگی خلیفه دوم، تلاش گسترده ای را آغاز کردند و خواستند قبرهای تازه قبرستان بقیع را نبش قبر کنند، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لباس مخصوص عملیات رزمی را پوشید و دستمال مخصوص را برپیشانی مبارک بست و در بقیع نشست و فرمود: «اگر سرِ یک کُنگ بر زمین بقیع اصابت کند، فردی از شما را زنده نمی گذارم، اگر من در مسئله امامت صبر کردم برای حفظ اسلام بود، اما مسئله قبر فاطمه علیها السلام، یک مسئله خصوصی و خانوادگی است که دیگر صبر نخواهم کرد.» (236)

7 - دفاع از حق در اجتماعی بزرگ

خلیفه دوم در زمان خود نقشه خلافت را به گونه ای طرح کرد که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از مرگ او نیز به خلافت نرسد و مخالفان را با سر نیزه ساکت کرد. و شورائی را طرح کرد که سرانجام آن شورا، خلافت خلیفه سوم باشد، چون خلیفه سوم جزو هم پیمان های خلیفه دوم بود. خلیفه دوم وصیت کرد:

الف - شش نفر لیاقت خلافت دارند، اگر یکی را برگزیدند او خلیفه است.
ب - اگر به دو گروه 3 نفره تقسیم شدند، معیار، رأی عبدالرحمن بن عوف، داماد خلیفه سوم است، او با هرکس بیعت کرد آن شخص خلیفه مسلمین است.
ج - و اگر یک نفر مخالفت کرد، گردن او را بزنید.
بنابر این آینده شورا روشن است، زیرا در آن شورا یک نفر (زبیر) با امام علی علیه السلام هماهنگ است.

و نظر عبدالرحمن بن عوف هم با خلیفه سوم است که بقیه کارها یک صحنه سازی سیاسی برای عوام فریبی مردم بود.

عبدالرحمن بن عوف با خلیفه سوم بیعت کرد و به مردم فرمان داد تا با خلیفه سوم بیعت کنند و مردم ناآگاه نیز اطراف خلیفه سوم را گرفتند.

در این لحظات حسّاس چه باید کرد؟

آیا باید سکوت کرد و گذشت؟

یا باید افشاگری نمود؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دومین نظر را برگزید.

و مردم را مورد خطاب قرار داد و در یک سخنرانی افشاگرانه، فضائل خود را به یاد مردم آورد، و سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله را مطرح کرد، و از مردم بارها اعتراف و اقرار گرفت، و

همه اقرار کردند که پیامبر اسلام ﷺ در جاهای گوناگون، امامت امام علی علیه السلام را مطرح فرمود.

بگونه ای سخنرانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کارگر افتاد که سران کودتا به وحشت افتادند و خلیفه سوم شتاب زده به عبدالرحمن گفت: آخرین وصیت خلیفه دوم چه بود؟ پاسخ داد: مخالف باید کشته شود!!

و امام علی علیه السلام با بیدار کردن وجدان های خفته مردم، راه منزل را در پیش گرفت. ⁽²³⁷⁾

8 - مطالبه فدک از خلیفه اوّل

حضرت فاطمه علیها السلام و عباس عموی پیامبر نزد خلیفه اوّل آمدند و میراث خود را که از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود خواستند، ایشان در آن موقع زمینشان فدک و سهمشان را از خیر مطالبه می کردند.

خلیفه اوّل گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ما چیزی را به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام این سخن را شنید با حالتی خشمگین آن مجلس را ترک کرد و تا آخر عمر با خلیفه اوّل یک کلمه هم سخن نگفت. ⁽²³⁸⁾

و با حال یأس در خانه نشسته و بحال خود گریه می کرد تا از دنیا رفت. علی علیه السلام این تصرف عدوانی و داستان غم انگیز را صریحاً در ضمن نامه ای که به خلیفه سوم بن حنیف نوشته، بیان می کند:

«بَلَى كَأَنْتَ فِي آيَدِنَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ وَ نِعَمَ الْحُكْمَ اللَّهُ.» ⁽²³⁹⁾

«آری از آنچه که آسمان بر آن سایه انداخته فقط فدک در دست ما بود، پس نفس های آن قوم بر آن طمع و حرص ورزید و نفوس عده ای هم از آن صرف نظر کرده و اعراض نمودند، خداوند بهترین داور است.»

9- شجاعت بی همانند امام علیؑ

همه دلاوران عرب، و شجاعان قبائل گوناگون اعتراف داشتند که چونان علیؑ در شجاعت و قدرت بازو، نه در گذشته و نه در آینده می توان یافت.

علیؑ در حمله و خط شکنی و دلاوری زبانزد دوست و دشمن بود. کسی که در تمام نبردها خط شکن بود و هرگز سُستی و ضعف نشان نداد.

حضرت رسول الله ﷺ فرمود:

«عَلِيٌّ أَشَجَعُ النَّاسِ قَلْبًا»

«علی از حیث قلب شجاعترین تمام مردان است.»

و فرمود:

«عَلِيٌّ أَشَجَعُ الْعَرَبِ»⁽²⁴⁰⁾

«علی از تمام عرب شجاع تر است.»

علیؑ در تمام جنگ ها جز تبوک شرکت داشت.

و تمام موانع نظامی را در تمام جبهه ها از میان برمی داشت.

و تمام دلاورانی که به میدان آمدند و هم‌آورد طلبیدند را در هم شکست و تمام تهاجمات

فرد و دسته جمعی و عمومی را پاسخ داد.

در حملات پیاپی که لشکریان دشمن را چون طوماری گرد ذوالفقارش می پیچید.

گاهی اوقات شمشیر امام علیؑ توان تحمل آن همه فشار را نداشت و خم می شد که دوباره

آن حضرت آن را راست می کرد و می فرمود: «لَا تَلُومُونِي وَلُومُوا هَذَا»

مرا ملامت نکنید، بلکه این شمشیر را مورد ملامت قرار دهید.

که تاب و تحمل شدت ضربات را نمی آورد و کج می شود.⁽²⁴¹⁾

10 - ادب کردن دشمن جسور

محدث قمی نقل کرد که:

وقتی خالد بن ولید با لشگریانش، امیرالمؤمنین علیه السلام را که در اراضی خود به کشاورزی مشغول بود، دید، سخن به ناسزاگوئی و اهانت آغاز کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام با مشاهده این بی ادبی، او را بی درنگ از اسب پائین آورد و سپس به کنار آسیای حارث بن کلدۀ کشید، و میله آهنین آن آسیاب را بیرون آورد و با قدرت بازوی یداللهی آن را خَم کرد و مانند طوق بر گردن خالد پیچید.

سپاهیان او از آن حضرت ترسیدند و دخالت نکردند.

خالد زبان به التماس گشود و سوگند داد که رهایش کند.

امام آن مغرور بی ادب را به همان حال رها کرد، در حالی که میله آهنی در گردن او مثل قلاده از دور دیده می شد.

خالد با ناراحتی پیش فرمانده خود (خلیفه اول) برگشت و برای حلّ این مشکل از او طلب کمک کرد.

خلیفه به آهنگران دستور داد تا آن را از گردن خالد باز کنند.

همه آنان گفتند:

این کار غیر ممکن است مگر آهن در کوره حرارت داده شود تا سرخ گردد که در این صورت خالد هلاک خواهد شد.

قلاده در گردن او بود و مردم به او می خندیدند، تا امیرالمؤمنین علیه السلام از مزرعه بازگشت.

عده ای از آن حضرت تقاضا کردند که او را ببخشد.

آن بزرگوار که همواره اهل عفو و کرامت بود، قبول فرمود، سپس آن طوق آهن را مانند خمیر با دست مبارک قطعه قطعه کرد و به زمین ریخت. ⁽²⁴²⁾

فصل ششم: دفاع از احکام الهی

1 - مبارزه با بدعت های خلفاء

در دوران 25 ساله حکومت سران سقیفه، بدعت ها و تغییرات زیادی در احکام الهی پدید آمد که تربیت اجتماعی مردم، و بازگرداندن امت به ارزش های اصیل اسلامی یکی از مشکلات اجرائی حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

خلیفه دوم دستور داده بود:

نماز مستحبی را می شود به جماعت خواند.

وقتی امام علی علیه السلام دستور داد که نماز مستحبی را به جماعت نخوانند، اعتراض ها شروع شد، و فریادها بلند شد که:

علی علیه السلام می خواهد برخلاف دستورات خلیفه دوم رفتار نماید.

و روزی که علی علیه السلام خواست منبر پیامبر صلی الله علیه و آله را در جای اصلی خود قرار دهد، (همان جایی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داشت)، مردم اعتراض کردند، و مانع شدند و فریاد کشیدند،

اما روزی که خلیفه اوّل و خلیفه دوم می خواستند منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از جای خود بردارند کسی اعتراض نکرد.

اینها نشان دهنده مشکلات علی علیه السلام در سنت گرائی و بازگشت به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چون 25 سال مردم منحرف شدند، مسخ گردیدند، و احکام دین را تغییر دادند.

(243)

2 - واقع نگری در مبارزه با تحریفات

پس از 25 سال حکومت آنان که به حاکمیت ارزش ها و احکام اسلامی توجهی نداشتند، و بدعت ها، و جعل احکام فراوانی را پدید آوردند، که مردم را از اسلام و احکام ناب منحرف و به دستورالعمل هائی عادت داده بودند که از احکام اسلام بیگانه بود، وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید، با هزاران مشکل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی روبرو بود، و نمی توانست افکار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغییر دهد.

حضرت وقتی که فرمود: نماز مستحبی را به جماعت نخوانید.

فریاد عموم بلند شد که: «وا عُمَرَاهُ، وا عُمَرَاهُ»

(کجائی که بنگری علی نمی گذارد نماز مستحبی را به جماعت بخوانیم.)

اینجاست که، مشکل فرهنگی و بینشی را با دستورالعمل ها و بخشنامه نمی شود به زودی عوض کرد.

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی عمومی بردباری خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت ها اینگونه بیان فرمود: اگر حکم الهی را اظهار کنم، و تحریف ها را کنار زنم، از گرد من پراکنده می شوند.

سوگند به خدا به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، که خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت است.

اما بعضی از لشگریان که در پیرامون من می جنگیدند، فریاد زدند: ای اهل اسلام، سنت خلیفه دوم را تغییر دادند، و علی ما را از نماز خواندن مستحبی به جماعت باز می دارد.

ترسیدم در گوشه ای از لشگریانم شورش برپا شود. ⁽²⁴⁴⁾

که حضرت فرمود: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَثَةُ فَاطِمَةَ وَرَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا كَانَ...

وَرَدَدْتُ دَارُ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَهُدِمَتْهَا مِنَ الْمَسْجِدِ، وَرَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ الْجَوْرِ قَضَى بِهَا وَنَزَعْتُ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالٍ بَعِيرٍ حَقٌّ وَرَدَدْتُهِنَّ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ...

وَمَحَوْتُ دَوَاوِينَ الْعَطَايَا وَأَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطَى بِالسَّوِيَّةِ وَلَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ...

وَرَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ وَسَدَدْتُ مَا فَتَحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَفَتَحْتُ مَا سَدَّ مِنْهُ وَحَرَمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْحَقَّيْنِ وَحَدَدْتُ عَلَى التَّبِيدِ وَأَمَرْتُ بِالْأَحْلَالِ الْمُتَعِتِينَ وَأَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَالزَّمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...

وَحَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَعَلَى الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّةِ وَأَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَى إِصْنَافِهَا وَحُدُودِهَا... إِذَا لَتَفَرَّقُوا عَنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَاعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي التَّوَافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِيَ: يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيَّرْتُ سُنَّةَ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا. وَلَقَدْ خَفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي...

«اگر مقام ابراهیم را که عمر تغییر داد به همان مکانی می گذاشتم که پیامبر اکرم ﷺ قرار داده بود، و فدک را به صاحب اصلیش می دادم، و پیمان‌ه رسول خدا ﷺ را به مقدار تعیین شده پیامبر اسلام ﷺ باز می گرداندم، و خانه جعفر را که در توسعه مسجد به زور خراب کردند، باز پس می گرفتم، و احکام و قضاوت های ظالمانه را طرد می کردم، و زنان مسلمانی را که بدون حقی گرفتند و با آنان ازدواج کردند، به خانوادهایشان برمی گرداندم،

و دفتر حقوق را به روش حقوقی پیامبر خدا ﷺ تغییر می دادم،

و دفتر بخشش ها و امتیاز دادن‌ها را نابود می کردم،

و مسجد رسول خدا ﷺ آنگونه که لازم بود درست می کردم،

و درهائی که بیجا باز کردند می بستم،

و مسح بر روی کفش را منع می کردم،

و بر خوردن آبجو حدّ شراب می زدم،

و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام می کردم،
و دستور می دادم که بر جنازه ها پنج تکبیر بگویند،
و بسم الله را در نماز بلند بگویند،
و مردم را به حکم قرآن باز می گرداندم، و طلاق را مطابق اسلام جاری می کردم و
صدقات را از اقشار مردم می گرفتم، هر آینه از اطراف من پراکنده می شدند، من تا دستور
دادم که نماز مستحبی را به جماعت نخوانند که بدعت است، جمعی از لشگریان من فریاد
زدند: که ای اهل اسلام، سنت عمر را تغییر دادند، ترسیدم که لشگریانم را دچار پراکندگی
کنند.

3 - مقابله با تحریفات در زمان خلیفه سوم

یکی دیگر از آثار نظارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران 25 ساله انزوا و سکوت، نظارت بر احکام دین و مقابله با تحریف و بدعت گذاری در دین بود.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حج تمتع را تشریع و انجام دادند، اما خلیفه دوم در دوران خلافت خود از آن نهی کرد و گفت:

«مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا أَنْهَى عَنْهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهَا، مُتَعَةُ الْحَجِّ وَمُتَعَةُ النِّسَاءِ» ⁽²⁴⁵⁾

«حج تمتع و متعه در زمان رسول خدا بود و امروز من آن را نهی می کنم و هر کس انجام دهد او را مجازات می کنم.»

و زمینه برای برخورد با خشونت خلیفه دوم، وجود نداشت.

در زمان خلیفه سوم وقتی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به او فشار آوردند گفت:

من نظر خود را مطرح کردم، هر کس خواست عمل کند یا حج تمتع انجام دهد. ⁽²⁴⁶⁾

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خلیفه سوم برخورد شدید کرد و فرمود: تو از حج تمتع مردم را نهی می کنی؟

و در حالی که خشمناک بود، برای حج تمتع با یاران خود، تلبیه گفتند. ⁽²⁴⁷⁾

در روایت دیگری آمده است که: خلیفه سوم اصحاب خود را از حج تمتع نهی کرد، و امام علی علیه السلام و یاران او اعمال حج تمتع را آغاز کردند، سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خلیفه سوم فرمود: تو از حج تمتع مردم را باز می داری؟
خلیفه سوم گفت: آری.

امام علی علیه السلام فرمود: آیا شما و ما، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله حج تمتع انجام نداده ایم؟ که رسول خدا صلی الله علیه و آله حج تمتع انجام داد و تلبیه گفت؟

خلیفه سوم پاسخ داد: آری، ولی ما می ترسیدیم. ⁽²⁴⁸⁾

4 - اعتراض بر بی عدالتی ها

الف - اعتراض به خلیفه اوّل و خلیفه دوم

یکی از مبارزات منفی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دوران 25 ساله انزوا، اعتراض به بی عدالتی های حاکمان بود، که با انتقاد و اعتراض هم مردم را بیدار، و روح شجاعت را در مردم تقویت می کرد و هم حاکمان مغرور را وادار به عقب نشینی و نرمش می ساخت. در حکومت خلیفه اوّل بارها و بارها از کشتار و غصب اموال و جعل و تحریف دستگاه حکومت انتقاد کرد، تا آنکه زیر شمشیر برهنه قرار گرفت، اما دست از تبلیغ و ارشاد برنداشت.

و در زمان خلیفه دوم بارها از خلاف کاری ها و خشونت های او اعتراض کرد و در برابر خودسری ها ایستاد.

روزی خلیفه دوم گفت: اگر من راه انحرافی بروم شما امت محمد صلی الله علیه و آله چه می کنید؟

امام علی علیه السلام حضور داشت و فرمود: با این شمشیر بین دو چشمانت را می زنم.

خلیفه دوم گفت: خوشحال هستم که در امت اسلام چنین افرادی وجود دارند.

ب - حمایت از اعتراضات اباذر

ابوسعید خدری نقل می کند که: روزی اباذر نزد خلیفه سوم آمد و از او انتقاد و عیب جوئی کرد.

آنگاه علی علیه السلام در حالی که تکیه به عصایی داده بود رسید.

خلیفه سوم پرسید: با او چه کنم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن را خدای بزرگ جواب داد که اگر دروغ می گوید، دروغ او برباد و اگر به راستی سخن می گوید، بعضی از آنچه که گفته بر شما اصابت خواهد کرد. (249)

خلیفه سوم به امام علی علیه السلام گفت: ساکت شو! خاک در دهان تو!

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: خاک در دهان خودت! از ما چیزی پرسیدی به تو پاسخ گفتیم. (250)

به گزارش مسعودی و یعقوبی، وقتی اباذر به تبعیدگاه می رفت خلیفه سوم دستور داد تا کسی او را مشایعت نکند.

اما علی علیه السلام و دو فرزندش برای مشایعت او رفتند و زمانی که مروان از غضب خلیفه درباره مشایعت او یاد کرد.

امام علی علیه السلام به بدی از خلیفه سوم یاد نمود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام بدرقه اباذر در کمال بی اعتنائی به بخشنامه خلیفه سوم فرمود:

«يَا أَبَاذَرٍّ، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَأَرْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ.

إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَخَفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ، فَأَتْرُكُ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ!

وَسَتَعْلَمُ مِنَ الرَّايِحِ غَدًا، وَالْأَكْثَرُ حُسْدًا.

وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتْقًا، ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا خُرْجًا! لَا يُؤْنِسُكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لِأَحْبُوكَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوكَ.»

«ای اباذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که بخاطر او

غضبناک شدی.

این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند به خودشان واگذار، و با دین خود که برای آن ترسیدی از این مردم بگریز، این دنیاپرستان چه محتاجند به آنکه تو آنان را ترساندی، و چه بی نیازی از آنچه آنان تو را منع کردند و به زودی خواهی یافت که چه کسی فردا سود می برد؟

و چه کسی بر او بیشتر حسد می ورزند؟ اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بنده ای ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود، آرامش خود را تنها در حق جستجو کن، و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیاندازد. اباذر، اگر تو دنیای این مردم را می پذیرفتی، تو را دوست داشتند، و اگر سهمی از آن برمی گرفتی دست از تو بر می داشتند.» (251)

به هنگام شب، خلیفه سوم درباره برخورد امام علی علیه السلام با مروان، به وی اعتراض کرد و گفت: مگر نشنیدی که من دستور داده بودم کسی از اباذر مشایعت نکند؟ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آیا هر آنچه را که تو دستور می دهی و ما حکم خدا و حق را در مخالفت با آن می بینیم، باید از فرمان تو پیروی کنیم؟ به خدا سوگند که چنین نیست. خلیفه سوم از حضرت علی علیه السلام خشمگین شد و به او گفت که مروان را بر وی ترجیح می دهد.

فردای آن روز، خلیفه سوم نزد مهاجرین و انصار از امام علی علیه السلام گله کرد. و گفت: علی از او عیب جوئی کرده و کسانی را نیز که به اشکال تراشی از من می پردازند حمایت می کند.

(مقصود وی عمّار و اباذر و دیگران بود).

مردم مدینه برای صلح تلاش فراوان کردند.

علی علیه السلام فرمود: فقط به خاطر خدا سکوت می کنم. (252)

ج - اعتراض به تحریف در احکام حجّ

مروان بن حکم می گوید: در میان راه مکه و مدینه شاهد برخورد علی علیه السلام و خلیفه سوم بودم.

خلیفه سوم از انجام عمره در ماه های حجّ نهی می کرد (یا جمع میان عمره و تمتّع را).

وقتی علی علیه السلام چنین دید گفت: من به هر دوی آنها مُحَرَّم می شوم و بعد تلبیه به نیت هر دو گفت.

خلیفه سوم به حضرت اعتراض کرده و گفت: آیا در حالی که من از چیزی نهی می کنم تو آن را انجام می دهی؟

امام علی علیه السلام فرمود: من سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر هیچ کس رها نمی کنم. ⁽²⁵³⁾
خلیفه سوم انتظار آن را داشت که هیچ کس وی را مورد اشکال قرار ندهد.
وی اباذر را از دادن فتوا منع می کرد، و او نیز می گفت: اگر تیغ را بر گلویش بگذارند، نقل چیزی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ترک نخواهد کرد.

بسیاری از صحابه و تابعین معترض عراق، به شام تبعید شدند، مخالفت آنان با سخن سعید ابن عاص اموی (حاکم کوفه) بود که گفته بود: باغات عراق، بستان بنی امیه است. ⁽²⁵⁴⁾
د - دفاع از عمّار یاسر

عمّار بن یاسر نیز برای رساندن اعتراضات مکتوب صحابه به خانه خلیفه سوم رفته بود که کتک مفصلی خورد.

خلیفه سوم او را متهم به دروغگوئی کرد و دستور داد تا او را آنقدر زدند که دو دنده او شکست و بعدها نمی توانست بول خود را نگه دارد. ⁽²⁵⁵⁾
خلیفه سوم بر آن بود تا پس از مرگ اباذر، عمّار را نیز تبعید کند که علی علیه السلام نگذاشت. ⁽²⁵⁶⁾

ه - تأثیر انتقادهای امام علی علیه السلام در دیگر صحابه

ابن مسعود نیز یکی از مخالفان سرسخت خلیفه سوم بود، وی زمانی از کسانی بود که می گفت: حتی اگر خلیفه سوم نماز دو رکعتی در منی را چهار رکعت بخواند باید از وی اطاعت کرد، چرا که: «**الْخِلَافُ شَرٌّ**؛ مخالفت شرّ است». ⁽²⁵⁷⁾
و در نقل دیگر گفت: خلیفه سوم امام است، من با او مخالفت نمی کنم، زیرا مخالفت شرّ است. ⁽²⁵⁸⁾

اما بعدها به شدت، بر ضدّ خلیفه سوم فعالیت می کرد. (259)

و صحابه با خلیفه سوم متفق بودند. (260)

گرچه بعدها اهل سنت عقیده این صحابه را در جواز مخالفت با حاکم به عنوان سیره سیاسی شرعی نپذیرفتند و اساساً چنین وانمود کردند که مشتی اراذل و اوباش بر ضدّ خلیفه سوم شورش کرده اند.

آنچه مسلم است آنکه خلیفه سوم بر این باور بود که می بایست قدرت خلافت خود را در ابداع و ابتکار (همانند خلیفه دوم) نشان دهد.

او خود می گفت: اقدامات من را خلیفه دوم نیز انجام می داد، اما چون وی فرد قاطعی بود کسی جرأت مخالفت نداشت. (261)

و - ضرورت دفاع از اسلام

در دوران خلافت خلفای سه گانه تحریفات فراوانی در اسلام به وجود آمد که افشا و ریشه کن کردن آنها یکی از وظائف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در نامه ای به آن اشاره می فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صلی الله علیه و آله - نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَمُهَيِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ. فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ.»

فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي، وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ! فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايَعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدَيَّ حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مُحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ - صلی الله علیه و آله فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا يَتَكُمُّ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَفَشَّعُ السَّحَابُ؛ فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَتْهُ.»

«پس از یاد خدا و درود! خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان، و

گواه پیامبران پیش از خود باشد، آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از

وی در کار حکومت بایکدیگر درگیر شدند، سوگند به خدا نه در فکر می گذشت، و در نه خاطر می آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا ﷺ از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند.

من دست باز کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می خواهند دین محمد ﷺ را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیا است، که به زودی ایام آن می گذرد چنان که سراب ناپدید شود، یا چونان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد، پس در میان آن آشوب و غوغا بپا خاستم تا آنکه باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته، آرام شد.»⁽²⁶²⁾

ز - اعتراض به نماز خلیفه سوم در منی

خلیفه سوم نماز خود در منی را چهار رکعت خواند که بر خلاف سیره رسول خدا ﷺ و خلفای پیشین بود و مورد اعتراض شدید امام علی علیه السلام قرار گرفت. پاسخ خلیفه سوم در برابر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که سنت رسول خدا ﷺ را مطرح می کرد این بود که گفت: «رَأَى رَأْيَهُ» این عقیده ای است که من دارم.⁽²⁶³⁾

در چشمه سار نهج البلاغه

1 - ارزش و فضیلت جهاد

خطبه 27 نهج البلاغه

1 - فضل الجهاد

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِحَاصَةِ أَوْلِيَائِهِ. وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ. فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الدُّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدَيَّتْ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُذِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْخُسْفِ، وَمُنِعَ التَّصَفُّ.»

ترجمه خطبه 27

(وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار، و سُستی مردم به امام ابلاغ شد فرمود:)

1 - ارزش جهاد در راه خدا

«پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است. جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می شود، و کوچک و ذلیل می گردد، دل او در پرده گمراهی مانده، و حق از او روی می گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.»

2 - الدّعوة الى الجهاد

«أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلاً وَنَهَاراً، وَسِرّاً وَإِعْلَاناً، وَقُلْتُ لَكُمْ: اغْزَوْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزَوْكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غَزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا. فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَحَادَلْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْعَارَاتُ، وَمَلِكْتُ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ. وَهَذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ

حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيِّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَاحِلِهَا. وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ، فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعْثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالِاسْتِرْحَامِ. ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافْرَيْنَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كُلُّهُ، وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ؛

فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا. فَيَا عَجَبًا! عَجَبًا - وَاللَّهِ يُبَيِّتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ إِلَيْهِ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ! فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًا، حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى! يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغَيِّرُونَ؟ وَتُغَرِّزُونَ وَلَا تُغَرِّزُونَ؟ وَيُعْصَى اللَّهُ وَتَرَضُونَ؟ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هَذِهِ حَمَارَةُ الْقَيْظِ، أَمْهَلْنَا يُسَبِّحُ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هَذِهِ صَبَارَةُ الْقَرِّ، أَمْهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْبَرْدُ؛ كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ؛ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقَرِّ تَفِرُّونَ؛ فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَقْرُ!»

2 - دعوت به مبارزه و نکوهش از نافرمانی کوفیان

«آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان، دعوت کردم و گفتم پیش از آن که، آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید، به خدا سوگند، هر ملّتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد، اما شما سُستی بخرج دادید، و خواری و ذلّت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن بی در پی به شما حمله کرد و سرزمین های شما را تصرف نمود، و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، حَسَّان بن حَسَّان بکری را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است. به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را بغارت برد، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشتند. لشگریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسّف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.

شگفتا، شگفتا!! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می میراند و دچار غم و اندوه می کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرقید. زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید. به شما حمله می کنند، شما حمله نمی کنید؟ با شما می جنگند، شما نمی جنگید؟ اینگونه معصیت خدا می شود و شما رضایت می دهید؟ وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می دهم، می گوید هوا گرم است مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می دهم، می گوید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود. همه این بهانه ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما فرار می کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید.»

3 - مظلومیّة الامام و أسباب هزيمة الكوفيين

«يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُم وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدْمًا، وَأَعَقَبَتْ سَدَمًا. قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قُلُوبِي قَيْحًا، وَشَحْنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا، وَجَرَعْتُمُونِي نُعَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْحِذْلَانِ؛ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ، وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ. لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي! لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهَآنَذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيِّئِينَ! وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ!»

3 - مظلومیت امام علی (ع)، و علل شکست کوفیان

«ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی خرد، که عقل های شما به عروسان حجله آرای، شباهت دارد، چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و هرگز نمی شناختم، شناسایی شما سوگند به خدا که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم بار سرانجام آن شد. خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه ام از خشم شما مالا مال است، کاسه های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت: بی تردید پسر ابطالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد. خدا پدرانشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه های جنگی

سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی گیرد؟ هنوز بیست ساله نشده، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته ام. اما دریغ، آن کس که فرمانش را اجراء نکنند، رأیی نخواهد داشت.»

2 - آموزش نظامی

خطبه 66 نهج البلاغه

قاله لاصحابه فی بعض ایام صفین

تعالیم عسکرية هامة

«مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ: اسْتَشْعِرُوا الْحَشِيَّةَ، وَتَجَلَّبَبُوا السَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أُنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَأَكْمَلُوا اللَّأَمَةَ، وَقَلَقِلُوا السُّيُوفَ فِي أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا وَالْحُظُلُوا الْخُزْرَ، وَاطْعَنُوا الشَّرَرَ، وَنَافِخُوا بِالطُّبَا، وَصَلُّوا السُّيُوفَ بِالْخُطَا، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعَيْنِ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ. فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٍ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارُ يَوْمِ الْحِسَابِ. وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجْحًا، وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرَّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا تَبَجَّهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوُثْبَةِ يَدًا، وَآخَرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا. فَصَمْدًا صَمْدًا! حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالَكُمْ.»

ترجمه خطبه 66

(در یکی از روزهای جنگ صفین برای لشکریان خود ایراد فرمود)

آموزش تاکتیک های نظامی

«ای گروه مسلمانان، لباس زیرین را ترس خدا، و لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید، دندان ها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد، زره نبرد را کامل کنید، پیش از آن که شمشیر را از غلاف بیرون کشید چند بار تکان دهید، با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت را از چپ و راست فرود آورید، و با تیزی

شمشیر بزنید، و با گام برداشتن به پیش، شمشیر را به دشمن برسانید، و بدانید که در پیش روی خدا و پسر عموی پیغمبر ﷺ قرار دارید.

پی در پی حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکّه ننگی برای نسلهای آینده و مایه آتش روز قیامت است، از شهادت خرسند باشید و به آسانی از آن استقبال کنید. به آن گروه فراوان اطراف خیمه پر زرق و برق و طناب در هم افکنده (فرماندهی معاویه) به سختی حمله کنید، و به قلب آنها هجوم برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله در پیش، و پایی برای فرار آماده دارد. مقاومت کنید تا ستون حق بر شما آشکار گردد. شما برترید، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمی کاهد.» (264)

خطبه 124 نهج البلاغه

فی حث أصحابه علی القتال

1 - التوجیه العسکری

«فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَأَخْرُوا الْحَاسِرَ، وَعَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ؛ وَالتَّوَّأ فِي أَطْرَافِ الرَّمَاكِ، فَإِنَّهُ أُمُورٌ لِلْأَسِنَّةِ؛ وَغَضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَاشِ، وَأَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ؛ وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَظْرَدُ لِلْفَشْلِ.

وَرَأَيْتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَلَا تُخْلُوهَا، وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ، وَالْمَانِعِينَ الدَّمَارَ مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يُحْفَوْنَ بِرَايَاتِهِمْ، وَيَكْتَنِفُونَهَا: حَقَائِقُهَا، وَوَرَاءَهَا، وَأَمَامَهَا؛ لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا، وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا. أَجْزَأُ امْرُؤُ قِرْنَهُ، وَآسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، وَلَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَقِرْنُ أَخِيهِ.»

ترجمه خطبه 124

(در تشویق یاران بر جهاد)

1 - آموزش نظامی (تاکتیک های رزم انفرادی)

«زره پوشیده ها را در پیشاپیش لشکر قرار دهید، و آنها که کلاه خود ندارند، در پشت سر قرار گیرند، دندان ها را در نبرد روی هم بفشارید، که تأثیر ضربت شمشیر را بر سر کمتر می کند، در برابر نیزه های دشمن، پیچ و خم به خود دهید که نیزه ها را می لغزاند و کمتر به هدف اصابت می کند، چشم ها را فرو خوابانید، که بر دلیری شما می افزاید، و دل را آرام می کند، صداها را آهسته و خاموش سازید که سُستی را می زداید.

پرچم لشکر را بالا دارید و پیرامون آن را خالی مگذارید و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت خود نسپارید، زیرا آنان که در حوادث سخت ایستادگی می کنند، از پرچمهای خود بهتر پاسداری می نمایند و آن را در دل لشکر نگاه می دارند، و از هر سو، از پیش و پس و اطراف، مراقب آن می باشند، نه از آن عقب می مانند که تسلیم دشمن کنند و نه از آن پیشی می گیرند که تنها رهایش سازند. هر کس باید برابر حریف خود بایستد و کار او را بسازد و به یاری برادر خود نیز بشتابد، و مبارزه با حریف خود را به برادر مسلمان خود وامگذارد که او در برابر دو حریف، قرار گیرد، حریف خود، و حریف برادرش.»

2 - التوجیه المعنوی للجنود

«وَايْمُ اللَّهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ، لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ، وَأَنْتُمْ لَهُامِمْ الْعَرَبِ، وَالسَّامُ الْأَعْظَمُ. إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ، وَالذَّلَّ اللَّازِمَ، وَالْعَارَ الْبَاقِي. وَإِنَّ الْقَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمْرِهِ، وَلَا حُجُوزَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ. مِنَ الرَّائِحِ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمَانِ يَرِدُ الْمَاءَ؟ الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي!

الْيَوْمَ تُبْلَى الْأَخْبَارُ! وَاللَّهُ لَأَنَا أَشَوْقُ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمْ. اللَّهُمَّ فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَأَفْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ، وَشَتَّتْ كَلِمَتَهُمْ، وَأَبْسِلْهُمْ بِخَطَايَاهُمْ.»

2 - آموزش معنوی سربازان

«به خدا سوگند! اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت سالم نمی مانید، شما بزرگان عرب و شرافتمندان برجسته اید، در فرار از جنگ، خشم و غضب الهی و ذلت

همیشگی و ننگ جاویدان قرار دارد، فرار کننده بر عمر خود نمی افزاید و بین خود و روز مرگش مانعی ایجاد نخواهد کرد. کیست که شتابان و با نشاط با جهاد خویش به سوی خدا حرکت کند؟ چونان تشنه کامی که به سوی آب می دود؟ بهشت در سایه نیزه های دلاوران است، امروز در هنگامه نبرد آن چه در دلها و سر زبان هاست آشکار می شود.

به خدا سوگند! که من به دیدار شامیان در میدان نبرد شیفته ترم تا آنان به بازگشت به خانه هاشان! که انتظار می کشند.

بار خدایا! اگر شامیان از حق روی گردانند جمعشان را پراکنده، و در میانشان اختلاف و تفرقه بیفکن، و آنان را برای خطاکاریشان به هلاکت رسان.

3 - ضرورة مواصلة القتال

«إِنَّهُمْ لَن يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ ذَرَاكِ: يَخْرُجُ مِنْهُمْ النَّسِيمُ؛ وَضَرْبٌ يَفْلِقُ الْهَامَ وَيُطِيحُ الْعِظَامَ وَيُنْدِرُ السَّوَاعِدَ وَالْأَقْدَامَ.

وَحَتَّى يُرْمَوْا بِالْمَنَاسِرِ تَتَّبِعُهَا الْمَنَاسِرُ؛ وَيُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلَائِبُ؛ وَحَتَّى يُجَرَّ بِبِلَادِهِمُ الْحَمِيسُ يَتَلَوُّهُ الْحَمِيسُ؛ وَحَتَّى تَدْعَقَ الْخَيُْولُ فِي نَوَاحِرِ أَرْضِهِمْ، وَبِأَعْنَانٍ مَسَارِبِهِمْ وَمَسَارِحِهِمْ.

أقول: الدعق: الدق، أي تدق الخيول بجوافرها أرضهم. ونواحر أرضهم: متقابلاتها.

ويقال: منازل بني فلان تتناحر، أي تتقابل.

3 - ضرورت جنگ بی امان برای شکست شامیان

همانا شامیان، بدون ضربت نیزه های پیاپی هرگز از جای خود خارج نشوند، ضرباتی که بدنهایشان را سوراخ نماید، چنانکه وزش باد از این سو فرو شده بدان سو در آید، ضربتی که کاسه سر را بپراکند، و استخوانهای بدن را خرد، و بازوها و پاها را قطع و به اطراف پخش کند. آنان دست بر نمی دارند تا آنگاه که دسته های لشگر پیاپی بر آنان حمله کنند و آنها را تیرباران نمایند، و سواران ما هجوم آورند، و صفهایشان را در هم شکنند، و لشگرهای عظیم،

پُشت سر لشگرهای انبوه،⁽²⁶⁵⁾ آنها را تا شهرهایشان عقب برانند، و تا اسب‌ها سرزمینشان را که
روی در روی یکدیگر قرار دارد، و اطراف چراگاه‌هایشان، و راه‌های آنان را، زیر سُم بکوبند.

3 - وظائف مجاهدان در نبرد

خطبه 123 نهج البلاغه

قاله لأصحابه فى ساحة الحرب بصفين

1 - التوجيه المعنوى فى الحرب

«وَأَيُّ أَمْرٍ مِنْكُمْ أَحْسَنُ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَةَ جَاشٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ، وَرَأَى مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلًّا فَلْيَذُبْ عَنْ أَخِيهِ بِفَضْلِ تَجَدُّتِهِ الَّتِي فَضَّلَ بِهَا عَلَيْهِ كَمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ، فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ.

إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِيثٌ لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ، وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ. إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ! وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ، لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ!»

ترجمه خطبه 123

(به هنگام نبرد در جنگ صفین با سربازان خویش فرمود)

آموزش روانی در جنگ

هر کدام از شما در صحنه نبرد با دشمن، در خود شجاعت و دلاوری احساس کرد، و برادرش را سست و ترسو یافت، به شکرانه این برتری باید از او دفاع کند، آنگونه که از خود دفاع می کند، زیرا اگر خدا خواست او را چون شما دلاور و شجاع گرداند.

همانا مرگ به سرعت در جستجوی شماست، آنها که در نبرد مقاومت دارند، و آنها که فرار می کنند، هیچکدام را از چنگال مرگ رهایی نیست و همانا گرامیترین مرگها کشته شدن در راه خداست، سوگند به آن کس که جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر از مرگ در بستر استراحت، در مخالفت با خداست.

2 - تحذیر من التقصیر فى الحرب

«وَمِنْهُ: وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكْشُونَ كَشِيشَ الصَّبَابِ: لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا، وَلَا تَمْنَعُونَ ضَيْمًا، قَدْ خُلِّيتُمْ وَالطَّرِيقَ، فَالْنَّجَاةُ لِلْمُقْتَحِمِ، وَالْهَلَكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ.»

2 - هشدار از کوتاهی در نبرد

«گویی شما را در برخی از حمله ها، در حال فرار، ناله کنان چون گله ای از سوسمار می نگرَم که نه حقی را باز پس می گیرید، و نه ستمی را باز می دارید، اینک این شما و این راه گشوده، نجات برای کسی است که خود را به میدان افکنده به مبارزه ادامه دهد، و هلاکت از آن کسی است که سُستی ورزد.»

فی بعض ایام صفین

الشکوی من ضعف اصحابه فی صفین

«وَقَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ، وَأَنْحِيَازَكُمْ عَنْ صُفُوفِكُمْ، تَحُوزُكُمُ الْجُمُأَةُ الطَّغَامُ، وَأَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَنْتُمْ لَهَا مِيمُ الْعَرَبِ، وَيَأْفِيحُ الشَّرَفِ، وَالْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ، وَالسَّنَامُ الْأَعْظَمُ. وَلَقَدْ شَفَى وَحَاوَحَ صَدْرِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِأَخْرَةٍ تَحُوزُونَهُمْ كَمَا حَارُوكُمْ، وَتُزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَزَالُوكُمْ؛ حَسًّا بِالتَّصَالِ، وَشَجْرًا بِالرَّمَا حَ؛ تَرْكَبُ أَوْلَاهُمْ أَخْرَاهُمْ كَالْإِلِيلِ الْهِيمِ الْمَطْرُودَةِ؛ تُرْمَى عَنْ حَيَاضِهَا؛ وَتُدَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا!»

ترجمه خطبه 107

(در برخی از روزهای نبرد صفین برای تشکر و تقویت روحیه سربازانش ایراد فرمود)

وصف نبرد یاران در صفین

«از جای کنده شدن و فرار شما را از صفها دیدم، فرومایگان گمنام، و بیابان نشینانی از شام، شما را پس می رانند، در حالی که شما از بزرگان و سرشناسان عرب و از سران شرف می باشید، برازندگی چشمگیری دارید و قلّه های سرفراز و بلند قامتید، سرانجام سوزش سینه ام با مقاومت و حملات دلاورانه شما، تسکین یافت، که دیدم شامیان را هزیمت دادید و صفهای آنان را در هم شکستید، و آنان را از لشکرگاه خود راندید، آنگونه که آنها شما را کنار زدند، می دیدم با نیزه ها آنان را کوفتید و با تیرها، آنها را هدف قرار دادید، که فراریان و کشتگان دشمن روی هم ریختند، و بر دوش هم سوار می شدند، چونان شتران تشنه ای که از آبشخورشان برانند و به هر سو گریزان باشند.»

پی نوشت ها

- 1 - تاکنون هزاران فیش تحقیقاتی از حدود 700 عنوان در یک هزار جلد، کتاب پیرامون حضرت امام علی علیه السلام فراهم آمده است.
- 2 - خطبه 6/175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 3 - ینابیع المودّة ص 40، قالت فاطمه علیها السلام: «نَظَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام وَ قَالَ: هَذَا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّةِ»
- 4 - نامه 45/5 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 5 - خطبه 209/3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 6 - نامه 53/44 نهج البلاغه المعجم المفهرس.
- 7 - کامل ابن اثیر، ج 3، ص 297
- 8 - حکمت 73 نهج البلاغه معجم المفهرس.
- 9 - نامه 53/2 نهج البلاغه معجم المفهرس.
- 10 - نامه 59 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 11 - خطبه 160/23 نهج البلاغه معجم المفهرس.
- 12 - نامه 53/10 نهج البلاغه معجم المفهرس.
- 13 - ضیع، یعنی کفتار که در اغفال شدن ضرب المثل بود، با سر و صداهایی که شکارچیان بوجود می آوردند و سر در لانه فرو برده، از خطرات پیرامون خود غافل می شد و شکار می گردید و آنگاه ضرب المثل برای انسان بی اطلاع گردید.
- 14 - خطبه 6 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 15 - خطبه 10 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 16 - دعوت کنندگان، طلحه و زبیر و عائشه می باشند.
- 17 - خطبه 10 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 18 - خطبه 26/6 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 19 - خطبه 27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 20 - خطبه 124 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 21 - خطبه 66 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 22 - سوره محمد صلی الله علیه و آله، آیه 35

- 23 - خطبه 56 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 24 - خطبه 22 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 25 - نامه 33 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 26 - خطبه 36 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 27 - خطبه 75 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 28 - خطبه 137 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 29 - ناسخ التواريخ امير المؤمنين عليه السلام ج 3 ص 5
- 30 - ناسخ التواريخ ج 2 ص 148 و 149
- 31 - نامه 13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است: 1- تاريخ طبري ج 3 ص 565 سنه 36: طبري شافعي (متوفى 310 هـ.)
- 2- تاريخ طبري ج 6 ص 3361: طبري شافعي (متوفى 310 هـ.)
- 3- كتاب صفين ص 154: نصر بن مزاحم (متوفى 212 هـ.)
- 4- تاريخ يعقوبى (ابن واضح) ج 2 ص 170: يعقوبى (متوفى 292 هـ.)
- 5- بحار الانوار ج 32 ص 414: مجلسى (متوفى 1110 هـ.)
- 6- كتاب احتجاج: طبرسى (متوفى 588 هـ.)
- 7- كتاب أمالى ج 2 ص 78: شيخ طوسى (متوفى 460 هـ.)
- 8- بحار الانوار ج 42 ص 176 باب 124 ح 35: مجلسى (متوفى 1110 هـ.)
- 9- بحار الانوار ج 68 ص 188: مجلسى (متوفى 1110 هـ.)
- 32 - بحار الانوار جلد 42 ص 151 و 150
- 33 - بحار الانوار ج 42 ص 151 و 150
- 34 - خطبه 25 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 35 - خطبه 7 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 36 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 245
- 37 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 251
- 38 - خطبه 13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 39 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 254
- 40 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 355
- 41 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 358

- 42 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 225
- 43 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 244
- 44 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 244
- 45 - خطبه 9 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 46 - خطبه 8 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 47 - خطبه 22 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 48 - خطبه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 49 - خطبه 200 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 50 - خطبه 26 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 51 - خطبه 84 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 52 - خطبه 22/5 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 53 - خطبه 43/1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 54 - نامه 62/13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 55 - نهج البلاغه، معجم المفهرس نامه 53/50
- 56 - شرح ابن ابى الحديد ج 5 ص 342 - و - وقعة صفين ص 308
- 57 - سوره عاديات، آيه 1
- 58 - بحار الانوار ج 41 ص 93
- 59 - ارشاد شيخ مفيد ص 44 - و - تاريخ طبرى ج 3 ص 38
- 60 - ناسخ التواريخ امير المؤمنين ج 1 ص 124
- 61 - مرد نامتناهى ص 24
- 62 - تاريخ ابن عساكر ج 3 ص 245 - و - الاستيعاب ج 2 ص 122 - و - أسد الغابة ج 4 ص 216 - و - مناقب خوارزمي ص 122
- 63 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 226
- 64 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 312
- 65 - تاريخ طبرى، ج 6 ص 3380 - و الامامة والسياسة، ج 1، ص 128 - و نور الابصار، ص 113 - و كامل ابن اثير، ج 3، ص 345
- 66 - نور الابصار، ص 115 - و شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 111، كلام 36

- 67 - تاریخ طبری، ج 6، ص 2380 و 2381 - و مناقب مرتضوی، ص 448 - و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 346 - و الامامة والسیاسة، ص 128 - و الامام علی، ج 6، ص 127 - و سفینه، ج 1، ص 384
- 68 - مناقب مرتضوی
- 69 - از نه نفری که گریخته بودند، دو تن به طرف خراسان گریخته و در سجستان اقامت گزیدند، و دو تن به یمن پناه بردند، و دو نفر نیز به عمان و مردی هم به بلاد جزیره، در کنار آب فرات محلی که آنرا شنّ شنّ به فتح شین و نون مشدد مکسر، کوه هائی است متصل به هم میان تهمامه و یمن می نامیدند. پناه برد و دو نفر نیز به حرّان گریختند که خوارج بعدی از نسل این گریختگان بوجود آمدند. (ناسخ کتاب خوارج ص 558 - و - نورالابصار ص 113)
- 70 - مروج الذهب، ج 2، ص 106 - و انساب الاشراف، ص 375 - 376 - و مناقب بن شهر آشوب، ج 3، ص 191، - و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 348 - و تاریخ طبری، ج 6، ص 3384 - و مناقب مرتضوی، ص 448، - و ناسخ، کتاب خوارج، ص 558 - و تاریخ بغداد، ج 2، ص 452، به نقل احقاق الحق، ج 8، ص 496، - و مناقب خوارج، ص 177 - و مسند احمد، ج 1، ص 88 به نقل ملحقات احقاق الحق، ج 8، ص 512 - و علی و فرزندان، ص 123 - و خصائص، ص 30
- 71 - سوره اعراف، آیه 56
- 72 - تفسیر درالمنثور، ج 3، ص 250 - و تفسیر کشاف، ج 2، ص 281 - و مجمع البیان، ج 5، ص 4 فصول المهمه، ص 111 - و الامام علی، ج 6، ص 141 - و تفسیر تنویر المقیاس، ص 202 از آن مرد به جای ذوالخویصره ابوالأخوص نام برده شده که البته این کنیه ها و القاب، تماماً مربوط به حرقوص است.
- 73 - سفینه، ج 1، ص 383
- 74 - زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 276
- 75 - ارجح المطالب، ص 559 - و مجمع الزاویه، ج 6، ص 239 بنا به نقل احقاق الحق، ج 8، ص 488
- 76 - مخدج به ضم میم و فتح دال بمعنی ناقص است، این همان ذوالثدیه است که او را مخدج الید می گفتند چون یک دستش ناقص بود.
- 77 - تامرا به فتح میم و تشدید راء نهر بزرگی بوده است.
- 78 - بحار، ج 38، ص 15
- 79 - بحار، ج 38، ص 15
- 80 - سوره زمر، آیه 12
- 81 - سفینه بحار، ج 2، ص 497 - و تفسیر نمونه، ج 19، ص 398
- 82 - تاریخ طبری، ج 6، ص 3384 - و الامام علی، ج 6، ص 146
- 83 - مروج الذهب، ج 2، ص 407

- 84 - نهج البلاغه كلام 59 - و ناسخ كتاب خوارج، ص 558
- 85 - تاريخ طبري، ج 6، ص 3384 - و مروج الذهب، ج 2، ص 407 - و كامل بن اثير، ج 3، ص 348 - و الامام علي، ج 6، ص 146
- 86 - كامل بن اثير، ج 3 ص 348 - و تاريخ طبري، ج 6 ص 3384
- 87 - شرح نهج البلاغه فيض، كلام 60
- 88 - خطبه 93/2 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 89 - جاذبه و دافعه علي عليه السلام، ص 156
- 90 - كتاب خوارج، ص 558 - و مسعودي در مروج الذهب، ج 2، ص 104 - و ابن اثير در كامل - و محدث قمي در تنمة المنتهى، واقعه نهروان را در سال سي و هشت هجري نقل نموده است.
- 91 - تاريخ طبري، ج 6، ص 3385 - و الامامة والسياسة، ج 1، ص 129 - و كامل ابن اثير، ج 3 ص 349 - و الامام علي عليه السلام، ج 6، ص 152 - و مروج الذهب، ج 2، ص 407
- 92 - خطبه 119 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است: 10- بحارالانوار ج 34 ص 123: مجلسي (متوفاي 1110 هـ.)
- 11- احتجاج ج 1 ص 190: طبرسي (متوفاي 588 هـ.)
- 12- ارشاد القلوب ص 117: ديلمي (متوفاي 771 هـ.)
- 13- تحف العقول ص 140 وصايای علي عليه السلام: ابن شعبه حراني (متوفاي 332 هـ.)
- 14- دستور معالم الحكم ص 59 و ص 95: قاضي قضاعي (متوفاي 454 هـ.)
- 15- غررالحكم ج 1 ص 84: آمدی (متوفاي 588 هـ.)
- 16- عيون الحكم والمواعظ: ابن شاکر واسطی (متوفاي 600 هـ.)
- 17- حلیة الاولیاء ج 1 ص 77 و 78: ابونعیم اصفهانی (متوفاي 402 هـ.)
- 18- کتاب النهایة ج 2 ص 287: ابن اثیر شافعی (متوفاي 606 هـ.)
- 19- تذکرة الخواص ص 124: ابن جوزی حنفی (متوفاي 654 هـ.)
- 20- الحکمة الخالدة ص 112: ابن مسکویه (متوفاي 421 هـ.)
- 21- عقد الفريد ج 4 ص 139 و ج 2 ص 111: ابن عبد ربه مالکی (متوفاي 328 هـ.)
- 22- مجمع الامثال ج 2 ص 29: میدانی (متوفاي 518 هـ.)
- 23- کتاب المستقصى ج 1 ص 240 ح 1022: زمخشری معتزلی (متوفاي 538 هـ.)
- 93 - - غررالحكم ج 1 ص 396 و ج 4 ص 13 و 487: آمدی (متوفاي 588 هـ.) 25- كتاب طراز ج 1 ص 217:

سيد يمانی

- 26- کتاب الغارات (بنقل ابی الحديد ج 1 ص 203): ابن هلال ثقفی (متوفای 202 هـ).
- 27- اصول کافی ج 1 ص 207: کلینی (متوفای 328 هـ).
- 28- تفسیر عیاشی (در تفسیر آیه 106 نحل): عیاشی (متوفای 300 هـ).
- 29- قرب الاسناد: حمیری (متوفای 290 هـ).
- 30- أنساب الاشراف ج 2 ص 119: بلاذری (متوفای 279 هـ).
- 31- مستدرک ج 2 ص 385: حاکم نیشابوری شافعی (متوفای 258 هـ).
- 32- کتاب الفتن: نعیم بن حماد (متوفای 228 هـ).
- 33- کتاب أمالی ص 214: شیخ طوسی (متوفای 460 هـ).
- 34- کتاب ارشاد ص 151: شیخ مفید (متوفای 413 هـ).
- 35- الملاحم والفتن ص 75: سیدین طاووس (متوفای 664 هـ).
- 36- کتاب الرجال ص 103: علامه کشی (متوفای 340 هـ).
- 37- تاریخ دمشق ج 5 ص 47: ابن عساکر شافعی (متوفای 573 هـ).
- 38- کتاب أمالی ص 131: شیخ طوسی (متوفای 460 هـ).
- 39- روضه کافی ج 8 ص 19 و 31 و ج 5 ص 21: کلینی (متوفای 328 هـ).
- 40- ربیع الابرار (باب سکوت): زمخشری معتزلی (متوفای 538 هـ).
- 41- سراج الملوک ص 484: طرطوشی (متوفای 520 هـ).
- 94 - میمنه یعنی، دست راست لشگر و میسره یعنی دست چپ لشگر
- 95 - نامه 54 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است: 42- المقامات فی مناقب امیر المؤمنین علیه السلام: ابو جعفر اسکافی معتزلی (متوفای 240 هـ).
- 43- الامامة والسياسة ج 1 ص 70: ابن قتیبة (متوفای 276 هـ).
- 44- تاریخ ص 173: ابن أعمم کوفی (متوفای 314 هـ).
- 45- تحف العقول ص 94: ابن شعبه حرانی (متوفای 380 هـ).
- 46- روضه کافی ج 1 ص 19: کلینی (متوفای 328 هـ).
- 47- مطالب السئوول ص 115: ابن طلحة شافعی (متوفای 652 هـ).
- 48- کتاب مناقب ص 183: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای 993 هـ).
- 49- بحار الانوار ج 8 ص 417 و ج 32 ص 135: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- 50- کشف الغمة ج 1 ص 324: اربلی (متوفای 689 هـ).
- 51- بحار الانوار ج 32 ص 135: مجلسی (متوفای 1110 هـ).

- 52- احتجاج ج 1 ص 161: طبرسی (متوفای 588 هـ).
- 53- مناقب ج 3 ص 152: ابن شهر آشوب (متوفای 588 هـ).
- 54- تذکرة الخواص ص 70: ابن جوزی حنفی (متوفای 654 هـ).
- 55- الفتوح ج 2 ص 468: ابن اعثم کوفی (متوفای 314 هـ).
- 96 - طلحه تا سه روز نگذاشت جنازه عثمان را دفن کنند، افرادی را مأمور کرد تا با سنگ باران کردن خانواده عثمان مانع دفن او شوند، که سرانجام با دخالت امام او را دفن کردند.
- 97 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- 98 - خطبه 172 / 4 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است: 56- احتجاج ج 1 ص 268: طبرسی (متوفای 588 هـ).
- 57- الامامة والسياسة ج 1 ص 156: ابن قتيبة (متوفای 276 هـ).
- 58- الغارات ج 1 ص 308: ابن هلال ثقفي (متوفای 283 هـ).
- 59- أمالي: شيخ صدوق (متوفای 381 هـ).
- 60- بحارالانوار ج 32 ص 92 و ج 38 ص 318: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- 61- بحارالانوار ج 29 ص 629 و 44 و ص 646: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- 62- تاريخ طبري ج 3 ص 16 سنه 36: طبري شافعي (متوفای 310 هـ).
- 63- تفسير قمي ج 2 ص 184 و 185: علي بن ابراهيم (من أعلام القرن 3 هـ).
- 64- رسائل العشر ص 125: شيخ طوسي (متوفای 460 هـ).
- 65- عقدالفرید ج 2 ص 227: ابن عبد ربه مالکی (متوفای 328 هـ).
- 66- غررالحكم ص 329: آمدی (متوفای 588 هـ).
- 67- كتاب النهاية (باب الباء): ابن أثير شافعي (متوفای 606 هـ).
- 68- كتاب جمل ص 123 و 171: شيخ مفيد (متوفای 413 هـ).
- 69- كتاب رسائل (طبق نقل سيد بن طاووس): كليني (متوفای 328 هـ).
- 99 - هُودَج نام شتری عسگر بود، شتری که یعلی بن منیه او را به دویست دینار خریده بود و آن هُودَج هُوجی بزرگ بود که از چوب ساخته و میخ های آهنی بر او زده و پوست شتری در او کشیده که عَلمِ اَهلِ بصره بر روی آن هودج نصب شده بود.
- 100 - آن استری خِنگ بود که او را دُلْدُل می گفتند.
- 101 - الاغ پیامبر که دُلْدُل نام داشت.
- 102 - مالک اشتر آن روز، روزه دار بود.

- 103 - ناسخ کتاب جمل، ص 201 - و کامل بن اثیر، ج 3، ص 284 - و وقعه صفین، ص 161 - و مروج الذهب، ج 2، ص 375
- 104 - شرح حدیدی، ج 3 ص 244، کلام 50 - و شرح فیض، کلام 51، ص 129 - و ناسخ تاب صفین، ص 203
- 105 - وقعه صفین، ص 94-95 - و تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 188
- 106 - الامامة و السياسة، ج 1، ص 95 - و وقعه صفین، ص 95
- 107 - تاریخ طبری، ج 6، ص 3269 - و تجارب السلف، ص 47 - و کامل بن اثیر، ج 3، ص 285 - و الامام علی، ج 4، ص 304
- 108 - کامل بن اثیر، ج 3 ص 286 - و وقعه صفین، ص 188 - و یعقوبی، ج 2، ص 188 - و تاریخ طبری، ج 6، ص 3271 - و ناسخ کتاب صفین، ص 216 - و فصول المهمه، ص 78
- 109 - حمص بکسر حاء و سکون میم و صاد مهمله شهر بزرگی است میان شام و حلب. معجم البلدان، ج 2، ص 334
- 110 - الامامة و السياسة، ج 1، ص 96
- 111 - کامل ابن اثیر، ج 3، ص 289 و 291
- 112 - کامل ابن اثیر، ج 3، ص 284
- 113 - تاریخ طبری، ج 6، ص 3282 - و کامل بن اثیر، ج 3، ص 292 - و مسعودی در مروج الذهب، ج 2، - و نصر بن مزاحم، در وقعه صفین، ص 202، - و سپهر در ناسخ کتاب صفین، ص 231
- 114 - کامل بن اثیر، ج 3، ص 294
- 115 - کتاب صفین، نصر بن مزاحم، ص 214
- 116 - فصول المهمه، ص 88
- 117 - خوارزمی نام او را کریب نموده که سرینجه قوی داشت اگر سکه ای را با انگشت ابهام خود میمالید، نقش سکه محو می شد. (مناقب خوارزمی، ص 147) - و ابن شهر آشوب در ج 3، ص 174 نام او را کریب بن صباح ثبت کرده است.
- 118 - مناقب خوارزمی، ص 148
- 119 - فصول المهمه، ص 90
- 120 - الامامة والسیاسة، ج 1، ص 95 - و کامل بن اثیر، ج 3، ص 312 - و ناسخ کتاب صفین، ص 259
- 121 - الامام علی علیه السلام، ج 2، ص 398
- 122 - الامام علی علیه السلام، ج 2، ص 35

- 123 - مروج الذهب، ج 2، ص 387 - و الامامة و السياسة، ج 1، ص 95 - و زندگانی امیرالمؤمنین، ص 306 - و در سفینه نیز با اندک تفاوتی نقل شده، ج 2، ص 263
- 124 - . نابه: زن معروفه، آلوده دامن، که مادر عمر و عاص بود، زن اسفی بود که عبدالله بن جدعان او را خرید چون فاسد و بی پروا بود او را رها کرد، وقتی عمر و عاص متولد شد، ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغفه، ابوسفیان، عاص بن وائل، هر کدام ادعا داشتند که عمرو، فرزند اوست: ربیع الابرار،
- 125 - عمرو عاص در این فکر بود که در میدان صفین روزی خودی نشان دهد، تا آن که سوار نقاب داری از سپاه امام علی علیه السلام به میدان آمد، عمرو فکر کرد که حریف او می شود، با شجاعت در مقابل نقاب دار ایستاد و گرد و خاک کرد، وقتی حمله آغاز شد دانست که آن نقاب دار، علی علیه السلام است، درمانده شد چه کند؟ مقاومت کند کشته می شود، فرار کند آبرویش می رود، هنوز انتخاب نکرده بود که حمله امام به او مهلت نداد از روی اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود دید، ناگاه زشت ترین حيله را بکار گرفت، که عورت خود را آشکار کرد، و امام او را در پستی و رسوایش واگذار، عمرو عاص با کمال ذلت فرار کرد، و در میان دو لشکر آن روز، و در پیشگاه تاریخ تا روز قیامت خود را آبرو برد.
- 126 - اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است: 70- عیون الاخبار ج 3 ص 10: ابن قتیبه (متوفای 276 هـ).
- 71- عقدالفرید ج 2 ص 287: ابن عبد ربه مالکی (متوفای 328 هـ).
- 72- امتاع والمؤانسة ج 3 ص 183: ابوحیان توحیدی (متوفای 380 هـ).
- 73- محاسن و المساوی ص 54: بیهقی شافعی (متوفای 569 هـ).
- 74- أنساب الاشراف ج 2 ص 151 و 145 و 127: بلاذری (متوفای 279 هـ).
- 75- کتاب أمالی ج 1 ص 131 م 5 ح 208/21: شیخ طوسی (متوفای 460 هـ).
- 76- کتاب النهایة ج 4 ص 59 و 89: ابن اثیر شافعی (متوفای 606 هـ).
- 77- بحارالانوار ج 33 ص 221 ح 509 و ص 223: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- 78- الغارات ج 1 ص 302 و 317: ابن هلال ثقفی (متوفای 283 هـ).
- 79- جواهر المطالب ص 81: عبدالله السلمي
- 80- کتاب مجالس ص 63 م 7 ذح 8 پاورقی: شیخ مفید (متوفای 413 هـ).
- 81- احتجاج ج 1 ص 433 ح 96 ط جدید: طبرسی (متوفای 588 هـ).
- 127 - مناقب خوارزمی، ص 158 - و مناقب مرتضوی، ص 434 - و فصول المهمه، ص 91
- 128 - کامل بن اثیر، ج 3، ص 321
- 129 - حرقوص، به ضم حاء و سکون راء و ضم قاف، فرزند زهر، و او را حرقوص ذوالندیه می گفتند. روزی در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کثرت عبادت حرقوص سخن گفتند، حضرت فرمود: وی را نمی شناسم، در این حال

حرقوص در آمد، گفتند این است، رسول خدا فرمود: در میان دو چشم او نشانی می بینم که علامت شیطان است، چون نزدیک آمد حضرت فرمود: آیا در اینحال که بر ما وارد می شدی نفست به تو چنین وانمود نمی کرد که در میان این قوم هرگز کسی به رتبه تو نمی رسد؟

حرقوص گفت: بلی.

سپس راهی مسجد شد و به نماز ایستاد.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: آیا مردی نیست که او را به هلاکت برساند.

ابوبکر برخاست و به سراغ او رفت او را در حال رکوع دید، به خود گفت: چگونه کسی را گردن بزنم که رکوع می کند و لا اله الا الله می گوید و برگشت، حضرت فرمود: بنشین تو با او مصاحب نیستی، آنگاه به علی علیه السلام فرمود: تو قاتل او هستی. علی علیه السلام در پی او رفت ولی او را نیافت، برگشت و به عرض پیامبر ساند که او را نیافتم، پیامبر خدا فرمود: اگر او کشته می شد، فتنه پایان می یافت.

به روایت دیگر فرمود: این نخستین کسی است که از امت من خروج می کند اگر او را می کشتید دو نفر اختلاف نمی کرد. (مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 187)

نقل شده است که بدین جهت او را ذوالنذیه می گفتند که جای یکدست او را پاره گوشتی بود مانند پستان زنان و دارای چند تار موی تراز مانند سبیل گربه، وقتی آنرا می کشیدند به اندازه دست دیگرش و چون رها می شد جمع و منقبض گردیده به شانه بر می گشت و کوتاه می شد. (کامل ابن اثیر، ج 3 - و ناسخ کتاب ج 3 از کتاب دوم، ص 558 - و مناقب مرتضوی، ص 448).

130 - سوره نحل، آیه 93.

131 - کامل ابن اثیر، ج 3، ص 334 - و تاریخ طبری، ج 6، ص 3360

132 - خوارج، یعنی شورشیان این واژه از خروج به معنای سرکشی و طغیان، گرفته شده است، کلمه خروج دو معنای نزدیک به هم دارد، یکی در مقام پیکار و جنگ و دیگری تمرّد و عصیان کردن.

133 - جاذبه و دافعه علی علیه السلام، ص 122

134 - حروراء به فتح حاء و راء و سکون واو و راء دوم دهی است در پشت کوفه و یا محلی است در دو میلی کوفه معجم البلدان.

135 - کشف الغمّه، ج 1، ص 264 - و علی و فرزندان، ص 107

136 - تاریخ طبری، ج 6، ص 3363 - و الامام علی علیه السلام، ج 5، ص 267

137 - تاریخ سیاسی اسلام، ص 322

138 - نهروان، گویا نام کوره های آب میان بغداد و واسط و دارای آبادی بوده که از بین رفته و اثار عمارتها نمایان است. (معجم البلدان)

- 139 - کامل ابن اثیر ج 3، ص 342 - و تاریخ طبری، ج 6، ص 3374 - و ناسخ ج امیرالمؤمنین علیه السلام، ص 541 - و تحفة الاحباب، ص 181 - و الامامة والسياسة، ج 1، ص 126 - و سفینه بحار، ج 1، ص 383
- 140 - نورالابصار، شبلنجی، ص 112 - و تاریخ طبری، ج 6، ص 3376 - و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 343 - و الامامة والسياسة، ج 1، ص 127 - و ناسخ کتاب خوارج، ص 542
- 141 - منجم، از طریق ستاره شنای ک پیشگویی می کند و کاهن (غیب گو) با کمک گرفتار از شیطان و جن حق می دهد، می گویند شخص مورد نظر عقیف بن قیس برادر اشعث بن قیس بود.
- 142 - خطبه 79 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است: 82 - کتاب صفین: ابراهیم بن دیزیل المحدث (متوفای 281هـ).
- 83 - کتاب آمالی ص 338 مجلس 64 حدیث 16: شیخ صدوق (متوفای 381 هـ).
- 84 - عیون الجواهر (بنقل از فرج المهموم): شیخ صدوق (متوفای 381 هـ).
- 85 - فرج المهموم ص 57 و 59: سیدبن طاووس (متوفای 664 هـ).
- 86 - أنساب الاشراف ج 2 ص 368 ح 437: بلاذری (متوفای 279 هـ).
- 87 - تذكرة الخواص ص 145: ابن جوزی حنفی (متوفای 567 هـ).
- 88 - کتاب احتجاج ج 1 ص 560 ط جدید: طبرسی (متوفای 588 هـ).
- 89 - زهر الاداب: ابواسحاق قیروانی (حدود 425 هـ).
- 90 - كنزالفوائد ص 165: کراجکی (متوفای 449 هـ).
- 91 - بحارالانوار ج 55 ص 258 ح 50: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- 92 - انوار النعمانية ج 1 ص 195: جزائری (متوفای 1112 هـ).
- 93 - بحارالانوار ج 33 ص 362 ح 596: جزائری (متوفای 1112 هـ).
- 94 - ربیع البرار ج 1 ص 108 ح 93 ب 2: زمخشری معتزلی (متوفای 538 هـ).
- 143 - تاریخ طبری، ج 6، ص 3371 - و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 340 (سه هزار و دویست نفر از آن سپاه از اهل بصره بودند).
- 144 - تاریخ طبری، ج 6، ص 3375-3376 - و الامامة والسياسة، ج 1، ص 127 - و مروج الذهب، ج 2، ص 405 - و تتممة المنتهى، ج 1، ص 30 - و الامام علی، ج 6، ص 109 - و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 343
- 145 - کامل ابن اثیر، ج 3، ص 343 - و الاما علی، ج 6، ص 110 - و تاریخ طبری، ج 6، ص 3377 - و انساب الاشراف، ص 369 - و فصول المهمه، ص 109
- 146 - نامه 77 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 147 - سوره اعراف، آیه 30 و 31

- 148 - این حدیث را صاحب وسائل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام در ج 3، ص 340 نقل نمده است.
- 149 - ناسخ کتاب خوارج، ص 551
- 150 - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 188
- 151 - ناسخ کتاب خوارج، ص 535
- 152 - نساء آیه 9
- 153 - بحار الانوار، ج 33، ص 397
- 154 - سوره قصص، آیه 9
- 155 - شخصیت علی علیه السلام، ص 122 - و کامل بان اثیر، ج 3، ص 345 - و ناسخ کتاب خوارج، ص 554.
- 156 - بحار الانوار، ج 33، ص 396
- 157 - ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج 1 ص 162
- 158 - شرح ابن ابی الحدید ج 5 ص 342 - و - وقعة صفین ص 308
- 159 - مستدرک الوسائل ج 2 ص 265
- 160 - بحار الانوار ج 20 ص 44 و 45
- 161 - ناسخ التواریخ ج 2 ص 380
- 162 - تاریخ یعقوبی ج 2 ص 23 - و - طبری ج 2 ص 113 - و - كشف الغمّة ص 62
- 163 - ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج 1 ص 215
- 164 - حکمت 322 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 165 - نامه 4 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 166 - نام سرزمینی که در آن صلح نامه بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سران قریش امضاء شد.
- 167 - کوکب درّی ج 2 ص 126 (ماجرای مفصلی نقل شده، به آنجا مراجعه فرمائید).
- 168 - خطبه 54 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 169 - نامه 8 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 170 - تحفة المجالس ص 148
- 171 - سوره بقره، آیه 207
- 172 - به تفسیر کشاف زمخشری، و اسباب النزول واحدی و اسدالغابه ابن اثیر، رجوع شود.
- 173 - سوره توبه آیه 9
- 174 - تفسیر طبری از انس، ج 10 ص 59، و اسباب النزول واحدی ص 182، و تفسیر قرطبی ج 8 ص 91، و تفسیر راضی و نسفی و سیوطی و دیگران، نقل از فضائل الخمسه ج 1 ص 279

- 175 - کتاب اشارات و تنبیہات، نمطُ نُہم - و - نامہ 45/19 نہج البلاغہ معجم المفہرس مؤلف
- 176 - خطبہ 51 نہج البلاغہ معجم المفہرس مؤلف
- 177 - خطبہ 51 نہج البلاغہ معجم المفہرس مؤلف
- 178 - نامہ 50 / 3 نہج البلاغہ معجم المفہرس مؤلف، اسناد و مدارک این نامہ بہ شرح زیر است: 95- کتاب صفین ص 107: نصر بن مزاحم (متوفای 202 ہ.)
- 96- کتاب أُمالی ج 1 ص 217 م 8: شیخ طوسی (متوفای 460 ہ.)
- 97- کتاب أُمالی: شیخ مفید (متوفای 413 ہ.)
- 98- منهاج البراعۃ ج 3 ص 158: ابن راوندی (متوفای 573 ہ.)
- 99- بحار الانوار ج 72 ص 354: مجلسی (متوفای 1110 ہ.)
- 100- بحار الانوار ج 33 ص 469 و 75 و 589: مجلسی (متوفای 1110 ہ.)
- 101- تحف العقول ص 180: ابن شعبہ حرانی (متوفای 380 ہ.)
- 179 - مجالس الواعظین ج 1 ص 142
- 180 - خطبہ 207 نہج البلاغہ معجم المفہرس مؤلف، اسناد و مدارک این خطبہ بہ شرح زیر است: 102- تاریخ طبری ج 3 ص 107 (در حوادث سنہ 37): طبری شافعی (متوفای 310 ہ.)
- 103- منهاج البراعۃ ج 2 ص 321: ابن راوندی (متوفای 573 ہ.)
- 104- تذکرۃ الخواص ص 292: ابن جوزی حنفی (متوفای 654 ہ.)
- 105- بحار الانوار ج 32 ص 562 ح 467 ب 12: مجلسی (متوفای 1110 ہ.)
- 106- ربیع الابرار ج 4 ص 268 ح 64: زمخشری معتزلی (متوفای 538 ہ.)
- 107- الکامل ج 2 ص 198: ابن اثیر شافعی (متوفای 606 ہ.)
- 181 - شرح ابن ابی الحدید ج 1 خطبہ 13
- 182 - مصعب بن عمیر بن ہاشم بن عبد مناف مکنی بہ ابو عبد اللہ از فضلاء و بہترین صحابہ و از سبقت گیرندگان بہ اسلام است. اسلام آورد هنگامی کہ رسول اللہ ﷺ در دار الارقم بود. اسلام خویش را از ترس پدر و مادرش پوشیدہ داشت و چون پدر و مادرش از این امر آگاہ شدند او را زندانی نمودند تا اینکه او بہ حبشہ مہاجر کرد. پیامبر ﷺ او را با دوازده تن، اہل عقبہ دوّم فرستاد تا اہالی مدینہ را فقاہت بیاموزد و بر آنها قرآن تلاوت کند. او نخستین کسی است کہ بہ گردآوری جماعت در مدینہ پرداخت و بہ دست او سعد بن معاذ اسلام آورد. جنگ بدر را دید و در جنگ اُحد در حالی کہ 40 سالہ بود، بہ شہادت رسید و ہمسر او و حمنۃ دختر جحش بود. (تہذیب الاسماء - 971).
- 183 - سیرہ معصومان ج دوّم ص 716، سیّد محسن امین - و - نامہ 14 نہج البلاغہ معجم المفہرس مؤلف

- 184 - نامه 29 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است: 108 - کتاب الغارات ج 2 ص 373 و 412: ابن هلال ثقفی (متوفای 283 هـ).
- 109 - منهاج البراعة ج 3 ص 69: ابن راوندی (متوفای 573 هـ).
- 110 - بحار الانوار ج 33 ص 496 ح 701: مجلسی (متوفای 1110 هـ).
- 111 - انساب الاشراف ج 2 ص 430 و 429: احمد بلاذری (از علمای قرن 3 هـ).
- 112 - ربيع الابرار ج 3 ص 385 ح 108 ب 51: زمخشری معتزلی (متوفای 538 هـ).
- 185 - نامه 2 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 186 - بحار الانوار ج 42 ص 12 حدیث 10
- 187 - نامه 53/44 نهج البلاغه المعجم المفهرس.
- 188 - خطبه 27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 189 - خطبه 66 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 190 - خطبه 11 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 191 - نامه 61 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 192 - خطبه 193/16 نهج البلاغه معجم المفهرس
- 193 - نامه 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 194 - نامه 12 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 195 - نامه 53/51 نهج البلاغه معجم المفهرس.
- 196 - نامه 13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 197 - نامه 61 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 198 - نامه 42 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 199 - نامه 34 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 200 - نامه 53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 201 - مانند نامه 40 و 41 و 71.
- 202 - نامه 12 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 203 - نامه 11 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 204 - نامه 60 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف
- 205 - بحار الانوار ج 20 ص 67
- 206 - خطبه 115/192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

- 207 - خداوند بزرگ آگاهی نسبت به عواقب آن شب هولناک را در اختیار امام علی علیه السلام نگذاشته بود تا او را بیازماید و الگوی دیگر مجاهدان گردد، همانگونه که پیامبران خود را آزمود.
- 208 - سوره بقره، آیه 207
- 209 - الامام علی علیه السلام رجل الاسلام المخلد ص 53
- 210 - سوره یس از آیه 1 تا 3
- 211 - سوره یس آیه 8
- 212 - سوره انفال آیه 30
- 213 - امالی شیخ طوسی ص 300 - و - فاطمه زهرا علیها السلام ص 115، ترجمه صادقی
- 214 - سوره شعراء، آیه 214
- 215 - خصال ج 2 ص 125 - و - ثمرات الانوار ج 3 ص 189
- 216 - كشف الغمّه، و حدیقه الشیعه ص 146
- 217 - بحارالانوار ج 6 ص 495
- 218 - سیره ابن هشام
- 219 - تذکره ابن جوزی ص 32
- 220 - تفسیر برهان ج 2 ص 114
- 221 - امالی شیخ صدوق
- 222 - روضة الصفاء ج 2 ص 111
- 223 - علل الشرایع شیخ صدوق
- 224 - توضیح دادند که: یعنی: خلیفه اول و دوم
- 225 - شعب، درّه ای در کوه های اُحُد که به صورت مخفیگاه بود.
- 226 - بحارالانوار ج 20 ص 44 - و - روضة الصفاء ج 2 ص 112 - و - سفینه البحار ج 1 ص 149
- 227 - الخرایج - و - خلاصة الأخبار ص 275
- 228 - حق الیقین ص 132 و اربعین خطیب بغدادی
- 229 - نگاهی به زندگانی دوازده امام علیهم السلام، نوشته: علامه حلی، ترجمه: محمدی اشتهاردی
- 230 - شرح ابن ابی الحدید ص 153
- 231 - الغدیر ج 3 باب (مناشدة)
- 232 - ینابیع الموده ص 87 - و - الصواعق المحرقة ص 93
- 233 - مروج الذهب ج 1 ص 301 - و - عبدالله بن سبا ج 1 ص 125

- 234 - مروج الذهب ج 1 ص 301
- 235 - احتجاج طبرسی ج 1 ص 104
- 236 - بحارالانوار ج 30
- 237 - بحارالانوار ج 31 ص 315 و 372
- 238 - صحیح بخاری ج 8 ص 185
- 239 - شرح ابن ابی الحدید ص 6 نامه 45 و شرح فیض ج 2 ص 958
- 240 - احقاق الحق، ج 4 ق ص 150، 331 و ج 5، ص 60
- 241 - سفینه بحار، ج 1، ص 691
- 242 - منتهی الآمال، ج 1، ص 69 - و کشف ترمذی - و مناقب ص 451 - و در کفایة الموحدين، ج 2، ص 115
- 243 - ثمرات الانوار ج 2 ص 260 - و - شبهای پیشاور ص 557
- 244 - روضه کافی ص 58 و 63 - و - تاریخ الخلفاء سیوطی رحمته الله ص 13
- 245 - بداية المجتهد ج 1 ص 346 - و - زادالمعاد ج 2 ص 205 - و - شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 167 - و - مُعْنَى ابن قدامه ج 7 ص 527 - و - محلّی ابن حزم ج 7 ص 107
- 246 - مسند احمد ج 1 ص 92
- 247 - موطأ مالک ص 336 - و - تاریخ ابن کثیر ج 5 ص 129
- 248 - سنن نسائی ج 2 ص 15 - و - مسند احمد ج 1 ص 57 - و - تاریخ ابن کثیر ج 5 ص 126 - و - صحیح مسلم 896 - و - مسند احمد ج 1 ص 97 و 136 - و - سنن بیهقی ج 5 ص 22 - و - صحیح بخاری ج 1 ص 190 - و - مسند طيالسی ج 1 ص 16
- 249 - سوره غافر (40) آیه 28
- 250 - عبدالرزاق مصنف ج 11 ص 339 - 349
- 251 - روضه کافی ص 206، و کتاب السقیفه: جوهری
- 252 - کتاب السنه ابن ابی عاصم ص 488، 499
- 253 - تاریخ المدینة المنورة ج 2 ص 1043، 1044
- 254 - مروج الذهب ج 2 ص 337 - و - انساب الاشراف ج 4 ص 532، 536
- 255 - الفتوح ج 2 ص 153، 155 - و - تاریخ المدینة المنورة ج 2 ص 1099 - 1100 - و - انساب الاشراف ج 4 ص 537 تا 541، یکی از چیزهایی که اباذر در اعتراضاتش مطرح می کرد همین کتک خوردن عمّار بن یاسر بود. - و - کتاب الفتوح ج 2 ص 155.
- 256 - الفتوح ج 2 ص 162

257 - تاریخ الطبری ج 4 ص 268 - و - الغدیر ج 8 ص 99 به نقل از سنن ابی داوود ج 1 ص 308، و الآثار
قاضی ابو یوسف ص 30 - و - کتاب الامام شافعی ج 1 ص 159، ج 7 ص 175 - و - سنن الکبری بیهقی ج 3
ص 144.

258 - شرح نهج البلاغه ج 3 ص 42، ابن ابی الحدید

259 - انساب الاشراف ج 4 ص 524 تا 527 - و - تاریخ المدینة المنورة ج 2 ص 1049 تا 1054

260 - تاریخ سیاسی اسلام تا سال 40 هجری ص 349 تا 356، بحث مخالفین خلیفه سوم (بلاذری می نویسد:

درباره انتقادی که از خلیفه سوم دفاع نکند، - و انساب الاشراف ج 4 ص 549 ش 1411.

261 - طبقات الکبری ج 8 ص 113 - و - البیان و التبیان ج 1 ص 377 - و - نشر الدر ج 2 ص 12، و ج 4
ص 34.

262 - نامه 62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف

263 - تاریخ الطبری ج 4 ص 267.

264 - سوره محمد، آیه 35

265 - الخمیس: لشگری که از پنج جهت آراسته باشد، عقب، جلو، راست، چپ، و قلب سپاه.

فهرست مطالب

3	 سرآغاز
7	 اوّل - الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان
9	 دوّم - اقسام الگوهای رفتاری
10	 ضرورت ها
11	 1 - ضرورت ارتش
11	 1. طبقات اجتماعی و ارتش
13	 2. نیاز جامعه به ارتش
15	 3. توجّه به نظم (سانترالیستی) در ارتش
16	 2 - هدفداری نظامی
16	 1. خودسازی معنوی نظامیان
18	 2 - ضرورت خداگرایی
20	 3 - توجّه به الگوهای تربیتی
21	 4 - خداگرایی فرماندهان نظامی
24	 فصل اول: مسئولیت فرماندهی در شرایط صلح
25	 1 - آگاهی از اوضاع سیاسی کشور
26	 2 - هشدارهای بجا به ملت
28	 3 - فراهم آوردن امکانات مقابله با دشمن
29	 4 - حفظ آمادگی و روحیه رزمی ملت
30	 5 - آموزش های حساب شده برای جهاد و شهادت
31	 6 - تداوم آموزش نظامی
33	 7 - الگوسازی و ارائه سمبل های مقاومت
34	 8 - دشمن شناسی
35	 9 - نفوذ دادن نیروهای اطلاعاتی در خاک دشمن

36	10 - افشاگری و پاسخ به شبهات دشمن
40	11 - انتخاب فرماندهان لایق
45	فصل دوم: مسئولیت های رهبری در آستانه جنگ
46	1 - آگاهی دادن مردم (نسبت به اخبار جاری کشور)
48	2 - آگاهی مردم و بسیج نیروها
49	3 - آگاهی سیاسی در جنگ جمل
51	4 - احساس مسئولیت امام در جنگ جمل
52	5 - دشمن شناسی
57	6 - اعلام مواضع قاطعانه نسبت به جنگ
59	7 - بسیج عمومی مردم
60	8 - تعیین مدیران لایق برای اداره جامعه
61	فصل سوم: تاکتیک های نظامی
61	1 - روش شکستن حلقه محاصره دشمن
63	2 - استفاده از اصل غافلگیری
66	3 - واقع نگری در عملیات نظامی
67	4 - پاسخ مناسب به دشمن
68	5 - استفاده از پرچم رسول خدا ﷺ در جنگ
69	6 - قدردانی از آسیب دیدگان جنگ
70	7 - آزادی اسیران در جنگ
71	8 - نبرد بی امان با منحرفان
77	9 - فرمان مداوای مجروحین
79	10 - آگاهی سیاسی امام و آمادگی برای نبرد با معاویه
81	11 - آمادگی رزمی برای مبارزه نهائی با معاویه
84	12 - شیوه های رزمی، تبلیغی امام در جنگ جمل
85	1 - مشورت با یاران
86	2 - اعلام اهداف جهاد اسلامی

87	3 - واقع بینی در نبرد
88	4 - ایراد سخترانی های افشاگرانه
90	5 - ارسال نامه های هدایتگر
93	6 - تبلیغات حساب شده برای نفی شایعات دشمن
95	7 - فرستادن هیئت های صلح
96	8 - خودداری از آغاز نبرد
98	9 - آرایش نظامی سپاه
99	10 - نصیحت فرماندهان کل دشمن
103	11 - پند و اندرز دادن سپاه دشمن با قرآن
105	12 - آغاز نبرد سازماندهی شده
106	13 - خط شکنی های فرماندهی کل
115	14- عفو و گذشت
117	13 - شیوه های مبارزه در جنگ صفین
117	1- تلاش برای بدست آوردن موقعیت بهتر
118	2 - حملات غافلگیرانه
120	3 - عفو و ایثار
121	4 - صلح طلبی و فرستادن هیئت های مذاکره
126	5 - پرهیز از آغازگری در جنگ
127	6 - آرایش نظامی سپاه و پاسخ دادن به حملات دشمن
128	7 - حملات کارساز امام علی (ع)
134	14 - شیوه های رزمی، تبلیغی امام در جنگ نهروان
134	1 - تلاش در هدایت سران خوارج
137	2 - آزاد گذاشتن خوارج و رعایت حقوق آنها
138	3 - آغاز شورشگری خوارج و آمادگی رزمی امام علی (ع)
140	الف - آغاز قتل و غارت
142	ب - آمادگی رزمی امام علی (ع)

145.....	4 - اعزام هیئت های مذاکره صلح
149.....	5 - بحث و مناظره امام با سران خوارج
159.....	فصل چهارم: نقش شعارهای حماسی در جنگ
159.....	1 - انتخاب شعارهای متناسب با شعارهای دشمن
160.....	2 - استفاده از شعارهای الله اکبر
161.....	3 - تشویق به خلق شعارهای کوبنده
162.....	4 - شعارهای متناسب در جنگ اُحد
164.....	فصل پنجم: اطاعت از فرماندهی
164.....	1 - نکوهش رزمنده پیروز
165.....	2 - قاطعیت در اجرای فرامین رهبری
166.....	فصل ششم: نکوهش از عدم شرکت در جنگ
166.....	1 - سرزنش بزرگان کوفه
168.....	2 - نهی زنان از گریه بلند پس از جنگ
169.....	فصل هفتم: شیوه های کاربردی امام (علیه السلام) (در جنگ)
169.....	1 - استفاده از نیروهای عاشق
170.....	2 - جسارت و بی باکی در مأموریت ها
171.....	3 - اعلام مواضع نسبت به جنگ
172.....	4 - برخورد قاطعانه با دشمن
173.....	5 - توجه به امدادهای الهی
174.....	6 - هدفداری در نبرد
177.....	7 - مدیریت صحیح نظامی (در جنگ خیبر)
179.....	8 - مردانگی و مروّت در جنگ
181.....	9 - حفظ اَسرار نظامی
183.....	10 - فرستادن فرزندان خویش به میدان جنگ
185.....	11 - شرکت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خط مقدّم

187	فصل هشتم: روش های برخوردی پس از جنگ
187	1 - اصول گرائی پس از جنگ
188	2 - عفو و هشدار
189	3 - تشکر از نیروهای عمل کننده
190	4 - روش برخورد با فراریان جنگی
191	شیوه های دفاعی امام علی علیه السلام
192	فصل اول: ضرورت دفاع
192	1 - ضرورت ارتش برای دفاع
194	2 - ضرورت جهاد برای دفاع
195	3 - آموزش های ضروری برای دفاع همه جانبه
197	4 - تقویت روحیه سربازان برای دفاع
198	5 - نکوهش از سستی مرزبانان
200	6 - انتخاب فرماندهان لایق
204	7 - عزل فرماندهان
209	8 - ضرورت مانورهای نظامی
214	فصل دوم: دفاع در کودکی
214	1 - دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کودکی
215	2 - خوابیدن به جای پیامبر صلی الله علیه و آله
216	3 - اولین مبارزه سرنوشت ساز
217	4 - فداکردن جان برای پیامبر صلی الله علیه و آله
220	5 - مبارزه در راه هجرت
221	6 - حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و عقد برادری
222	فصل سوم: دفاع در جنگ ها
222	1 - دفاع از جان پیامبر صلی الله علیه و آله
223	2 - برخورد با فراریان

224.....	3 - دفاع با 80 زخم کاری
225.....	4 - شکستن خطّ دفاعی خیبر
226.....	5 - دفاع از پیامبر ﷺ در شرائط بُحرانی
228.....	6 - پذیرش مأموریت دفاع در شرائط سخت
230.....	7 - تنها مدافع و مبارز صحنه پیکار
236	فصل چهارم: دفاع و بُت شکنی
236.....	1 - بت شکنی در کودکی
237.....	2 - شکننده بت بزرگ هُبَل
238.....	3 - بت شکنی در طائف
240	فصل پنجم: دفاع از حق
240.....	1 - به یاری طلبیدن مهاجر و انصار
241.....	2 - سوگند دادن حاضران برای حقّ خویش
242.....	3 - استدلال های فراوان برای اثبات حق
243.....	4 - بیعت نکردن علی ؑ با کودتاگرانِ سقیفه
244.....	5 - دفاع از یاران
246.....	6 - دفاع از وصیت حضرت زهرا ؑ
247.....	7 - دفاع از حقّ در اجتماعی بزرگ
249.....	8 - مطالبه فدک از خلیفه اوّل
250.....	9- شجاعت بی همانند امام ؑ
251.....	10 - ادب کردن دشمن جسور
252	فصل ششم: دفاع از احکام الهی
252.....	1 - مبارزه با بدعت های خلفاء
253.....	2 - واقع نگری در مبارزه با تحریفات
256.....	3 - مقابله با تحریفات در زمان خلیفه سوم
257.....	4 - اعتراض بر بی عدالتی ها

263	در چشمه سار نهج البلاغه
263	1 - ارزش و فضیلت جهاد
263	1 - ارزش جهاد در راه خدا
264	2 - دعوت به مبارزه و نکوهش از نافرمانی کوفیان
265	3 - مظلومیت امام علی (ع)، و علل شکست کوفیان
267	2 - آموزش نظامی
267	آموزش تاکتیک های نظامی
269	1 - آموزش نظامی (تاکتیک های رزم انفرادی)
269	2 - آموزش معنوی سربازان
270	3 - ضرورت جنگ بی امان برای شکست شامیان
272	3 - وظائف مجاهدان در نبرد
272	آموزش روانی در جنگ
273	2 - هشدار از کوتاهی در نبرد
274	4 - پیشرفت و عقب نشینی در نبرد
274	وصف نبرد یاران در صفین
275	پی نوشت ها